

مطالب جالب و خواندنیے

زنبورک



کاری از :

IRAN1300000

مغز متفکر بخش جستجوی گوگل و خدماتی نظیر سرویس خبری گوگل، کتاب، تصاویر، نقشه، گوگل earth، تولبار گوگل، گوگل دسکتاپ، گوگل health، آزمایشگاههای گوگل و هر چیزی که در گوگل به جستجو مربوط میشود، در حقیقت توسط این خانم یعنی ماریسا مایر مدیریت و برنامه ریزی شده است. در پروفایلش در صفحه مدیران گوگل نوشته شده است که وی در سال ۱۹۹۹ به عنوان اولین زن مهندس در این شرکت مشغول به کار شده و از همان زمان هم امور مربوط به وب سرور و رابطهای کاربری گوگل را مدیریت می کرده است.

تلاشهایش منجر به ارائه و گسترش خدمات گوگل به بیش از ۱۰۰ زبان شده و بیش از ۱۰۰ ویژگی، ابزار، خدمات، سرویسها، محصولات و پروژه ها را در گوگل ارائه و مدیریت کرده است؛ در زمینه رابطهای کاربری و هوش مصنوعی کلی پتنت و امتیاز تجاری ثبت شده دارد. در حال حاضر هم استاد بیش از ۳۰۰۰ دانشجو در دانشگاه استنفورد در امور مربوط به برنامه نویسی کامپیوتر و مهندسی نرم افزار است. از سوی مجله نیوزویک به عنوان یکی از ۱۰ شخصیت آینده ساز در حوزه فناوری اطلاعات معرفی شده، و مجله فورچون هم او را جز ۵۰ زن جوان و مهم در آینده قلمداد کرده؛ مجله بیزینس ویک او را کارخانه ایده پردازی گوگل لقب داده است.

شخصیت شناسی از روی امضاء :



کسانی که به طرف عقربهای ساعت امضاء می کنند انسانهای منطقی هستند
کسانی که بر عکس عقربههای ساعت امضاء میکنند دیر منطقی را قبول می کنند و بیشتر غیر منطقی هستند
کسانی که از خطوط عمودی استفاده میکنند لجاجت و پافشاری در امور دارند
کسانی که از خطوط افقی استفاده میکنند انسانهای منظم هستند
کسانی که با فشار امضاء می کنند در کودکی سختی کشیده اند
کسانی که پیچیده امضاء می کنند شگاک هستند
کسانی که در امضای خود اسم و فامیل می نویسند خودشان را در فامیل برتر می دانند
کسانی که در امضای خود فامیل می نویسند دارای منزلت هستند
کسانی که اسمشان را می نویسند و روی اسمشان خط می زنند شخصیت خود را نشناخته اند
کسانی که به حالت دایره و بیضی امضاء می کنند ، کسانی هستند که میخواهند به قله برسند
کسانی که الان دارن با خود امضا میکنند خیلی خنگ هستند که یادشون نیست امضا شون چه شکلیه!!!!

به این می‌گن اصلاح رفتاری

در تورنتو کانادا یه دانشگاه بود . تازگی ها مد شده بود دخترها وقتی می رفتن تو دستشویی ، بعد از آرایش کردن آینه رو می بوسیدن تا جای رژ لبشون روی آینه دستشویی بمونه . مستخدم بیچاره از بس جای رژ لب پاک کرده بود خسته شده بود . موضوع رو با رییس دانشگاه در میون می ذاره . فرداش رییس دانشگاه تمام دخترها رو جمع می کنه جلوی در دستشویی و می گه :

کسانیکه که این کار رو می کنن خیلی برای مستخدم ایجاد زحمت می کنن . حالا برای اینکه شما ببینین پاک کردن جای رژ لب چقدر سخته ، یه بار جلوتون پاک می کنه .

مستخدم با آرامش کامل رفت دستمال رو فرو کرد تو توالت ، بعد که دستمال خیس شد ، شروع کرد به پاک کردن آینه .

از اون به بعد دیگه هیچکس آینه ها رو نبوسید

منت خدای را عز و جل که....."لذت زن را قند و عسل که ازدواجش موجب محنت است و به طلاق اندرش مزید رحمت. هر لنگه کفشی که بر سر ما می خورد مضر حیات است و چون مکرر موجب ممات. پس در هر لنگه کفش دو ضربت موجود و بر هر ضربت آخی واجب .

مرد همان به که به وقت نزاع عذر به درگاه نساء آورد

ورنه زنش از اثر لنگه کفش حال دلش خوب به جا آورد

ضربت لنگه کفش لاحسابش هم از راه رسیده، و جیب شوهر بدبخت را به قیچی خیاطی درآورده و حقوق یکماهه او را به بهانه جوئی بخورد.

شوهر و نوکر و کلفت همگی درکارند تا تو پول بدست آوری وماشین بخری

شوهرت با کت وشلوار پراز وصله بود شرط انصاف نباشد که تو مانته بخری

مجسمه

فرقی نمی کند

شهریار باشی

یا شریعتی

ستارخان هم که باشی

این روزها ناپدید می شوی

*

فقط تو محکم ایستاده ای

با تبری بزرگ بر دوش

ای آزادی !

کلمه ها , احساسها و اندیشه ها

کلمه ها بر احساسها و اندیشه ها تاثیر می گذارند
احساسها بر افکار و کلمه ها مؤثرند
اندیشه ها بر کلمه ها و احساسها تاثیر می گذارند

بگوییم : از اینکه وقت خود را در اختیار من گذاشتید متشکرم
نگوییم : ببخشید که مزاحمتان شدم

بگوییم : در فرصت مناسب کنار شما خواهم بود
نگوییم : گرفتارم

بگوییم : راست می گی؟ راستی؟
نگوییم : دروغ نگو

بگوییم : خدا سلامتی بده
نگوییم : خدا بد نده

بگوییم : هدیه برای شما
نگوییم : قابل ندارد

بگوییم : با تجربه شده
نگوییم : شکست خورده

بگوییم: قشنگ نیست
نگوییم : زشت است

بگوییم: خوب هستم
نگوییم: بد نیست

بگوییم : مناسب من نیست
نگوییم : به درد من نمی خورد

بگوییم : با این کار چه لذتی می بری؟

نگوییم : چرا اذیت می کنی؟

بگوییم : شاد و پر انرژی باشید

نگوییم : خسته نباشید

بگوییم: من

نگوییم: اینجانب

بگوییم: دوست ندارم

نگوییم: متنفرم

بگوییم: آسان نیست

نگوییم: دشوار است

بگوییم : بفرمایید

نگوییم : در خدمت هستم

بگوییم : خیلی راحت نبود

نگوییم : جانم به لبم رسید

بگوییم : مسئله را خودم حل می کنم

نگوییم : مسئله ربطی به تو ندارد

تلاش کنید

تلاش کنید همان گونه باشید که می گوید.

تلاش کنید همان گونه رفتار کنید که از دیگران انتظار دارید.

تلاش کنید همان گونه رفتار کنید که گرفتار عذاب وجدان نشوید.

تلاش کنید تا راست گویی و صداقت عادت شما شود.

تلاش کنید همیشه دنبال یادگیری باشید.

تلاش کنید با پیدا کردن دوستان جدید دوستان قدیمی را هم حفظ کنید.

تلاش کنید برای خوب کار کردن خوب هم استراحت کنید.

تلاش کنید همیشه برای اطرافیان‌تان جذاب باشید.
تلاش کنید اگر از کسی رنجیده اید، با خود او صحبت کنید، نه پشت سر او.
تلاش کنید وقتی به موفقیتی می‌رسید، آنهایی که در این راه به شما کمک کرده‌اند را فراموش نکنید.
تلاش کنید تا عهده‌ی شکسته نشود و اگر هم می‌شکند، شما نباشید.
تلاش کنید تا باور کنید دیگران وظیفه‌ی‌ای در قبال شما ندارند و عامل سعادت یا شقاوت هر کس خود اوست.
تلاش کنید قدردان لطف دیگران باشید و با رفتار و گفتار‌تان آنها را از محبت پشیمان نکنید.
تلاش کنید به هر چیز آنقدر بها بدهید که استحقاقش را دارد.
تلاش کنید دنیا را با زیبایی‌هایش ببینید

به گمانم اولین ضربه فرهنگی - بین المللی که خوردم وقتی بود که فهمیدم خارج یک کشور نیست... ضربه بعدی وقتی بود که فهمیدم ما هم برای بعضی‌ها خارجییم.

امروز صبح که می‌رفتم به ماشینه رو دیدم که از پارکینگ میومد بیرون. شب که برگشتم همون ماشینه داشت می‌رفت تو پارکینگ، مثل اینکه فیلم رو برعکس کرده‌ن. یه نگاه به دور و برم انداختم، کسی اطرافم نبود. شروع کردم به عقبی‌کی راه رفتن. بعد باد زد و برگ‌ها رو بلند کرد. اصلا نمی‌دونید چه حالی داد، فقط دوربین به صورت مایل به بالا حرکت نمی‌کرد (چی میگن بهش؟).

انواع زن‌ها

زن‌ها مثل اطو هستند هم مصرفشان بالا است هم زود داغ می‌کنند البته بدون بخارش هم بدرد نمی‌خورد.
زن‌ها مثل پیاز هستند ظاهر سفید و ظریفی دارند اما باطنشان اشک آدم رو در می‌آورد.
زن‌ها مثل سکوت هستند با کوچکترین حرفی میشکنند.
زن‌ها مثل چراغ راهنمایی هستند هر چقدر هم با آنها حرف بزنی باز هم مرتب رنگ عوض می‌کنند.
زن‌ها مثل تخت خوابگاه هستند نوها و تازه‌هایشان کمیابند و کهنه‌هایش هم سرو صدا زیاد می‌کنند.
زن‌ها مثل الکل هستند دیر بجنبی هم‌هشان می‌پزند.
زن‌ها مثل عینک دودی هستند با هردودنیا را تیره و تار می‌بینی.
زن‌ها مثل ظرف سفالی هستند بدون رنگ و لعاب جلوه‌ای ندارند.
زن‌ها مثل کامپیوتر هستند یک بار خودش را میگیری و یک عمر لوازم جانبی آنرا.
زن‌ها مثل کیک خامه‌ای هستند با نگاه اول آب از لب و لوچه آدم آویزان می‌شود اما کمی بعد دل آدم را میزند.
زن‌ها مثل زیر شلواری هستند مردا با هیچکدامشان جرأت نمی‌کنند به بازار بروند.
زن‌ها مثل لاستیک سواری هستند کمتر از چهارتا بیفایده است.
زن‌ها مثل بچه‌ها هستند تا وقتی که ساکتند خوبند

مردها مثل چی هستند؟

مردها مثل «مخلوط کن» هستند
در هر خانه یکی از آنها هست ولی نمیدانید به چه درد میخورد

مردها مثل «آگهی بازرگانی» هستند
حتی یک کلمه از چیزهایی را که میگویند نمیتوان باور کرد

مردها مثل «کامپیوتر» هستند
کاربری‌شان سخت است و هرگز حافظه‌ای قوی ندارند

مردها مثل «سیمان» هستند
وقتی جایی پهنشان میکنی باید با کلنگ آنها را از جا بکنی

مردها مثل «طالع بینی مجلات» هستند
همیشه به شما میگویند که چه بکنید و معمولاً اشتباه می‌گویند

مردها مثل «جای پارک» هستند
خوب‌هایشان قبلاً "اشغال شده و آنهایی که باقی مانده‌اند یا کوچک هستند یا جلوی درب منزل مردم

مردها مثل «پاپ کورن» (ذرت بو داده) هستند
بامزه هستند ولی جای غذا را نمی‌گیرند

مردها مثل «باران بهاری» هستند
هیچوقت نمیدانید کی می‌آیند، چقدر ادامه دارد و کی قطع میشود

مردها مثل «پیکان دست دوم» هستند
ارزان هستند و غیر قابل اطمینان

مردها مثل «موز» هستند
هرچه پیرتر میشوند وارفته‌تر میشوند

مردها مثل «نوزاد» هستند
در اولین نگاه شیرین و با مزه هستند اما خیلی زود از تمیز کردن و مراقبت از آنها خسته می‌شوید

سیر تاریخی مهریه و نتایج آن :

عصر شکار: ۲۰ کیلو گوشت دایناسور، ۴۰ کیلو گوشت اژدها.

نتیجه: دایناسورها منقرض شدند

عصر کشاورزی: ۲۴ دست تبر سنگی، ۲۴ دست تیغه و داس جنگی.

نتیجه: افزایش قتل به دلیل دم دست بودن داس برای خانوم ها

عصر فلز: ۷۰ ورقه مسی، ۵۰ تا خنجر مفرغی و سرگرز آهنی.

نتیجه: افزایش شکستگی سر مردان به دلیل تماس با گرز آهنی

عصر بخار: ۳۰ هزار تومان و بخار کردن آب حوض خانه عروس خانوم

نتیجه: کمبود آب و جیره بندی شدن آب

عصر صنعت: ۱ میلیون پول، ۱۴ سکه طلا، یک اتومبیل و هرچی که با ص شروع میشد

نتیجه: بنا به درخواست آقایان تولید ژیان آغاز شد

عصر کامپیوتر: هم وزن عروس خانم سکه طلا!!!

نتیجه: هرچی عروس خانوم مانکن تر باشد بهتر است

نتیجه گیری کلی: بابا بگو نمیخوایم زن بهت بدیم دیگه... این کارها یعنی چی؟؟

عامل اصلی انقراض دایناسور ها==> عروس ها

عامل اصلی کشته شدن مردها==> عروس ها

عامل اصلی ناقص شدن مردها==> عروس ها

عامل اصلی کمبود آب در تابستان ها==> عروس ها

عامل اصلی افزایش ماشین های فرسوده در سطح شهر==> عروس ها

عامل اصلی افزایش چاقی و افزایش بیماری ها==> عروس ها

به بیست و یک منهای یازده دلیل کامپیوتر من پسره :

سرو صدایش بیخودی و شدیداً زیاده

دودقیقه به دودقیقه هنگ میکنه!

یه وقت خودمونو بکشیم صدای فیلم و موسیقی ازش در نمی آد . یه وقت دیگه نعره می کشه!

شلوغ و بی نظمه

حال آدم از سرعت ماتحت لاک پشتیش بهم می خوره...

دقیقا بی موقع و سر وقت حساس قفل می کنه شدید!

ویروس پسنده!

حافظه ش کمه و مخش کوچیکه!

والبتّه با وجود بلاهایی که سرش می آریم هنوز جیکشم در نیومده و جوانمردانه داره جور ناجوانمردی ما رو میکشه و عینهو

چیز! کار می کنه (یه نکته ی مثبت!)

اوه والبته در رابطه با پاسخ قبلی و مورد بعد باید عرض کنم هر وقت دلم بخواد می تونم حسابی حالشو جا بیارم و دندوناشو اینجوری کنم

جالبه: می دونی باهوش ترین انسان تاریخ کیه

باهوش ترین انسان تاریخ ویلیام جیمز سایدیس امریکایی در سال ۱۸۹۸ میلادی (۱۲۷۷ شمسی به دنیا آمد او در یک سالگی نوشتن را یاد گرفت و در ۵ سالگی به ۵ زبان رایج دنیا تکلم میکرد و در ۱۱ سالگی استاد دانشگاه هاروارد بود او سر انجام در ۴۶ سالگی در سال ۱۹۴۴ میلادی درگذشت جالب توجه اینکه ضریب هوشی او ۲۵۰ بوده است با این توصیف که ضریب هوشی انسان معمولی بین ۸۵ تا ۱۱۵ است و این رقم در انسانهای نابغه بین ۱۵۵ تا ۲۰۰ قرار دارد برای مثال ضریب هوشی گالیله را ۱۸۰ تخمین میزنند و ضریب هوشی بیل گیتس بنیان گذار شرکت نرم افزاری مایکروسافت ۱۶۰ است. آخرین جملات شنیدنی اعدامی ها !!

دوستت دارم آخرین جمله اعدامی ها [b]/[b]

در این تحقیقات مشخص شد لغت دوست داشتن نزدیک به ۶۳۰ بار از دهان این محکومین به اعدام خارج شده است. محققان متوجه شدند محکومین به اعدام به طور متوسط این لغت را سه برابر لغت "متاسفم" به کار می برند که این نشان می دهد بسیاری از آن ها هنوز هم معتقدند بی گناه هستند و به گناه کار بودن خود اعتراف نمی کنند. تحقیقات دانشمندان نشان می دهد عشق و دوست داشتن متداول ترین کلمه ای است که مجرمان محکوم به اعدام در آخرین لحظات زندگی خود به زبان می آورند. مجله نیوزویک برای پی بردن به کلمات مورد علاقه محکومین به اعدام در آخرین لحظات زندگیشان ، آخرین جملات ۴۴۶ محکوم به اعدام را در تگزاس مورد تحلیل و بررسی قرار داد. در این تحقیقات مشخص شد لغت دوست داشتن نزدیک به ۶۳۰ بار از دهان این محکومین به اعدام خارج شده است. محققان متوجه شدند محکومین به اعدام به طور متوسط این لغت را سه برابر لغت "متاسفم" به کار می برند که این نشان می دهد بسیاری از آن ها هنوز هم معتقدند بی گناه هستند و به گناه کار بودن خود اعتراف نمی کنند. دومین لغتی که محکومین به اعدام در آخرین لحظات زندگی خود استفاده می کنند تشکر کردن است که نزدیک به ۲۴۳ بار در آخرین لحظات زندگی ۴۴۶ محکوم به اعدام شنیده شده است. هم چنین لغت "آماده ام" نیز نزدیک به ۶۵ بار از زبان اعدامی ها شنیده شد که با بیان این لغت آمادگی خود را برای رفتن به استقبال مرگ اعلام می کردند.

نکته جالب توجه این است که لغت "می ترسم" فقط یک بار از دهان این ۴۶۶ بار به اعدام شنیده شده است که این موضوع می توان در نوع خود مورد توجه قرار گیرد.

اعتقادات مذهبی هم در میان افرادی که به اعدام محکوم می شوند بسیار پررنگ است و لغت خدا بسیار در میان آخرین صحبت های آن ها شنیده می شود. هم چنین لغاتی مانند بهشت ، جهنم ، مسیح و مانند آن هم کلماتی هستند که معمولاً محکومین به اعدام در آخرین لحظات زندگی خود به زبان می آورند.

همچنین از میان این محکومین به اعدام ۲۰ نفر به لغت "پایان" و فقط ۱۲ نفر به لغت "پشیمانی" در آخرین لحظات زندگی خود اشاره کردند

جالب: روایت‌هایی در مورد اقسام زنها

پیامبر (ص) فرمود: ((زنی را به خاطر زیبایی اش تزویج نکنید، زیرا شاید زیبایی او باعث هلاکت او شود، و به خاطر مالش تزویج نکنید که شاید باعث سرکشی او گردد، بلکه زن را به خاطر دینش به همسری بگیرید)).

یکی از عربها می گوید: با شش زن ازدواج نکن: زنی که زیاد می نالد؛ زنی که زیاد منت می گذارد؛ زنی که به مرد دیگری تمایل پیدا می کند؛ زنی که به هر چیزی خیره می شود آن را می خواهد؛ زنی که زیاد آرایش می کند؛ و زنی که به دیگران دهن کجی می کند و پرحرف است.

الیاس (ع) فرمود: با چهار دسته از زنان ازدواج نکن، مختلعه، مباریه، عاهره و ناشزه. اما مختلعه زنی است که هر ساعت بی دلیل طلاق می خواهد؛ مباریه زنی است که به دیگران فخر فروشی و به وسایل دنیایی افتخار می کند؛ عاهره زن فاسقی است که دوست و رفیق برای خود دارد؛ خدای تعالی فرموده است: ((و لا متخذات اخدان))؛ و ناشزه زنی است که در رفتار و گفتار نسبت به همسرش برتری می جوید که از مصدر نشز به معنی زمین بلند گرفته شده است.

علی (ع) می فرمود: ((بدترین خصلتهای مرد، بهترین خصلتهای زنان است و آنها عبارتند از: بخل، کبر و ترس، زیرا زن اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را نگاه می دارد و اگر متکبر باشد، حاضر نمی شود با کسی سخن نرم و شائبه دار بزند و اگر ترسو باشد از همه چیز بیمناک بوده و از خانه اش بیرون نمی رود و از رفتن به جایی که در معرض تهمت باشد به خاطر ترس از شوهرش پرهیز می کند)).

از ابوحمزه نقل کرده اند که می گوید: از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: خدمت پیامبر (ص) بودیم، فرمود: ((بهترین زنان شما، زنی است که اولادآور، مهربان و پاکدامن، در میان فامیل محترم و در برابر همسرش افتاده و فروتن، نزد شوهر بی حجاب و در برابر دیگران پوشیده باشد؛ زنی که از همسرش حرف شنوایی دارد و مطیع فرمان اوست؛ در هنگام خلوت با او در اختیار اوست و بمانند اظهار اشتیاق مرد، او اظهار نمی کند. آیا شما را از بدترین زنانان آگاه نسازم، زنی که در بین خانواده اش ذلیل و در برابر شوهرش بزرگمنش، نازا و کینه توز است؛ زنی که از کار زشت پرهیز ندارد؛ به هنگام نبودن شوهر بی حجاب و در حضور او در حجاب است؛ به حرف شوهر گوش نمی دهد و فرمان او را نمی برد و هنگامی که همسرش با او خلوت کند از خواسته او سر باز زند چنان که مرکب ناهموار از سوار شدن سرباز زند و هیچ عذری را از شوهر پذیرا نباشد و هیچ گناهی را بر او نبخشد)).

روزی روزگاری درختی بود درخت عاشق پسر کوچیکی بود و پسرک هر روز به سراغ درخت می رفت و برگهای درخت رو جمع می کرد و با اونا واسه خودش تاج می ساخت و ادای سلطان جنگل رو در می آورد از تنه درخت بالا می رفت و روی شاخه هاش تاب بازی می کرد و از سیب های درخت می خورد گاهی اوقات هم با هم قایم موشکبازی می کردند وقتی که پسرک خسته می شد زیر سایه درخت می خوابید.

و اینطور بود که پسرک عاشق درخت بود...

خیلی زیاد.

و درخت خو شحال بود اما زمان گذشت...

و پسر بزرگ تر شد و درخت بیشتر اوقات تنها بود و بعد یک روز پسر به سراغ درخت اومد درخت گفت: بیا پسر جان. بیا و از تنه من بالا برو و روی شاخه هام تاب بازی کن و از

سیب های من بخور و زیر سایه من استراحت کن و خوشحال باش.

پسر گفت: من دیگه برای از درخت بالا رفتن و بازی کردن زیادی بزرگم. من میخوام که بتونم چیزای تازه بخرم و تفریح

کنم. من به پول احتیاج دارم. تو می تونی به من پول بدی؟؟ درخت گفت: من فقط سیب دارم و برگ. اما بیا و سیب های منو

بچین و اونها رو توی شهر بفروش. اینطوری میتونی پول داشته باشی. اونوقت تو خوشحال میشی.

پس پسر از درخت بالا رفت و سیب هاشو چید و با خودش برد و درخت خوشحال بود...

...اما پسر برای مدتی طولانی به سراغ درخت نرفت.

و درخت غمگین بود و بعد یکروز...

پسر برگشت و درخت از شادی لرزید و گفت: بیا پسر. بیا و از تنه من بالا برو و روی شاخه هام تاب بازی کن و خوشحال باش.

پسر جواب داد: من گرفتار تر از اون هستم که از تنه درختان بالا برم. من به یه خونه احتیاج دارم تا گرم نگه ام داره. به علاوه من

می خوام که زن و فرزند داشته باشم پس به یک خونه احتیاج دارم.

درخت گفت: من خونه ای ندارم که به تو بدم. جنگل خونه منه. اما تو می تونی که شاخه های منو ببری و باهاشون برای خودت

خونه بسازی. اونوقت تو خوشحال خواهی بود.

و به این ترتیب پسر تمام شاخه های درخت رو برید و با خودش برد تا خونه بسازه.

و درخت خوشحال بود...

اما پسر برای مدتی خیلی طولانی به سراغ درخت نیامد.

وقتی که برگشت درخت اونقدر خوشحال شد که به سختی می توانست حرفی بزنه. پس به آرومی زمزمه کرد: بیا پسر. بیا و بازی

کن.

پسر گفت: من پیر تر از اون هستم که بخوام بازی کنم. من یه قایق می خوام که منو ببره به جاهای دور. دورتر از اینجا. تو می

تونی به من یه قایق بدی؟؟ درخت گفت: تنه من رو ببر و باهاش برای خودت قایق بساز. اونوقت تو میتونی به دور دست سفر

کنی... و خوشحال باشی.

و به این ترتیب پسر تنه درخت رو برید و باهاش یه قایق ساخت و رفت به یه جای دور.

و درخت خوشحال بود... اما حقیقتش زیاد خوشحال نبود...

...بعد از مدتی خیلی خیلی طولانی پسر دوباره برگشت.

درخت گفت: منو ببخش پسر جان. من هیچ چیزی برام باقی نمونده که به تو

بدم.

سیب هایم چیده شده اند.

پسر گفت: من برای سیب خوردن دندونی ندارم.

درخت گفت: شاخه های من بریده شده اند. تو نمی تونی روشن تاب بازی کنی.

-من برای تاب بازی کردن زیادی پیرم

-تنه من بریده شده و تو نمی تونی ازش بالا بری...

-من خسته تر از اونی هستم که از تنه درخت بالا برم.

درخت با غصه گفت: منو ببخش. ای کاش می تونستم به تو چیزی بدم اما چیزی برام باقی نمانده. من فقط یه کنده پیرم. منو ببخش...

- من دیگه به چیز زیادی احتیاج ندارم. فقط یه جای خلوت می خوام که بشینم و استراحت کنم. من خیلی خسته هستم درخت در حالی که تنه خودش رو راست

می کرد گفت: خوب... یه کنده درخت پیر برای نشستن و استراحت کردن بد نیست. بیا پسر. بیا و بشین و استراحت کن. و پسر روی کنده درخت نشست...

آن پسر آیا بی رحم و خود خواه بود؟؟؟

نه . . .

ما همه شبیه او هستیم

و با والدین خود چنین رفتاری داریم ...

درخت همان والدین ماست

تا کوچکیم ...

دوست داریم با آنها بازی کنیم

...

تنهایشان می گذاریم بعد ...

و زمانی بسویشان برمی گردیم

که نیازمند هستیم

یا گرفتار

برای والدین خود وقت نمی گذاریم ...

به این نکته مهم توجه نمی کنیم که :

پدر و مادر ها همیشه به ما همه چیز می دهند

تا شاد مان کنند

و مشکلاتمان را حل ...

... و تنها چیزی که در عوض می خواهند اینکه ...

*** تنهایشان نگذاریم ***

به والدین خود عشق بورزید

فراموششان نکنید

برایشان زمان اختصاص دهید

همراهی شان کنید

شادی آنها

شما را شاد دیدن است
گرامی بداریدشان
و ترکشان نکنید
هر کس می تواند هر زمان و به هر تعداد
فرزند داشته باشد
ولی پدر و مادر را
فقط یکبار

یک شرکت بزرگ قصد استخدام یک نفر را داشت. بدین منظور آزمونی برگزار کرد که یک پرسش داشت. پرسش این بود: شما در یک شب طوفانی در حال رانندگی هستید. از جلوی یک ایستگاه اتوبوس می گذرید. سه نفر داخل ایستگاه منتظر اتوبوس هستند. یک پیرزن که در حال مرگ است. یک پزشک که قبلاً جان شما را نجات داده است. یک خانم/آقا که در رویاهایتان خیال ازدواج با او را دارید. شما می توانید تنها یکی از این سه نفر را سوار کنید. کدام را انتخاب خواهید کرد؟ دلیل خود را شرح دهید.

پیش از اینکه ادامه حکایت را بخوانید شما نیز کمی فکر کنید.

قاعداً این آزمون نمی تواند نوعی تست شخصیت باشد زیرا هر پاسخی دلیل خودش را دارد.

پیرزن در حال مرگ است، شما باید ابتدا او را نجات دهید. هر چند او خیلی پیر است و به هر حال خواهد مرد. شما باید پزشک را سوار کنید. زیرا قبلاً جان شما را نجات داده است و این فرصتی است که می توانید جبران کنید. اما شاید هم بتوانید بعداً جبران کنید.

شما باید شخص مورد علاقه تان را سوار کنید زیرا اگر این فرصت را از دست دهید ممکن است هرگز قادر نباشید مثل او را پیدا کنید.

از دویست نفری که در این آزمون شرکت کردند، شخصی که استخدام شد دلیلی برای پاسخ خود نداد. او نوشته بود: سوئیچ ماشین را به پزشک می دهم تا پیرزن را به بیمارستان برساند و خودم به همراه همسر رویاهایم منتظر اتوبوس می مانیم.

همه می پذیرند که پاسخ فوق بهترین پاسخ است، اما هیچکس در ابتدا به این پاسخ فکر نمی کند. چرا؟ زیرا ما هرگز نمی خواهیم داشته ها و مزیت های خود را (ماشین) از دست بدهیم. اگر قادر باشیم خودخواهی ها، محدودیت ها و مزیت های خود را از خود دور کرده یا ببخشیم گاهی اوقات می توانیم چیزهای بهتری به دست بیاوریم.

تحلیل فوق را می توانیم در یک چارچوب علمی تر نیز شرح دهیم: در انواع رویکردهای تفکر، یکی از انواع تفکر خلاق، تفکر جانبی است که در مقابل تفکر عمودی یا سنتی قرار می گیرد. در تفکر سنتی، فرد عمدتاً از منطق، در چارچوب مفروضات و محدودیت های محیطی خود، استفاده می کند و قادر نمی گردد از زوایای دیگر محیط و اوضاع اطراف خود را تحلیل کند. تفکر جانبی سعی می کند به افراد یاد دهد که در تفکر و حل مسائل، سنت شکنی کرده، مفروضات و محدودیت ها را کنار گذاشته، و از زوایای دیگری و با ابزاری به غیر از منطق عددی و حسابی به مسائل نگاه کنند. در تحلیل فوق اشاره شد اگر قادر باشیم مزیت های خود را ببخشیم می توانیم چیزهای بهتری به دست بیاوریم. شاید خیلی از پاسخ دهندگان به این پرسش، قلباً رضایت داشته باشند که ماشین خود را ببخشند تا همسر رویاهای خود را به دست آورند. بنابراین چه چیزی باعث می شود نتوانند آن

پاسخ خاص را ارائه کنند. دلیل آن این است که به صورت جانبی تفکر نمی‌کنند. یعنی محدودیت‌ها و مفروضات معمول را کنار نمی‌گذارند. اکثریت شرکت‌کنندگان خود را در این چارچوب می‌بینند که باید یک نفر را سوار کنند و از این زاویه که می‌توانند خود راننده نبوده و بیرون ماشین باشند، درباره پاسخ فکر نکرده‌اند.

فقر

میخواهم بگویم

فقر همه جا سر میکشد

فقر ، گرسنگی نیست ، عریانی هم نیست

فقر ، چیزی را " نداشتن " است ، ولی ، آن چیز پول نیست طلا و غذا نیست

فقر ، همان گرد و خاکی است که بر کتابهای فروش نرفته‌ء یک کتابفروشی می‌نشیند

فقر ، تیغه‌های برنده ماشین بازیافت است ، که روزنامه‌های برگشتی را خرد میکند

فقر ، کتیبه‌ء سه هزار ساله‌ای است که روی آن یادگاری نوشته‌اند

فقر ، پوست موزی است که از پنجره یک اتومبیل به خیابان انداخته میشود

فقر ، همه جا سر میکشد

فقر ، شب را " بی غذا " سر کردن نیست ..

فقر ، روز را " بی اندیشه " سر کردن است

یه روز احمدی نژاد راه افتاد هلک و هلک رفت آمریکا. وضعیت اونجا رو که دید، توی دلش، جوری که بقیه متوجه نشن اون از آمریکا خوشش اومده، گفت: عجب پیشرفتی! عجب کشوری، چه رفاهی، چه نظامی، چه سیستم اداری منظمی، چه تشکیلاتی...

بعد رفت پیش اوباما و ازش پرسید: بابا دمتون گرم! شما چکار کردین که اینقدر پیشرفت کردین؟ البته مرگ بر آمریکا!

اوباما گفت: ببین! کارهای ما مثل کارهای شما هرتی پرتی نیست. ما وقتی می‌خوایم وزیر انتخاب کنیم، از همشون تست هوش می‌گیریم، باهوش‌ترین و به درد بخورترین اونها رو انتخاب می‌کنیم. نه هر ننه قمری را! الان برات تست می‌کنم حالشو ببری!

اوباما زنگ زد به هیلاری کلینتون گفت: هیلاری جان! عزیزم یه نوک پا بیا دفتر من، کارت دارم.

از اونجا که اوباما مثل احمدی نژاد نبود، هیلاری با آرامش و سر فرصت رفت پیش اوباما. نه اینکه هول کنه و آب دستشه بذاره زمین!

اوباما به هیلاری گفت: یه سوال ازت می‌پرسم، ۳۰ ثانیه زمان داری که جواب بدی. «اون کیه که زاده‌ی پدر و مادرته، اما برادر و خواهرت نیست؟»

احمدی نژاد خودش هم هنگ کرد و توی جواب موند که یهو هیلاری گفت: خوب معلومه، خودمم دیگه!

احمدی نژاد کف کرد و سریع برگشت ایران و زنگ زد به «متکی» وزیر خارجه و گفت: آب دستته بذار زمین بیا اینجا کارت دارم!

وقتی متکی اومد کلی داد و هوار راه انداخت و حنجره پاره کرد که: خاک بر سرت. آخه این چه وضع مملکتته. این چه وضع جهانته! مثلاً تو وزیر امور خارجه‌ای! خجالت بکش. یه سوال ازت می‌پرسم، سه روز فرصت داری جواب بدی. وگرنه می‌فرستم جایی که عرب نی انداخت....

بعد پرسید: «اون کیه که زاده‌ی پدر و مادرت هست، اما برادر و خواهرت نیست؟»

«متکی» عزا گرفت که عجب سوال خفنی. خلاصه رفت و هر چی فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید. یهو یادش افتاد بره پیش «حجاریان» از نخبه‌های مزدور بدبخت استکباری کشورش که چند سال قبل بازنشسته‌اش کردن و از اون بپرسه. وقتی «حجاریان» رو دید گفت: ای بدبخت غربزده، بگو ببینم: «اون کیه که زاده‌ی پدر و مادرت هست، اما خواهر و برادرت نیست؟»

حجاریان سریع گفت: خوب معلومه، خودمم دیگه!

«متکی» کلی حال کرد و از ذوقش سریع رفت پیش احمدی نژاد و گفت: کجایی محمود من که جواب رو پیدا کردم..

احمدی نژاد گفت: خوب بگو ببینم: «اون چه کسیه که زاده‌ی پدر و مادرت هست، اما خواهر و برادرت نیست؟»

وزیر خارجه گفت: خوب معلومه، اون «حجاریان» دیگه.

احمدی نژاد عصبانی شد و داد زد: نه احمق، نه گیج! اون هیلاری کلینتونه، هیلاری کلینتون

آیا میدانستید که حس چشایی نوعی پروانه بزرگ ۱۳ هزار بار دقیق تر از انسان است ؟

آیا میدانستید که لاما شتر بدون کوهانی است که به هنگام عصبانیت بر صورت طرف مقابل تف می اندازد ؟

آیا میدانستید که قلب گنجشک ۱۰۰ بار در دقیقه می تپد ؟

آیا میدانستید که فیل تنها حیوانی است که می تواند ایستادن روی سر و گردن را یاد بگیرد ؟

آیا میدانستید که یک موش کور ۱۴ سانتی می تواند در یک شب تونلی به طول ۹۱،۴ متر حفر کند ؟

آیا میدانستید که مرغ‌ها برای تخم‌گذاری احتیاجی به خروس ندارند و خروس فقط برای بارور کردن تخم است؟

آیا میدانستید که کرم‌های ابریشم در ۵۶ روز ۸۶ هزار برابر وزن خود غذا می‌خورند؟

آیا میدانستید که دارکوب‌ها قادرند ۲۰ بار در ثانیه به تنه درخت ضربه بزنند؟

آیا میدانستید که زمان گردش سیاره عطارد بدور خود ۲ برابر زمان گردش آن بدور خورشید میباشد؟

آیا میدانستید که ۹۰٪ سم‌مارها از پروتئین تشکیل یافته است؟

آیا میدانستید که قلب میگوها در سر آنها قرار دارد؟

آیا میدانستید که گونه‌ای از خرگوش قادر است ۱۲ ساعت پس از تولد جفت‌گیری کند؟

آیا میدانستید که سطح شهر مکزیك سالانه ۲۵ سانتیمتر نشست میکند؟

آیا میدانستید که بیشترین سرعت که انسان دست یافته ۴۰,۰۰۰ کیلومتر با سفینه آپولو ۱۰ است؟

آیا میدانستید که چین بیشتر از هر کشوری همسایه دارد چون چین با ۱۳ کشور هم‌مرز است؟

آیا میدانستید که موریانه‌ها قادرند تا ۲ روز زیر آب زنده بمانند؟

آیا میدانستید که کبد انسان در ۳۰۰ تا ۵۰۰ روز نو میشود، یعنی اینکه از سلولهای جدیدی برخوردار میشود؟

آیا میدانستید که درازترین دم به سوسمار آبهای شور تعلق دارد که درازای آن به ۳ متر میرسد؟

آیا میدانستید که قدمت خالکوبی به بیش از ۵۰۰۰ سال میرسد؟

آیا میدانستید که اغلب مارها دارای ۶ ردیف دندان میباشند؟

آیا میدانستید که شمشیرها قادرند مقابل آینه چهره خود را تشخیص دهند اما میمونها نمیتوانند؟

آیا میدانستید که قلب والها تنها ۹ بار در دقیقه می‌تپد؟

- آیا میدانستید که درازترین جانور یک نوع کرم خاکی است که درازای آن به بیش از ۵۵ متر میرسد؟
- آیا میدانستید که اولین کلیسای ساخت بشر یعنی کلیسای پطرس مقدس در انطاکیه ترکیه میباشد؟
- آیا میدانستید که رشد تعداد ماشینها در جهان ۳ برابر رشد جمعیت انسانهاست؟
- آیا میدانستید که وزیر دفاع اسرائیل و رئیس حزب کارگر آن ایرانی الاصل میباشد؟
- آیا میدانستید که ایران زمان شاه دارای ورزیده ترین خلبانان دنیا بود و تیم اکرو جتس حرف اول را در دنیا میزد؟
- آیا میدانستید که بیشترین آمار طلاق در جهان متعلق به ایران است؟
- آیا میدانستید که اسم قاره ها با همان حرفی که آغاز میشود پایان میابد؟
- آیا میدانستید که شما نمیتوانید با حبس نفستان خود کشی کنید؟
- آیا میدانستید که خوکها به دلیل فیزیک بدنی قادر به دیدن آسمان نیستند؟
- آیا میدانستید که فندک قبل از کبریت اختراع شد؟
- آیا میدانستید که بیشتر سر دردهای معمولی از کم نوشیدن آب است؟
- آیا میدانستید که زکریای رازی به غیر از الکل کاشف گوگرد هم هست؟
- آیا میدانستید که رکورد ضربه زدن به توپ پیگ پنگ در مدت زمان ۶۰ ثانیه ۱۷۳ ضربه است؟
- آیا میدانستید که مهمترین عامل افزایش طول عمر داشتن تناسب اندام به همراه وزنی مناسب است؟
- آیا میدانستید که ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۰ سال سن دارند و ایران جوانترین جمعیت دنیا را دارد؟
- آیا میدانستید که خوردن کاهو مانع ریزش و سفید شدن موها میگردد؟
- آیا میدانستید که برای جلوگیری از جوانه زدن سیب زمینی درون سبد آن باید یک عدد سیب قرار دهید؟
- آیا میدانستید که آب دریا دارای طلاست و این مقدار در حدود ۴ گرم در هر میلیون تن آب است؟

آیا میدانستید که یک نوع وزغ وجود دارد که در بدن خود سم کافی برای کشتن ۲۲۰۰ انسان را دارد؟

آیا میدانستید که ۳۵۰ هزار نوع کفش دوزک در جهان وجود دارد؟

آیا میدانستید که وال برای شکار از صدای بسیار بلندی که دارد استفاده میکند و طعمه را فلج یا میکشد؟

آیا میدانستید که سریعترین قطار دنیا سرعت ۵۸۱ کیلومتر دارد و این نوع قطارها تنها در ژاپن وجود دارند؟

آیا میدانستید که چشم انسان حدود ۱۳۵ میلیون سلول بینایی دارد؟

آیا میدانستید که مراسم مومیایی کردن در مصر باستان ۷۰ روز به طول میانجامد؟

آیا میدانستید که صدایی بلندتر از زمانیکه سفینه ایی به فضا پرتاب میشود در جهان وجود ندارد؟

آیا میدانستید که در قدیم ارزش نمک بیش از طلا بوده و از نمک برای نگهداری غذا استفاده میشده است؟

آیا میدانستید که شکستگی استخوان ناشی از پوکی استخوان در زنان دو برابر مردان است؟

آیا میدانستید که توماس ادیسون از تاریکی وحشت داشت؟

آیا میدانستید که چشم شتر مرغ از مغزش بزرگتر است؟

آیا میدانستید که الفبای مردم هاوایی ۱۲ حرف دارد؟

آیا میدانستید که مورچه ها نمیخوابد؟

آیا میدانستید که اسکندر و ژولیوس سزار صرع داشتند؟

آیا میدانستید که آدامس توسط یک فرمانده جنگی اختراع شد؟

آیا میدانستید که کد کشور روسیه ۰۰۷ است؟

آیا میدانستید که ارتفاع برج ایفل در سرما و گرما بر اثر انقباض و انبساط ۱۶ سانتی متر تغییر میکند؟

آیا میدانستید که عقرب میتواند سه سال بدون غذا زندگی کند؟

آیا میدانستید که یک کوروکودیل نمی‌تواند زبانش را بیرون در بیاورد؟

آیا میدانستید که حلزون می‌تواند ۳ سال بخوابد؟

آیا میدانستید که به طور میانگین مردم از عنکبوت بیشتر می‌ترسند تا از مرگ!؟

آیا میدانستید که ملت آمریکا بطور میانگین روزانه ۷۳,۰۰۰ متر مربع پیتزا می‌خورند؟

آیا میدانستید که بچه‌ها بدون کشکک زانو متولد میشوند که در سن ۲ تا ۶ سالگی ظاهر می‌شوند؟

آیا میدانستید که پروانه‌ها با پاهایشان می‌چشند؟

آیا میدانستید که گربه‌ها می‌توانند ۱۰۰ صدا با حنجره خود تولید کنند در حالیکه سگ‌ها کمتر از ۱۰ صدا؟

[b] تست هوش از یک لر [b/]

فرق بلال و خیار چیست؟

بلال در فیلم «محمد رسول الله» بازی کرده ولی خیار در اون فیلم بازی نکرده

شبهات بلال و خیار چیست؟

هیچکدامشان در «تایتانیک» بازی نکردند

چرا روی آدرس اینترنت به جای یک دبلیو، سه تا دبلیو می‌گذارند؟

چون کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کنه

برای قطع جریان برق چه باید کرد؟

باید قبض آن را پرداخت نکرد

آخرین دندانی که در دهان دیده می‌شود چه نام دارد؟ دندان مصنوعی

چطور می‌شود چهارنفر زیر یک چتر به‌ایستند و خیس نشوند؟

وقتی هوا آفتابی باشد این کار را انجام دهند

چرا لک‌لک موقع خواب یک پایش را بالا می‌گیرد؟
چون اگر هر دو را بگیرد، می‌افتد

چرا دو دوتا می‌شود پنج تا؟
چون علم پیشرفت کرده

اختراعی که برای جبران اشتباهات بشر درست شده چیست؟
طلاق

چه طوری زیر دریایی ترکها رو غرق می‌کنن؟
یه غواص میره در می‌زنه

خط وسط قرص برای چیه؟
برای اینکه اگه با آب نرفت پایین با پیچ‌گوشتی بره

اگه یه نقطه آبی روی دیوار دیدید که حرکت می‌کند چیست؟
مورچه‌ای است که شلوار لی پوشیده

یک ترک را چگونه برای همیشه می‌شود سر کار گذاشت؟
در دو روی یک کاغذ می‌نویسم: لطفاً بچرخانید

چرا ترکها با دو دستشان دست می‌دهند؟
چون فرق دست راست و چپشونو بلد نیستند

نه

فردا نه

...چند ساعت بعد هم نه

...چند ثانیه دیگر هم نه...

...همین الان

برای مادرت یک کاری بکن

اگر زنده است دستش را

اگر به آسمان رفته است ... قبرش را ...

اگر پیشت نیست ... یادش را ...

اگر قهری...چهره اش را ...
اگر آشتی هستی پایش را...
بیوس...

دروغهای مادرم ...

"فرزندم برنج بخور، من گرسنه نیستم." و این اولین دروغی بود که به من گفت.

زمان گذشت و قدری بزرگتر شدم. مادرم کارهای منزل را تمام می‌کرد و بعد برای صید ماهی به نهر کوچکی که در کنار منزلمان بود می‌رفت. مادرم دوست داشت من ماهی بخورم تا رشد و نمو خوبی داشته باشم. یک دفعه توانست به فضل خداوند دو ماهی صید کند. به سرعت به خانه بازگشت و غذا را آماده کرد و دو ماهی را جلوی من گذاشت. شروع به خوردن ماهی کردم و اولی را تدریجاً خوردم.

مادرم ذرات گوشتی را که به استخوان و تیغ ماهی چسبیده بود جدا می‌کرد و می‌خورد؛ دلم شاد بود که او هم مشغول خوردن است. ماهی دوم را جلوی او گذاشتم تا میل کند. اما آن را فوراً به من برگرداند و گفت:

"بخور فرزندم؛ این ماهی را هم بخور؛ مگر نمی‌دانی که من ماهی دوست ندارم؟" و این دروغ دومی بود که مادرم به من گفت.

قدری بزرگتر شدم و ناچار باید به مدرسه می‌رفتم و آه در بساط نداشتیم که وسایل درس و مدرسه بخریم. مادرم به بازار رفت و با لباس فروشی به توافق رسید که قدری لباس بگیرد و به در منازل مراجعه کرده به خانم‌ها بفروشد و در ازاء آن مبلغی دستمزد بگیرد.

شبی از شب‌های زمستان، باران می‌بارید. مادرم دیر کرده بود و من در منزل منتظرش بودم. از منزل خارج شدم و در خیابان‌های مجاور به جستجو پرداختم و دیدم اجناس را روی دست دارد و به در منازل مراجعه می‌کند. ندا در دادم که، "مادر بیا به منزل برگردیم؛ دیروقت است و هوا سرد. بقیه کارها را بگذار برای فردا صبح." لبخندی زد و گفت:

"پسرم، خسته نیستم." و این دفعه سومی بود که مادرم به من دروغ گفت.

به روز آخر سال رسیدیم و مدرسه به اتمام می‌رسید. اصرار کردم که مادرم با من بیاید. من وارد مدرسه شدم و او بیرون، زیر آفتاب سوزان، منتظرم ایستاد. موقعی که زنگ خورد و امتحان به پایان رسید، از مدرسه خارج شدم. مرا در آغوش گرفت و بشارت توفیق از سوی خداوند تعالی داد. در دستش لیوانی شربت دیدم که خریده بود من موقع خروج بنوشم. از بس تشنه بودم لاجرم سر کشیدم تا سیراب شدم. مادرم مرا در بغل گرفته بود و "نوش جان، گوارای وجود" می‌گفت. نگاهم به صورتش افتاد دیدم سخت عرق کرده؛ فوراً لیوان شربت را به سویش گرفتم و گفتم، "مادر بنوش." گفت:

"پسرم، تو بنوش، من تشنه نیستم." و این چهارمین دروغی بود که مادرم به من گفت.

بعد از درگذشت پدرم، تأمین معاش به عهده مادرم بود؛ بیهوشی که تمامی مسئولیت منزل بر شانه او قرار گرفت. می‌بایستی تمامی نیازها را برآورده کند. زندگی سخت دشوار شد و ما اکثراً گرسنه بودیم. عموی من مرد خوبی بود و منزلش نزدیک منزل ما. غذای بخور و نمیری برایمان می‌فرستاد. وقتی مشاهده کرد که وضعیت ما روز به روز بدتر می‌شود، به مادرم نصیحت کرد که با مردی ازدواج کند که بتواند به ما رسیدگی نماید، چه که مادرم هنوز جوان بود. اما مادرم زیر بار ازدواج نرفت و گفت:

"من نیازی به محبت کسی ندارم..." و این پنجمین دروغ او بود.

درس من تمام شد و از مدرسه فارغ‌التحصیل شدم. بر این باور بودم که حالا وقت آن است که مادرم استراحت کند و مسئولیت منزل و تأمین معاش را به من واگذار نماید. سلامت‌ش هم به خطر افتاده بود و دیگر نمی‌توانست به در منزل مراجعه کند. پس صبح زود سبزی‌های مختلف می‌خرید و فرشی در خیابان می‌انداخت و می‌فروخت. وقتی به او گفتم که این کار را ترک کند که دیگر وظیفه‌ء من بداند که تأمین معاش کنم. قبول نکرد و گفت:

"پسرم مالت را از بهر خویش نگه دار؛ من به اندازه کافی درآمد دارم." و این ششمین دروغی بود که به من گفت.

درس را تمام کردم و وکیل شدم. ارتقاء رتبه یافتم. یک شرکت آلمانی مرا به خدمت گرفت. وضعیتم بهتر شد و به معاونت رئیس رسیدم. احساس کردم خوشبختی به من روی کرده است. در رؤیاهایم آغازی جدید را می‌دیدم و زندگی بدیعی که سراسر خوشبختی بود. به سفرها می‌رفتم. با مادرم تماس گرفتم و دعوتش کردم که بیاید و با من زندگی کند. اما او که نمی‌خواست مرا در تنگنا قرار دهد گفت:

"فرزندم، من به خوش‌گذرانی و زندگی راحت عادت ندارم."

و این هفتمین دروغی بود که مادرم به من گفت.

مادرم پیر شد و به سالخوردگی رسید. به بیماری سرطان ملعون دچار شد و لازم بود کسی از او مراقبت کند و در کنارش باشد. اما چطور می‌توانستم نزد او بروم که بین من و مادر عزیزم شهری فاصله بود. همه چیز را رها کردم و به دیدارش شتافتم. دیدم بر بستر بیماری افتاده است. وقتی رقت‌حالم را دید، تبسمی بر لب آورد. درون دل و جگرم آتشی بود که همهء اعضاء درون را می‌سوزاند. سخت لاغر و ضعیف شده بود. این آن مادری نبود که من می‌شناختم. اشک از چشمم روان شد. اما مادرم در مقام دلداری من بر آمد و گفت:

"گریه نکن، پسرم. من اصلاً دردی احساس نمی‌کنم." و این هشتمین دروغی بود که مادرم به من گفت.

وقتی این سخن را بر زبان راند، دیدگانش را بر هم نهاد و دیگر هرگز برنگشود. جسمش از درد و رنج این جهان رهایی یافت. این سخن را با جمیع کسانی می‌گویم که در زندگی‌اش از نعمت وجود مادر برخوردارند. این نعمت را قدر بدانید قبل از آن که از فقدانش محزون گردید.

این سخن را با کسانی می‌گویم که از نعمت وجود مادر محرومند. همیشه به یاد داشته باشید که چقدر به خاطر شما رنج و درد تحمل کرده است و از خداوند متعال برای او طلب رحمت و بخشش نمایید.

مادر دوستت دارم. خدایا او را غریق بحر رحمت خود فرما همانطور که مرا از کودکی تحت پرورش خود قرار داد.

پسر و لاک پشت

یک روز پسری دوازده ساله که لاک پشت مرده‌ای را که ماشین از رویش رفته بود را با نخ می‌کشید وارد یکی از خانه‌های "فساد" اطراف آمستردام شد و گفت:

- من می‌خواهم با یکی از خانم‌ها سکس داشته باشم. پول هم دارم و تا به مقصودم نرسم از اینجا نمی‌روم
گرداننده آنجا که همه "مامان" به او می‌گفتند و کاری با اخلاقیات و اینجور حرفها نداشت اندکی فکر کرد و گفت:

- باشه یکی از دخترها رو انتخاب کن
پسر پرسید: هیچکدامشان بیماری مسری که ندارند؟

"مامان" گفت: نه ندارند

پسر که خیلی زبل بود گفت:

- تحقیق کردم و شنیدم همه آنهایی که با لیزا میخوانند بعدش باید یک آمپول بزنند. من هم لیزا را میخواهم
اصرار پسرک و پول توی دستش باعث شد که "مامان" راضی بشه. در حالی که لاک پشت مرده را می کشید وارد اتاق لیزا شد
. ده دقیقه بعد آمد بیرون و پول را به "مامان" داد و می خواست بیرون برود که "مامان" پرسید:

- چرا تو درست کسی را که بیماری مسری آمیزشی دارد را انتخاب کردی؟

پسرک با بی میلی جواب داد:

- امروز عصر پدر و مادرم میروند رستوران و یک خانمی که کارش نگهداری بچه هاست و بهش کلفت میگیریم میاد خونه ما تا
من تنها نباشم.. این خانم امشب هم مثل همیشه حتما با من خواهد خوابید و کارهای بد با من خواهد کرد. در نتیجه این
بیماری آمیزشی به او هم سرایت خواهد کرد

بعدا که پدر و مادرم از رستوران برگشتند پدرم با ماشینش کلفت را به خونه اش میبرسونه و طبق معمول تو راه خوش خواهند
بود !! و بیماری به پدرم سرایت خواهد کردوقتی برگشت آخر شب پدرم و مادرم با هم اختلاط خواهند کرد و در نتیجه مادرم
هم مبتلا خواهد شد. فردایش که پستیچی میاد طبق معمول مادرم و پستیچی قاطی همدیگر خواهند شد هدفم مبتلا کردن این
پستیچی پست فطرت هست که با ماشینش روی لاک پشتم رفت و اونو کشت!!!

معما

نابغه ها! جواب رو نخونین ببینین میتونین جواب بدین.

نکته ی انحرافی هم نداره.

سوال:

۱۰ تا جعبه قند داریم.

هر جعبه از ۱۰۰۰ حبه قند تشکیل شده.

وزن هر حبه قند ۱۰ گرمه.

این وضعیت تو همه جعبه ها همین طوریه ولی فقط یکی از جعبه ها حبه هایی با وزن ۹ گرم داره.
یه ترازو داریم که یه بار مصرفه. یعنی فقط میشه یه بار با اون وزن کرد و بعد از اون دیگه از کار می افته.
می خوایم با استفاده از این ترازو و تنها با یک بار وزن بفهمیم کدوم جعبه وزن کمتری داره.

حالا چیکار کنیم؟

مطمئنی میخوای جواب رو ببینی؟ باور کن جواب داره ؟

هر مقدار گرمی که از ۵۵۰ گرم کمتر باشد برابر با شماره جعبه ای است که حاوی حبه قند های ۹ گرمی می باشد.

دیدید گفتیم جواب داره ..!!! هی عجله کردی!!! مطمئنم اگه یه کم روش فکر می کردی تو هم به راه حل مسئله پی می بردی.

آیا میدانستید!؟

آیا میدانستید که تنها در طول زمانی که این جمله را می خوانید در حدود ۵۰ هزار سلول بدنتان میمیرد و سلول های جدید جایگزین آن می شود

آیا میدانستید که در طول یک ساعت قلب شما آنقدر سخت کار می کند که می تواند انرژی حمل یک جسم یک تنی به اندازه یک کیلومتر از سطح زمین را تامین کند؟

آیا میدانستید که اولین دوقلوهای آزمایشگاهی اولین بار در سال ۱۹۸۱ به دنیا آمدند؟

آیا میدانستید که اگر سلول های موجود بر روی پوست بدن انسان را به دنبال هم بچینیم، طول آن به ۴۵ مایل خواهد رسید؟

آیا میدانستید که در طول یک سال، قلب یک انسان عادی ۴۰ میلیون بار می تپد؟

آیا میدانستید که بیشتر انسانها در یک دقیقه ۲۵ مرتبه پلک می زنند و بطور میانگین هر انسان سالانه بیش از ۱۳ میلیون مرتبه پلک می زند؟

آیا میدانستید که معده شما باید هر دو هفته یکبار ماده مخاطی جدید ترشح کند در غیر اینصورت خودش را هضم خواهد کرد؟

آیا میدانستید که شش سمت چپ کوچکتر از شش سمت راست است تا فضایی برای قلب ایجاد شود؟

آیا میدانستید که جراحی چشم یکی از پیشرفت های چشمگیر در طب باستان به شمار می رود؟

آیا میدانستید که عطسه در هنگام خارج شدن از دهان، سرعتی بالغ بر ۱۰۰ مایل بر ساعت دارد؟

آیا میدانستید که اگر بدن شما خشک و یخ زده شود ۱۰٪ به وزن آن اضافه خواهد شد که این مقدار وزن اضافی را میکرو

ارگانسیم هایی که بر روی بدن قرار دارند، تشکیل می دهند؟

آیا میدانستید که براساس آمارهای اخیر سازمان جهانی سلامتی، روزانه در حدود ۱۰۰ میلیون فعالیت جنسی رخ میدهد؟

آیا میدانستید که زمانیکه گوشت و شیر را با هم می خورید، بدن به هیچ وجه کلسیم شیر را جذب نمی کند و بهتر است میان مصرف گوشت و شیر حداقل ۲ ساعت فاصله باشد؟

آیا میدانستید که هر انسان در حدود نیم ساعت یک تک سلولی بوده است؟

آیا میدانستید که ما یک داروخانه کامل در بدن خود داریم و می توانیم هر دارویی را در بدن خود تولید کنیم؟

آیا میدانستید که طول قد هر انسان سالم برابر هشت و جب دست خود اوست؟

آیا میدانستید که محققان اخیراً به این نتیجه رسیده اند که کلیه انسان ۵۰۰ عملکرد متفاوت دارد؟

آیا میدانستید که ساختمان عملکرد دست وال، سگ، پرندگان (بال ها) و انسان دقیقاً مشابه است؟

آیا میدانستید که سریع ترین عضله بدن انسان زبان اوست؟

آیا میدانستید که شبکه چشم ۱۳۵ میلیون سلول احساس دارد که مسئولیت گرفتن تصاویر و تشخیص رنگها را بر عهده دارد؟

آیا میدانستید که چشم انسان حدود ۱۳۵ میلیون سلول بینایی دارد که معادل یک دوربین ۱۳۵ مگاپیکسل عمل می کند؟

آیا میدانستید که چشم سالم انسان میتواند ده میلیون رنگ را مختلف را ببیند و آنها را از یکدیگر تمیز دهد؟

آیا میدانستید که گوش و بینی شما در تمام طول عمر به رشد خود ادامه می دهند؟

آیا میدانستید که چشمهای ما از بدو تولد همین اندازه بوده اند، اما رشد گوش و بینی ما هیچوقت متوقف نمی شوند؟

آیا میدانستید که دندان تنها بخش از بدن انسان است که ترمیم نمی شود؟

آیا میدانستید که شواهد نشان داده است که انسان از هفتاد هزار سال پیش لباس بر تن می کرده است؟

آیا میدانستید که عمر مفید انسانها در کف دستشان اینگونه (۸۱ - ۱۸ = ۶۳) نوشته شده است؟

آیا میدانستید که ضریب هوشی انسان های معمولی بین ۸۵ تا ۱۰۵ است ؟

آیا میدانستید که هر تار موی انسان میتواند تا وزن ۱۰۰ گرم رشد کند ؟

آیا میدانستید که یک انسان نهایتا میتواند با سرعت ۳۵ کیلومتر در ساعت بدود ؟

آیا میدانستید که کالبد شکافی انسانهای جدید بسیار بیشتر از انسانهای قدیمی طول میکشد ؟

آیا میدانستید که انسان با خوردن ۲۰ نیش از زنبور عسل در آن واحد خواهد مرد ؟

آیا میدانستید که هر انسان میتواند ۱ دقیقه نفس خود را حبس کند و رکوردش در جهان ۸۵ ثانیه است ؟

آیا میدانستید که وزن اسکلت انسان بالغ ۱۳ تا ۱۵ کیلوگرم است ؟

آیا میدانستید که انسان اولیه (ناندرتال ها) و اجداد اولیه انسان هر دو در یک زمان در اروپا بودند ؟

آیا میدانستید که یک انسان ۸ ثانیه بعد از قطع گردن هنوز به هوش است ؟

آیا میدانستید که لایه بیرونی پوست انسان هر ۲ هفته یکبار با سلولهای جدید تعویض میشود ؟

آیا میدانستید که انسان ۹ هزار سال پیش از میلاد برای اولین بار به کشاورزی پرداخت ؟

آیا میدانستید که دویست میلیون موجود زنده روی زمین وجود دارد که انسان یکی از آنها است

ایا میدانستید که سگ تنها حیوانی است که نسبت به انسان تمایل جنسی داشته

و حتی در این گونه موارد به صاحب خود نیز رحم نمیکند

ایا میدانستید که سگ تنها حیوانی است که نسبت به انسان تمایل جنسی داشته

و حتی در این گونه موارد به صاحب خود نیز رحم نمیکند

شناخت شخصیت از روی حرکات بینی

● لمس بینی: هنگامی که دست فردی در زمان محاوره با بینی اش تماس پیدا کند، نشانگر آن است که فرد موضوعی را کتمان می کند. فردی که این حرکت را انجام می دهد معمولاً از آن نا آگاه است ظاهر وی ممکن است آرام به نظر برسد اما باطن فرد پریشان و آشفته است. روان شناسان معتقدند دست زدن به بینی یک حرکت غیر ارادی برای پوشاندن دهان و کتمان دروغ می باشد. دست ها به بینی انتقال می یابند تا حقیقت را پنهان کنند.

● فراخ کردن بینی: خشم، غضب و عصبانیت.

● حرکت بینی به سمت بالا: وقتی بینی با کج کردن سر به عقب به سمت بالا می رود پیام روشن است. فرد میگوید: "من برتر هستم، من بهتر از شما هستم"

● گرفتن بینی: چیزی فاسد شده است.

● پیچیدن بینی: پیچ خوردگی بینی به یک سو نشانگر نفرت و بیزاری و طرد می باشد.

● چین و چروک بینی: وقتی عضلات اطراف بینی منقبض می شوند چین و چروک ما بین چشم ها پدید می آید، افشا کننده تنفر و انزجار است - از یک طرد ملایم تا تنفر شدید.

لطفاً فقط طبق دستورالعمل، عمل کنید و گرنه بعداً پشیمون میشن!

هیچ کلکی در کار نیست، این فال به طرز شگفت آوری دقیق خواهد بود به شرطی که تقلب نکنید!

در غیر این صورت نتیجه درست از آب در نخواهد آمد و بعد آرزو می کنید که ای کاش تقلب نمی کردید!

این فال ۳ دقیقه وقت شما را خواهد گرفت، تا شما را طوری شگفت زده کند که گویی سر شما به طاق

کوبیده شده است!

و در پایان حتماً آرزوی شما بر آورده میشود! که شرط این قذیه را در آخر خواهم گفت!

این متن را قسمت به قسمت انجام دهید و از خواندن این متن پشت سر هم خودداری نمایید!

تذکر : در هنگام نوشتن اسامی اطمینان حاصل کنید که این اشخاص را می شناسید و از بکار بردن

نامهای الکی جدا خودداری کنید تا در آخر کار پشیمون نشید !

نکته مهم : همچنین به یاد داشته باشید در هنگام نوشتن اسامی و عمل کردن به دستور العمل از

احساس و غریزه خود استفاده کنید و از تفکر زیادی پرهیز کنید ((یعنی هرچی به زهنتون رسید

بنویسید))

دستورالعمل : حالا یک کاغذ و قلم بردارید. تذکر: هر مرحله را بدون نگاه کردن به مرحله بعدی انجام

دهید !

قبل از هر کاری اعداد ۱ تا ۱۱ رو زیرهم، ستونی ((ردیفی)) بنویسید.

۲- جلوی شماره ۱ و ۲ هر عددی را که دوست دارید بنویسید.

۳- جلوی شماره ۳ و ۷ اسم شخصی از جنس مخالف خود را بنویسید .

۴- نام اشخاصی را که می شناسید ، چه دوست ، اعضای خانواده یا فامیل، در جلوی عددهای ۴ و ۵ و ۶

بنویسید

۵- در جلوی عددهای ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ نام چهار ترانه ((آهنگ)) را بنویسید ((جلوی هر عدد یک ترانه))

و در آخر می تونید یک آرزو کنید.

.
. .
. .
. .
. .
. .
. .

حالا نتیجه فال !

عددی را که در ردیف ۲ نوشتید، مشخص کننده تعداد افرادی است که باید این فال را به آنها

معرفی کنید تا به آرزوی خودتون برسید!

شخصی که نامش در ردیف ۳ قید شده شخصی است که شما عاشقش هستید!

شخصی که نامش در ردیف ۷ قید شده، کسی است که شما دوستش دارید ولی با هم نمی سازید

یا به تعبیر دیگر عاقبت خوشی نخواهد داشت!

شخص شماره ۴ شخصی است که شما بیش از همه به او اهمیت می دهید!

شخص شماره ۵ شخصی است که شمارا بسیار خوب می شناسد.

شخصی که در شماره ۶ اسمش قید شده، ستاره بخت ((ستاره خوش بختی)) شماست.

آهنگ قید شده در ردیف ۸ با شخص شماره ۳ تطبیق دارد!

آهنگ شماره ۹ ، آهنگی برای شخص شماره ۷ است!

آهنگ شماره ۱۰ آهنگی است که بیش از همه افکار شمارا بازگو می کند!

و بلاخره آهنگ شماره ۱۱ آهنگی است که می گوید ، شما درباره ی زندگی چه احساسی دارید!

تست هوش پیچیده!

جای علامت سوال چه عددی می گذارید؟

$$۱ = ۵$$

$$۲ = ۲۵$$

$$۳ = ۱۲۵$$

$$۴ = ۶۲۵$$

$$؟ = ۵$$

برای مشاهده جواب پائین بروید...
ولی قبل از آن که جواب را ببینید، دوباره فکر کنید...

جای علامت سوال باید عدد ۱ را قرار داد!

اگر قبول ندارید خط اول را به یاد بیاورید: $1=5$
نتیجه‌گیری اخلاقی:

مسائل ساده زندگی را بیخود پیچیده نکنید!

واقعیت شگفت‌انگیز در مورد بدن انسان !!!! ...

بدن انسان به تنهایی دریایی از شگفتی هاست و ممکن است ما از خیلی از شگفتی‌های آن باخبر نباشیم.
بدن ما خیلی ویژگی‌های حیرت‌انگیزی دارد که شاید برایمان قابل‌باور نباشد.
برای آنها که به واقعیات عجیب در مورد طبیعت انسان علاقه‌مند هستند، لیستی عالی تهیه کرده‌ایم.

۱. بدن ما در یک روز ۱۰ میلیارد پوسته تولید می‌کند. این واقعیت نشان می‌دهد که بد نیست روکش بالشت و ملحفه‌تان را به‌طور منظم بشویید چون این مقدار پوسته در سال می‌شود چیزی در حدود ۲ کیلوگرم پوست.

۲. هر ساعت از روز بدن ما باید یک میلیارد سلول را جایگزین کند. قدرت بدن برای تولید اینهمه سلول جدید واقعاً جای شگفتی دارد.

۳. همه ما می‌دانیم که اسید معده بسیار قوی است. این اسید آنقدر قوی است که حتی زینک را هم حل می‌کند. این یعنی یک قدرت اسیدی بسیار بالا. اما دلیل اینکه ما با اسید معده خودمان آسیب نمی‌بینیم این است که سلول‌هایی برای محافظت از ما در برابر خودمان لایه پوششی ایجاد کرده‌اند.

۴. شش ماه طول می‌کشد که ناخن به‌طور کامل روی انگشتان دست یا پا رشد کند. به همین خاطر است که افتادن یک ناخن آسیب‌دیدگی بسیار دردناک است و به مدتی طولانی ظاهری زنده برای انگشتمان ایجاد می‌کند. پس حسابی مراقب ناخن‌هایتان باشید.

۵. استخوان انسان به اندازه گرانیات سخت است. استخوان‌های ما بسیار پرتراکم هستند و قادرند فشار و نیروی بسیار زیادی را

تحمل کنند که ویژگی بسیار خوبی است چون همه ما انسانها حرکات و اعمال فشارآوری انجام می‌دهیم.

۶. هر شب که می‌خواهیم کمی رشد می‌کنیم. درطول روز، نیروی جاذبه ستون فقرات ما را منقبض می‌کند و شب دوباره به همان نقطه شروع برمی‌گردیم.

۷. صدای ما در روز قبل از اینکه کششی به دیافراگم و تارهای صوتیمان بدهیم، فرکانس پایین‌تری دارد.

۸. هر کلیه بیشتر از هزار فیلتر دارد. به همین دلیل است که باید مقدار زیادی آب بنوشیم تا بدن روی موادمغذی و مایعات تازه در سیستم عملیات انجام دهد.

۹. خون ما خیلی سریع پمپاژ می‌شود؛ آنقدر سریع که یک سلول می‌تواند در یک دقیقه آن را به کل بدن برساند. با ورزش و انجام حرکات کششی همیشه می‌توانید پمپاژ خونتان را در حد عالی نگه دارید.

۱۰. جالب‌ترین واقعیت درمورد بدن انسان درمورد مصرف اکسیژن ما است چون هیچوقت به آن فکر هم نمی‌کنیم. ما در هر روز چیزی در حدود ۴۴ کیلوگرم هوا تنفس می‌کنیم. این هزاران تنفس روی هوا که تقریباً بی‌وزن است، تاثیر می‌گذارد. دفعه بعدی که می‌خواستید کار مثبتی برای محیط زیست یا پاک‌سازی هوا انجام دهید این را خوب به یاد داشته باشید.

آدم باید چطوری باشه؟! ...

اگه سربزیر و متفکر و توی خودش باشه، میگن: افسردگی داره، روانیه، سیماش قاطیه!
اگه بگو و بخند و شاد و شنگول باشه، میگن: جلفه، دلککه، هجوه!

اگه چاق و اضافه وزن داشته باشه، میگن: شکموئه، پرخوره، مال مفت تور کرده!
اگه لاغر و جمع و جور و میزون باشه، میگن: کنسه، نخوره، حمال وارثه!

اگه از حقش دفاع کنه و زیر بار زور نره، میگن: جنجالیه، با همه دعوا داره، خروس جنگیه!
اگه از حقش بگذره و گذشت کنه، میگن: بی‌عرضه س، حیف نون و دست و پا چلفتیه!

اگه اهل تحقیقات و کتاب باشه، میگن: اینو، واسه ما شده آقای مطالعه!
اگه با عیالت مشکلی نداشته باشه، میگن: زن ذلیله، زن نگرفته، شوهر کرده!

اگه مرد سالار و حرف، حرف خودش باشه، میگن: انگار کلفت آورده!
اگه دست به جیبش خوب باشه و به مردم کمک کنه، میگن: پول پارو میکنه، اهل زد و بنده!

اگه اهل بریز و پاش و ولخرجی نباشه، میگن: پولهاشو انبار میکنه، جون به عزرائیل نمیده!
اگه زیون باز و متملق و چاخان باشه، میگن: معاشرتی، فوق العادس، دوست داشتنیه!

اگه راست و درست و بی کلک باشه، میگن: هیچی نمیشه، به درد لای جرز میخوره!
و بالاخره اگه هر روز ایمیل میزنه نمیگن مارو دوست داره به یادمون هست، میگن: بیکاره، معلوم نیست کی کار میکنه!!؟

مدیریت در ایران و انگلستان !!!! ...

انگلستان: موفقیت مدیر بر اساس پیشرفت مجموعه تحت مدیریتش سنجیده می شود
ایران: موفقیت مدیر سنجیده نمی شود، خود مدیر بودن نشانه موفقیت است

انگلستان: مدیران بعضی وقتها استعفا می دهند.
ایران: عشق به خدمت مانع از استعفا می شود.

انگلستان: افراد از مشاغل پایین شروع می کنند و به تدریج ممکن است مدیر شوند.
ایران: افراد مدیر مادرزادی هستند و اولین شغلشان در بیست سالگی مدیریت است.

انگلستان: برای یک پست مدیریت، دنبال مدیر می گردند.
ایران: برای یک فرد، دنبال پست مدیریت می گردند و در صورت لزوم این پست ساخته می شود.

انگلستان: یک کارمند ساده ممکن است سه سال بعد مدیر شود.
ایران: یک کارمند ساده، سه سال بعد همان کارمند ساده است، در حالی که مدیرش سه بار عوض شده.

انگلستان: اگر بخواهند از دانش و تجربه کسی حداکثر استفاده را بکنند، او را مشاور مدیریت میکنند.
ایران: اگر بخواهند از کسی هیچ استفاده ای نکنند، او را مشاور مدیریت می کنند.

انگلستان: اگر کسی از کار برکنار شود، عذرخواهی می کند و حتی ممکن است محاکمه شود.
ایران: اگر کسی از کار برکنار شود، طی مراسم باشکوهی از او تقدیر میشود و پست مدیریت جدید می گیرد.

انگلستان: مدیران بصورت مستقل استخدام و برکنار می شوند، ولی بصورت گروهی و هماهنگ کار می کنند.
ایران: مدیران بصورت مستقل و غیرهماهنگ کار می کنند، ولی بصورت گروهی استخدام و برکنار می شوند.

انگلستان: برای استخدام مدیر، در روزنامه آگهی می دهند و با برخی مصاحبه می کنند.
ایران: برای استخدام مدیر، به فرد مورد نظر تلفن می کنند.

انگلستان: زمان پایان کار یک مدیر و شروع کار مدیر بعدی از قبل مشخص است.
ایران: مدیران در همان روز حکم مدیریت یا برکناریشان را می گیرند.

انگلستان: همه می دانند درآمد قانونی یک مدیر زیاد است.
ایران: مدیران انسانهای ساده زیستی هستند که درآمدها به کسی ربطی ندارد.

انگلستان: شما مدیرتان را با اسم کوچک صدا می زنید.
ایران: شما مدیرتان را صدا نمی زنید، چون اصلاً به شما وقت ملاقات نمی دهد.

انگلستان: برای مدیریت، سابقه کار مفید و لیاقت لازم است.
ایران: برای مدیریت، مورد اعتماد بودن کفایت می کند

دلیل استفاده از واژه ۱۲۰ سال زنده باشی !!!! ...

آیا میدانید که گاهی به هم می رسیم و می گوییم ۱۲۰ سال زنده باشی یعنی چه و از کجا آمده؟
برای چه نمی گوییم ۱۵۰ یا ۱۰۰ سال یا ...

در ایران و در زمان ماقبل هجوم اعراب به ایران سال کیبسه را به این صورت محاسبه می کردند که به جای اینکه هر ۴ سال یکروز اضافه کنند (که البته اضافه هم می کردند) هر ۱۲۰ سال یک ماه را جشن می گرفتند و کل ایران این جشن برپا بود و برای این که بعضی ها ممکن بود یکبار این جشن را ببینند و عمرشان جواب نمی داد تا این جشن ها را دوباره ببینند به همین دلیل دیدن این جشن را به عنوان بزرگترین آرزو برای یکدیگر خواستار بودند هر کسی برای طرف مقابل آرزو می کرد تا آنقدر زنده باشی که این جشن باشکوه را ببینی و این به صورت یک تعارف و سنتی بی نهایت زیبا درآمد. که وقتی به هم می رسیدند بگویند ۱۲۰ سال زنده باشی!

داستان تکراری زن و مرد !!!! ...

مرد از راه می رسه
ناراحت و عبوس
زن:چی شده؟

مرد:هیچی (و در دل از خدا می خواد که زنش بی خیال شه و بره پی کارش)
زن حرف مرد رو باور نمی کنه: یه چیزیت هست.بگو!
مرد برای اینکه اثبات کنه راست می گه ... لبخند می زنه
زن اما "می فهمه"مرد دروغ میگه:راستشو بگو یه چیزیت هست
تلفن زنگ می زنه
دوست زن پشت خطه
ازش می خواد حاضر شه تا با هم برن استخر.
از صبح قرارشو گذاشتن
مرد در دلش خدا خدا می کنه که زن زودتر بره
زن خطاب به دوستش: متاسفم عزیزم.جدا متاسفم که بدقولی می کنم.شوهرم ناراحته و نمی تونم تنهانش بذارم!
مرد داغون می شه
"می خواست تنها باشه"

مرد از راه می رسه
زن ناراحت و عبوسه
مرد:چی شده؟
زن:هیچی (و در دل از خدا می خواد که شوهرش برای فهمیدن مساله اصرار کنه و نازشو بکشه)
مرد حرف زن رو باور می کنه و می ره پی کارش
زن برای اینکه اثبات کنه دروغ می گه دو قطره اشک می ریزه
مرد اما باز هم "نمی فهمه"زن دروغ میگه.
تلفن زنگ می زنه
دوست مرد پشت خطه
ازش می خواد حاضر شه تا با هم برن استخر.
از صبح قرارشو گذاشتن
(زن در دلش خدا خدا می کنه که مرد نره)
مرد خطاب به دوستش: الان راه می افتم!
زن داغون می شه
"نمی خواست تنها باشه"

و این داستان سال های سال ادامه داشت و زن و مرد در کمال خوشبختی و تفاهم در کنار هم روزگار گذراندند....

درس اول :

یه روز مسوول فروش، منشی دفتر، و مدیر شرکت برای ناهار به سمت سلف سرویس قدم می زدند
یهو یه چراغ جادو روی زمین پیدا می کنن و روی اون رو مالش میدن و جن چراغ ظاهر میشه
جن میگه: من برای هر کدوم از شما یک آرزو برآورده می کنم
منشی می پره جلو و میگه: اول من، اول من!
من می خوام که توی باهاماس باشم، سوار یه قایق بادبانی شیک باشم و هیچ نگرانی و غمی از دنیا نداشته باشم!
پوووف! منشی ناپدید میشه ...
بعد مسوول فروش می پره جلو و میگه: حالا من، حالا من
من می خوام توی هاوایی کنار ساحل لم بدم، یه ماساژور شخصی و یه منبع بی انتهای نوشیدنی! داشته باشم و تمام عمرم حال
کنم ...

پوووف! مسوول فروش هم ناپدید میشه
بعد جن به مدیر میگه: حالا نوبت توئه
مدیر میگه: من می خوام که اون دو تا هر دوشون بعد از ناهار توی شرکت باشن !!!

نتیجه اخلاقی : همیشه اجازه بده که رئیس اول صحبت کنه !

درس دوم :

یه روز یه کشیش به یه راهبه پیشنهاد می کنه که با ماشین برسوندش به مقصدش
راهبه سوار میشه و راه میفتن
چند دقیقه بعد راهبه پاهاش رو روی هم میندازه و کشیش زیر چشمی یه نگاهی به پای راهبه میندازه
راهبه میگه: پدر روحانی، روایت مقدس ۱۲۹ رو به خاطر بیار ...!
کشیش قرمز میشه و به جاده خیره میشه
چند دقیقه بعد بازم شیطون وارد عمل میشه و کشیش موقع عوض کردن دنده، بازوش رو با پای راهبه تماس میده ...!
راهبه باز میگه: پدر روحانی! روایت مقدس ۱۲۹ رو به خاطر بیار!!!
کشیش زیر لب یه فحش میده و بیخیال میشه و راهبه رو به مقصدش می رسونه
بعد از اینکه کشیش به کلیسا بر می گرده سریع میدوه و از توی کتاب روایت مقدس ۱۲۹ رو پیدا می کنه و می بینه که
نوشته: به پیش برو و عمل خود را پیگیری کن... کار خود را ادامه بده و بدان که به جلال و شادمانی که می خواهی میرسی!!!
نتیجه اخلاقی : اگه توی شغلت از اطلاعات شغلی خودت کاملا آگاه نباشی، فرصتهای بزرگی رو از دست میدی !

درس سوم :

بلافاصله بعد از اینکه زن پیتر از زیر دوش حمام بیرون اومد پیتر وارد حمام شد
همون موقع زنگ در خونه به صدا در اومد

زن پیتر یه حوله دور خودش پیچید و رفت تا در رو باز کنه
همسایه شون -رابرت- پشت در ایستاده بود

تا رابرت زن پیتر رو دید گفت: همین الان ۱۰۰۰ دلار بهت میدم اگه اون حوله رو بندازی زمین!

بعد از چند لحظه، زن پیتر حوله رو میندازه و رابرت چند ثانیه تماشا می کنه و ۱۰۰۰ دلار به زن پیتر میده و میره ...!
زن دوباره حوله رو دور خودش پیچید و برگشت

پیتر پرسید: کی بود زنگ زد؟ زن جواب داد: رابرت همسایه مون بود

پیتر گفت: خوبه... چیزی در مورد ۱۰۰۰ دلاری که به من بدهکار بود گفت؟!

نتیجه اخلاقی: اگه شما اطلاعات حساس مشترک با کسی دارید که به اعتبار و آبرو مربوط میشه، همیشه باید در وضعیتی
باشید که بتونید از اتفاقات قابل اجتناب جلوگیری کنید!

درس چهارم:

من خیلی خوشحال بودم!

من و نامزدم قرار ازدواجمون رو گذاشته بودیم. والدینم خیلی کمکم کردند، دوستانم خیلی تشویقم کردند و نامزدم هم دختر
فوق العاده ای بود

فقط یه چیز من رو یه کم نگران می کرد و اون هم خواهر نامزدم بود...!

اون دختر باحال، زیبا و جذابی بود که گاهی اوقات بی پروا با من شوخی های ناجوری می کرد و باعث می شد که من احساس
راحتی نداشته باشم

یه روز خواهر نامزدم با من تماس گرفت و از من خواست که برم خونه شون برای انتخاب مدعوین عروسی!

سوار ماشینم شدم و وقتی رفتم اونجا اون تنها بود و بلافاصله رک و راست به من گفت:

اگه همین الان ۵۰۰ دلار به من بدی بعدش حاضرم با تو!

من شوکه شده بودم و نمی تونستم حرف بزنم

اون گفت: من میرم توی اتاق خواب و اگه تو مایل به این کار هستی بیا پیشم

وقتی که داشت از پله ها بالا می رفت من بهش خیره شده بودم و بعد از رفتنش چند دقیقه ایستادم و بعد به طرف در

ساختمون برگشتم و از خونه خارج شدم...!

یهو با چهره نامزدم و چشمهای اشک آلود پدر نامزدم مواجه شدم!!!

پدر نامزدم من رو در آغوش گرفت و گفت: تو از امتحان ما موفق بیرون اومدی...!

ما خیلی خوشحالیم که چنین دامادی داریم و هیچکس رو بهتر از تو نمی تونستیم برای دخترمون پیدا کنیم. به خانواده ما
خوش اومدی!!!

نتیجه اخلاقی : همیشه سعی کنید کیف پولتون رو توی داشبورد ماشینتون بذارید شاید براتون شانس بیاره !

درس پنجم :

یه شب خانم خونه به خونه بر نمیگرده و تا صبح پیداش نمیشه!

صبح بر میگردد خونه و به شوهرش میگه که دیشب مجبور شده خونه یکی از دوستهای صمیمیش (مونث) بمونه شوهر بر میداره به ۲۰ تا از صمیمی ترین دوستهای زنش زنگ میزنه ولی هیچکدومشون حرف خانم خونه رو تایید نمیکنن! یه شب آقای خونه تا صبح بر نمیگرده خونه. صبح وقتی میاد به زنش میگه که دیشب مجبور شده خونه یکی از دوستهای صمیمیش (مذکر) بمونه

خانم خونه بر میداره به ۲۰ تا از صمیمی ترین دوستهای شوهرش زنگ میزنه : ۱۵ تاشون تایید میکنن که آقا تمام شب رو خونه ی اونا مونده! ۵ تای دیگه حتی میگن که آقا هنوزم خونه اونا پیش اوناست !!!

نتیجه اخلاقی : یادتون باشه که مردها دوستهای بهتری برای همدیگه هستند !

درس ششم: چهار تا دوست که ۳۰ سال بود همدیگه رو ندیده بودند توی یه مهمونی همدیگه رو می بینن و شروع می کنن در مورد زندگی هاشون برای همدیگه تعریف کردن

بعد از مدتی یکی از اونا بلند میشه میره دستشویی. سه تای دیگه صحبت رو می کشونن به تعریف از فرزندانشون :

اولی: پسر من باعث افتخار و خوشحالی منه. اون توی یه کار عالی وارد شد و خیلی سریع پیشرفت کرد.

پسرم درس اقتصاد خوند و توی یه شرکت بزرگ استخدام شد و پله های ترقی رو سریع بالا رفت و حالا شده معاون رئیس و

اونقدر پولدار شده که حتی برای تولد بهترین دوستش یه مرسدس بنز بهش هدیه داد !

دومی: جالبه. پسر من هم مایه افتخار و سرفرازی منه. توی یه شرکت هواپیمایی مشغول به کار شد و بعد دوره خلبانی گذروند

و سهامدار شرکت شد و الان اکثر سهام اون شرکت رو تصاحب کرده... پسرم اونقدر پولدار شد که برای تولد صمیمیتترین

دوستش یه هواپیمای خصوصی بهش هدیه داد !!!

سومی: خیلی خوبه. پسر من هم باعث افتخار من شده

اون توی بهترین دانشگاههای جهان درس خوند و یه مهندس فوق العاده شد. الان یه شرکت ساختمانی بزرگ برای خودش

تاسیس کرده و میلیونر شده. پسرم اونقدر وضعش خوبه که برای تولد بهترین دوستش یه ویلای ۳۰۰۰ متری بهش هدیه داد!

هر سه تا دوست داشتند به همدیگه تبریک می گفتند که دوست چهارم برگشت سر میز و پرسید این تبریکات به خاطر چیه؟!

سه تای دیگه گفتند: ما در مورد پسرهامون که باعث غرور و سربلندی ما شدن صحبت کردیم راستی تو در مورد فرزندت چی

داری تعریف کنی؟!

چهارمی گفت: دختر من رقاص کاباره شده و شبها با دوستاش توی یه کلوپ مخصوص کار میکنه!

سه تای دیگه گفتند: اوه مایه خجالتت چه افتضاحی !!!

دوست چهارم گفت: نه! من ازش ناراضی نیستم. اون دختر منه و من دوستش دارم... در ضمن زندگی بدی هم نداره. اتفاقاً همین دو هفته پیش به مناسبت تولدش از سه تا از صمیمی ترین دوست پسرانش یه مرسدس بنز و یه هواپیمای خصوصی و یه ویلای ۳۰۰۰ متری هدیه گرفت !!!

نتیجه اخلاقی : هیچوقت به چیزی که کاملاً در موردش مطمئن نیستی افتخار نکن !

درس هفتم :

توی اتاق رختکن کلوپ گلف، وقتی همه آقایون جمع بودند یهو یه موبایل روی یه نیمکت شروع میکنه به زنگ زدن. مردی که نزدیک موبایل نشسته بود دکمه اسپیکر موبایل رو فشار میده و شروع می کنه به صحبت بقیه آقایون هم مشغول گوش کردن به این مکالمه میشن ...

مرد: الو؟

صدای زن اونطرف خط: الو سلام عزیزم. تو هنوز توی کلوپ هستی؟

مرد: آره !

زن: من توی فروشگاه بزرگ هستم

اینجا یه کت چرمی خوشگل دیدم که فقط ۱۰۰۰ دلار! اشکالی نداره اگه بخرمش؟

مرد : نه. اگه اونقدر دوستش داری اشکالی نداره!

زن: من یه سری هم به نمایشگاه مرسدس بنز زدم و مدل‌های جدید ۲۰۰۶ رو دیدم... یکیشون خیلی قشنگ بود قیمتش

۲۶۰۰۰۰ دلار بود !

مرد: باشه. ولی با این قیمت سعی کن ماشین رو با تمام امکانات جانبی بخری !

زن: عالیه. اوه یه چیز دیگه، اون خونه ای رو که قبلاً میخواستیم بخریم دوباره توی بنگاه گذاشتن برای فروش. میگن ۹۵۰۰۰۰

دلاره

مرد: خب... برو تا فروخته نشده پولشو بده. ولی سعی کن ۹۰۰۰۰۰ دلار بیشتر ندی !!!

زن: خیلی خوبه. بعداً می بینمت عزیزم. خداحافظ

مرد: خداحافظ

بعدش مرد یه نگاهی به آقایونی که با حسرت نگاهش میکردن میندازه و میگه: کسی نمیدونه که این موبایل مال کیه !؟

نتیجه اخلاقی : هیچوقت موبایلتونو جایی جا نذارین !

درس هشتم :

یه زوج ۶۰ ساله به مناسبت سی و پنجمین سالگرد ازدواجشون رفته بودند بیرون که یه جشن کوچیک دو نفره بگیرن.

وقتی توی پارک زیر یه درخت نشسته بودند یهو یه فرشته کوچیک خوشگل جلوشون ظاهر شد و گفت: چون شما همیشه یه زوج فوق العاده بودین و تمام مدت به همدیگه وفادار بودین من برای هر کدوم از شما یه دونه آرزو برآورده میکنم! زن از خوشحالی پرید بالا و گفت:

چه عالی! من میخوام همراه شوهرم به یه سفر دور دنیا بریم
فرشته چوب جادویش رو ت..... داد و پوف! دو تا بلیط درجه اول برای بهترین تور مسافرتی دور دنیا توی دستهای زن ظاهر شد!

حالا نوبت شوهر بود که آرزو کنه.

مرد چند لحظه فکر کرد و گفت:

این خیلی رمانتیکه ولی چنین بخت و شانسی فقط یه بار توی زندگی آدم پیش میاد
بنابراین خیلی متاسفم عزیزم آرزوی من اینه که یه همسری داشته باشم که ۳۰ سال از من کوچیکتر باشه
زن و فرشته جا خوردند و خیلی دلخور شدند. ولی آرزو آرزوئه و باید برآورده بشه.
فرشته چوب جادویش رو ت..... داد و پوف! مرد ۹۰ سالش شد !!!

نتیجه اخلاقی: مردها ممکنه زرنگ و بدجنس باشند، ولی فرشته ها زن هستند!

درس نهم:

یه مرد ۸۰ ساله میره برای چکاپ. دکتر ازش در مورد وضعیت فعلیش می پرسه و پیرمرد با غرور جواب میده:
هیچوقت به این خوبی نبودم. تازگیا با یه دختر ۲۵ ساله ازدواج کردم و حالا باردار شده و کم کم داره موقع زایمانش میرسه
نظرت چیه دکتر!؟

دکتر چند لحظه فکر میکنه و میگه: خب بذار یه داستان برات تعریف کنم. من یه نفر رو می شناسم که شکارچی ماهریه. اون
هیچوقت تابستونا رو برای شکار کردن از دست نمیده. یه روز که می خواسته بره شکار از بس عجله داشته اشتباهی چترش رو
به جای تفنگش بر میداره و میره توی جنگل! همینطور که میرفته جلو یهو از پشت درختها یه پلنگ وحشی ظاهر میشه و میاد
به طرفش. شکارچی چتر رو می گیره به طرف پلنگ و نشونه می گیره و بنگ! پلنگ کشته میشه و میفته روی زمین!!!
پیرمرد با حیرت میگه: این امکان نداره! حتما یه نفر دیگه پلنگ رو با تیر زده!
دکتر یه لبخند میزنه و میگه: دقیقا منظور منم همین بود!!!

نتیجه اخلاقی: هیچوقت در مورد چیزی که مطمئن نیستی نتیجه کار خودته ادعا نداشته نباش!

درس دهم:

روزی مردی ثروتمند در اتومبیل جدید و گران قیمت خود با سرعت فراوان از خیابان کم رفت و آمدی می گذشت.
ناگهان از بین دو اتومبیل پارک شده در کنار خیابان یک پسر بچه پاره آجری به سمت او پرتاب کرد. پاره آجر به اتومبیل او

برخورد کرد!

مرد پایش را روی ترمز گذاشت و سریع پیاده شد و دید که اتومبیلش صدمه زیادی دیده است. به طرف پسرک رفت و او را سرزنش کرد.

پسرک گریان با تلاش فراوان بالاخره توانست توجه مرد را به سمت پیاده رو، جایی که برادر فلجش از روی صندلی چرخدار به زمین افتاده بود جلب کند.

پسرک گفت: "اینجا خیابان خلوتی است و به ندرت کسی از آن عبور می کند. برادر بزرگم از روی صندلی چرخدارش به زمین افتاده و من زور کافی برای بلند کردنش ندارم".

"برای اینکه شما را متوقف کنم ناچار شدم از این پاره آجر استفاده کنم".

مرد بسیار متاثر شد و از پسر عذر خواهی کرد. برادر پسرک را بلند کرد و روی صندلی نشاند و سوار اتومبیل گرانقیمتش شد و به راهش ادامه داد ...

نتیجه اخلاقی : خدا در روح ما زمزمه می کند و با قلب ما حرف می زند. اما بعضی اوقات زمانی که وقت نداریم به ندای قلبمان گوش کنیم، او مجبور می شود بگونه ای عمل کند که شاید به مذاقمان خوش نیاید ... در زندگی چنان با سرعت حرکت نکنید که دیگران مجبور

نتیجه اخلاقی : خدا در روح ما زمزمه می کند و با قلب ما حرف می زند. اما بعضی اوقات زمانی که وقت نداریم به ندای قلبمان گوش کنیم، او مجبور می شود بگونه ای عمل کند که شاید به مذاقمان خوش نیاید .

روزگاری یک کشاورز در روستایی زندگی می کرد که باید پول زیادی را که از یک پیرمرد قرض گرفته بود، پس می داد.

کشاورز دختر زیبایی داشت که خیلی ها آرزوی ازدواج با او را داشتند. وقتی پیرمرد طمعکار متوجه شد کشاورز نمی تواند پول او را پس بدهد، پیشنهاد یک معامله کرد و گفت اگر با دختر کشاورز ازدواج کند بدهی او را می بخشد، و دخترش از شنیدن این حرف به وحشت افتاد و پیرمرد کلاه بردار برای اینکه حسن نیت خود را نشان بدهد گفت: ...

اصلاً یک کاری می کنیم، من یک سنگریزه سفید و یک سنگریزه سیاه در کیسه ای خالی می اندازم، دختر تو باید با چشمان بسته یکی از این دو را بیرون بیاورد. اگر سنگریزه سیاه را بیرون آورد باید همسر من بشود و بدهی بخشیده می شود و اگر سنگریزه سفید را بیرون آورد لازم نیست که با من ازدواج کند و بدهی نیز بخشیده می شود، اما اگر او حاضر به انجام این کار نشود باید پدر به زندان برود.

این گفت و گو در جلوی خانه کشاورز انجام شد و زمین آنجا پر از سنگریزه بود. در همین حین پیرمرد خم شد و دو سنگریزه برداشت. دختر که چشمان تیزبینی داشت متوجه شد او دو سنگریزه سیاه از زمین برداشت و داخل کیسه انداخت. ولی چیزی

سپس پیرمرد از دخترک خواست که یکی از آنها را از کیسه بیرون بیاورد.

دخترک دست خود را به داخل کیسه برد و یکی از آن دو سنگریزه را برداشت و به سرعت و با ناشی بازی، بدون اینکه سنگریزه دیده بشود، وانمود کرد که از دستش لغزیده و به زمین افتاده. پیدا کردن آن سنگریزه در بین انبوه سنگریزه های دیگر غیر ممکن بود.

در همین لحظه دخترک گفت: آه چقدر من دست و پا چلفتی هستم! اما مهم نیست. اگر سنگریزه ای را که داخل کیسه است در بیاوریم معلوم می شود سنگریزه ای که از دست من افتاد چه رنگی بوده است....

و چون سنگریزه ای که در کیسه بود سیاه بود، پس باید طبق قرار، آن سنگریزه سفید باشد. آن پیرمرد هم نتوانست به حيله گری خود اعتراف کند و شرطی را که گذاشته بود به اجبار پذیرفت و دختر نیز تظاهر کرد که از این نتیجه حیرت کرده است.

۱۱ پدر نمونه!!

قورباغه

قورباغه پدر هر شب تخمها را در آغوش می گیرد. وظیفه حمایت از تخمها در برابر شکارچیان کوچک مانند حشرات به عهده اوست و مدام آنها را مرطوب نگه می دارد.

اسب دریایی نوزاد روی دم پدر

اسب دریایی گونه ای از ماهیها هستند که وظیفه حمل نوزادان در دوره ۱۰ تا ۲۵ روزه بارداری بر عهده پدر است، در واقع اسب دریایی مذکر باردار می شود.

فلامینگو

اگر چه این حیوانات به صورت دسته جمعی زندگی می کنند اما فلامینگوهای پدر به تک همسری اعتقاد دارند. فلامینگوی پدر و مادر در تهیه لانه و ساخت آن و همچنین مراقبت از تخم و محافظت از فرزندشان با یکدیگر همکاری می کنند.

ساس دریایی

ساس دریایی پدر بعد از جفت گیری، وظیفه حمل کردن تخمها را بر عهده دارد. ساس مادر با استفاده از یک چسب طبیعی تخمها را به پشت ساس پدر می چسباند. پدر از تخمها مراقبت کرده و برای جلوگیری از خراب شدن آنها، گاهی تخمها را در معرض هوای آزاد قرار می دهد.

مارموسِت

از آن جایی که معمولاً نوزادان درون شکم مادر، ۲۵ درصد از وزن میمون‌های مادر را تشکیل می‌دهند و این موجودات بهای سنگینی برای تولد یک نوزاد می‌پردازند، وظیفه پدران بسیار سنگین خواهد بود. نگه‌داری از کودکان در ۲ شیفت به عهده پدر و مادرهایشان خواهد بود.

پرنده رئا

رئاهای پدر که در آمریکای جنوبی زندگی می‌کنند، وظیفه مراقبت از فرزندان را به عهده دارند. بعد از جفت‌گیری، پرنده‌های پدر مدت ۶ هفته روی ۵۰ تخم می‌خوابند.

روباه سرخ

روباه پدر با فرزندان خود بازی می‌کند و وظیفه تهیه غذا برای اعضای خانواده به عهده اوست. او با پنهان کردن غذا در نزدیکی لانه، به فرزندان خود یاد می‌دهد که چگونه به دنبال غذا بروند.

جغد شاخدار

جغد شاخدار یک شریک و پدر زحمت‌کشی است. تمام مدتی را که جغد مادر روی تخم‌ها خوابیده است، جغد پدر به جست‌وجوی غذا رفته و برای شریک خود موش شکار می‌کند. هنگامی که جوجه‌ها سر از تخم بیرون آوردند، وظیفه تهیه غذا باز هم به عهده پدر خانواده است.

سوسک

سوسری‌هایی که از چوب تغذیه می‌کنند، برای فرزندان خود لانه و غذا تهیه می‌کنند. سوسری‌های پدر با خوردن فضولات پرندگان، نیتروژن لازم برای نوزادانشان را تهیه می‌کنند.

پنگوئن امپراتور

پنگوئن‌های پدر با تحمل سرمای زیر صفر درجه و بی‌غذایی از تخم‌های خود محافظت می‌کنند. بعد از این که پنگوئن مادر تخم گذاشت، پدر با پوست خود تخم را پوشانیده و مدت ۴ ماه از آن مراقبت می‌کند.

شیر آفریقایی

شیر آفریقایی در زمینه ایفای نقش پدری کمی عجیب به نظر می‌رسد. این شیر همیشه در سایه دراز کشیده و وظیفه یافتن و شکار غذا بر عهده شیر مادر است. شیر پدر تنها هنگامی که خانواده وی مورد تهدید قرار گیرد، به دفاع از آن‌ها می‌پردازد.

آزمون خود شناسی

اعتقادات تبتی‌ها به شناخت درون بسیار جالب است تا جایی که اگر کسی زمان تولد خود را بدقت حتی به ساعت و ثانیه بداند تسلسل روح وی را در کالبد‌های گذشته و آینده تشخیص خواهند داد.

این یکی از آزمونهای دلای لاما (از کاهنان برجسته آنهاست) است برای این آزمون زمان بگذارید

از آن لذت خواهید برد

دلای لاما توصیه میکند که آن را بخوانید چرا که برایتان مفید است

فقط ۴ سوال

پاسخها روشن‌تر خواهند بود

صادق باشید و پاسخها را پیشتر از جواب دادن نبینید

ذهن همانند چتر میماند وقتی خوب کار می‌کند که کاملاً باز شود

تقلب نکنید !!!

آزمون خود شناسی

قبل از آغاز آزمون

یک آرزو کنید

بترتیب به سوالات جواب دهید

فقط ۴ سوال پرسیده خواهد شد و اگر قبل از پاسخ؛ جوابها را ببینید آزمون بخوبی شما را هدایت نخواهد کرد

به آرامی پیش بروید و حوصله بخرج دهید

یک قلم و کاغذ آماده کنید

در انتها به پاسخهای داده شده نیاز خواهید داشت. این یک پرسشنامه صادقانه است که به شما چیزهایی درباره واقعیت درونتان خواهد گفت.

به هر سوال فقط یک پاسخ بدهید

اولین چیزی که به ذهنتان خطور می کند بهترین است

به یاد داشته باشید هیچ کس غیر از خودتان نباید پاسخها و نتایج را ببیند.

سوال اول

حیوانات زیر را بترتیب دلخواه مرتب کنید

گاو، پلنگ، گوسفند، اسب، خوک

سوال دوم

درمورد هر کدام کلمه ای بنویسید که آنرا تشریح کند

سگ، گربه، موش، قهوه، دریا

سوال سوم

درباره کسی فکر کنید که برایتان مهم است و شما را می شناسد. و میتوانید او را به رنگی اختصاص دهید. پاسخ خود را دوبار تکرار نکنید.

هر رنگ را فقط به یک نفر اختصاص دهید

زرد، پرتقالی، قرمز، سفید، سبز

سوال چهارم

یک عدد بنویسید (از ۰ تا ۲۰)

روزهفته مورد علاقه خود را بنویسید

در انتها

مطمئن هستید این پاسخها صحیح هستند باز هم مرور کنید تا مطمئن شوید

...

.

.

.

.

.

قبل از خواندن جوابها آرزوی خود را تکرار کنید

پاسخها

۱

گاو: پیشرواست

پلنگ: غرور و افتخار است

گوسفند: عشق است

اسب : خانواده است

خوک : پول است

۲

توصیف شما از سگ شخصیت شماست

توصیف گربه همان توصیف شریک شماست

موش توصیف دشمن شماست

قهوه نگاه شما به میل جنسی است

دریا زندگی شخصی شما را نشان می دهد

۳

زرد: کسی که هرگز فراموش نمی کنید

نارنجی: کسی که شما او را دوست واقعی می دانید

قرمز: کسی که شما او را واقعا دوست دارید

سفید : روح دوم شما

سبز: کسی که در لحظات حساس زندگی او را بخاطر خواهید داشت

۴

۴-۰ : زندگی شما بتدریج و آرامی رشد خواهد کرد

۹-۵ : زندگی شما برابر علاقه شما رشد خواهد کرد

۱۰-۱۴: شما تا ۳ هفته دیگر ۵ واقعه غیر منتظره خواهید داشت

۱۵ به بالا زندگی شما با سرعت بسیاری رشد خواهد کرد و آرزوی شما محقق خواهد شد

باید به تعداد عددی که آرزو کرده اید این پیام را برای افراد بفرستید. و آرزوی شما در پایان روزی که دوست داشتید برآورده می شود

این آن چیزی است که دلای لاما می گفت هزاران سال در لحظه ای

برای رسیدن به مفهوم جمله بالا بخوان و بیندیش

آنها معتقدند دلای لاما راست گوست و اگر کسی به این موضوع اعتقاد ندارد کافی است این پیام را به ۵ نفر بدهد تا درستی آنرا درک کند چرا که بزودی برایش یک اتفاق جالب و شگفت انگیز رخ خواهد داد

تبتی ها عقیده دارند این پیام را نباید بدور انداخت.

آنها عقیده دارند فرشته عجایب موسوم به ماترا از دستان دارنده این پیام پس از ۹۶ ساعت بیرون خواهد آمد و یک موقعیت شگفت انگیز خواهید داشت

بد شانس ترین نسل تاریخ ایران, ما هستیم

...

چون تو نوزادیمون شیر خشک نایاب شده بود ...

بچگیمونم که دوران جنگ بود ...

دوران تحصیل هم هر چی طرح بود رو ما امتحان کردن نظام قدیم, نظام جدید, نظام خیلی جدید ...

رسیدیم دانشگاه سهمیه ها بیداد کردن ...

فارغ التحصیل شدیم به خاطر زیاد بودن جمعیت کار پیدا نشد ...

عاشق شدیم گشت ارشاد رو سرمون خراب شد ...

ماشین خریدیم بنزین سهمیه بندی شد ...

ازدواج کردیم تورم کمرونو شکست و روزگرمون سیاه شد ...

بارالها! دیگه حالی واسمون نمونده که به راه راست هدایت شیم، اگه خیلی اصرار داری، خودت راه راست را به سوی ما کج

کن

از دفتر خاطرات یک تازه عروس

شنبه

الان رسیدیم خونه بعد از مسافرت ماه عسل و تو خونه جدید مستقر شدیم .

خیلی سرگرم کننده هست اینکه واسه ریچارد آشپزی می کنم . امروز می خوام یه جور کیک درست کنم که تو دستوراتش ذکر کرده ?? تا تخم مرغ رو جدا جدا بنزین ولی من کاسه به اندازه ی کافی نداشتم واسه همین مجبور شدم ?? تا کاسه قرض بگیرم تا بتونم تخم مرغ ها رو توش بنزم .

سه شنبه

ما تصمیم گرفتیم واسه ی شام سالاد میوه بخوریم . در روش تهیه ی اون نوشته بود : ” بدون پوشش سرو شود ” . لباس ، سس زدن = dressing) خب من هم این دستور رو انجام دادم ولی ریچارد یکی از دوستاشو واسه شام آورده بود خونه مون . نمی دونم چرا هر دوتاشون وقتی که داشتم واسه شون سالاد رو سرو می کردم اون جور عجیب و شگفت زده به من نگاه می کردن .

چهارشنبه

من امروز تصمیم گرفتم برنج درست کنم و یه دستور غذایی هم پیدا کردم واسه ی این کار که می گفت قبل از دم کردن برنج کاملاً شست و شو کنین . پس من آب گرم کن رو راه انداختم و یه حموم حسابی کردم قبل از اینکه برنج رو دم کنم . ولی من آخرش نفهمیدم اینکار چه تاثیری تو دم کردن بهتر برنج داشت .

پنج شنبه

باز هم امروز ریچارد ازم خواست که واسه ش سالاد درست کنم . خب من هم یه دستور جدید رو امتحان کردم . تو دستورش گفته بود مواد لازم رو آماده کنین و بعد اونو روی یه ردیف کاهو پخش کنین و بذارین یه ساعت بمونه قبل از این که اونو بخورین .

خب منم کلی گشتم تا یه باغچه پیدا کردم و سالادمو روی یه ردیف از کاهو هایی که اون جا بود پخش و پلا کردم و فقط مجبور شدم یه ساعت بالای سرش بایستم که یه دفعه یه سگی نیاد اونو بخوره .

ریچارد اومد اون جا و ازم پرسید من واقعا حالم خوبه؟؟
نمی دونم چرا؟ عجیبه!!! حتما خیلی تو کارش استرس داشته، باید سعی کنم یه مقداری دلداریش بدم.

جمعه

امروز یه دستور غذایی راحت پیدا کردم. نوشته بود همه ی مواد لازم رو تو یه کاسه بریز و بزن به چاک (beat it) = در غذا : مخلوط کردن، در زبان عامیانه : بزن به چاک)
خب منم ریختم تو کاسه و رفتم خونه ی مامانم.
ولی فکر کنم دستوره اشتباه بود چون وقتی برگشتم خونه مواد لازم همون جوروی که ریخته بودمشون تو کاسه مونده بودند.

شنبه

ریچارد امروز رفت مغازه و یه مرغ خرید و از من خواست که واسه ی مراسم روز یک شنبه اونو آماده کنم ولی من مطمئن نبودم که چه جوروی آخه می شه یه مرغ رو واسه یک شنبه لباس تنش کرد و آماده اش کرد.
قبلا به این نکته تو مزرعه مون توجهی نکرده بودم ولی بالاخره یه لباس قدیمی عروسک پیدا کردم و با کفش های خوشگلش .
وای من فکر می کنم مرغه خیلی خوشگل شده بود.
وقتی ریچارد مرغه رو دید اول شروع کرد تا شماره ی ?? به شمردن ولی بازم خیلی پریشون بود. حتما به خاطر شغلشه یا شایدم انتظار داشته مرغه واسه ش برقصه.
وقتی ازش پرسیدم عزیزم آیا اتفاقی افتاده؟ شروع کرد به گریه و زاری و هی داد می زد آخه چرا من؟ چرا من؟
هووووم ... حتما به خاطر استرس کارشه ... مطمئنم ...
لطفا دانشجو بخورید!!! می گید چرا؟ به ادامه مطلب توجه کنید...

وزیر کشاورزی اوگاندا در پی افزایش حملات کروکودیل ها به کشاورزان و بومی ها در یک اظهار نظر عجیب برای کاهش تعداد کروکودیل ها به مردم این کشور پیشنهاد داد که کروکودیل شکار کرده و بخورند. حالا از اونجا که ماهم دانشجو مخصوصا دانشجوی بیکار و علاف زیاد داریم عاجزانه از شما درخواست میکنیم دانشجو بخورید!!!

آیا میدونستید با پنیر میشه وام گرفت؟

کشور ایتالیا در یک اقدام بی سابقه برای افزایش بهره وری و تولید کار و ... تصمیم گرفت با قبول وثیقه پنیر به مردم وام بانکی بدهد. بله باورش برای من هم خیلی سخته ولی حقیقت داره. حالا فرض کنید ماهم همچین طرحی داشته باشیم :
صبح ها به جای صف شیر مردم میرن صف پنیر. خفت گیر ها به جای اخذ موبایل و کیف پول از شما درخواست پنیر می کنند.
«یا اون قالب پنیری که تو دستته رد میکنی بیاد یا با همین تیزی رووت یادگاری می نویسم». تو هر خونه ای یکی دوتا گاو

پیدا میشه و مردم با گاواشون میرن سیزده بدر.
اکران فیلم های به خاطر یک مشت پنیر، این مامااا عاشقانه نیست، بوی پهن، خیلی گاو خیلی گوساله، گاو از طویله پرید، همیشه سم یک گاو در میان است، دیشب گاو تو دیدم آیدا، بعد از ظهر گاوی، درباره گاو، نان عشق گاو ۱۰۰۰ من شیر ده! گاو ها فرشته اند، گاو عوضی، ۱۳ گوساله روی شیروانی، دختری با کفش های چرمی! توفیق گاوی با بازی محمدرضا گاو دار

اگه دوست دارید معروف بشید. جلو در و همسایه پز بدید، خودتون رو برای رفقای قدیمی بگیرید. بهترین گزینه برای شما بازیگر شدن. سنگ مفت گنجشک مفت

حتما شما هم دوست دارید بازیگر محبوب و معروفی بشید. چون خیلی خوبه و خیلی حال میده مخصوصا اینکه کلی طرفدار پیدا می کنید...

اول از همه وقت بذارید و یک اسم هنری برای خودتون پیدا کنید. انتخاب اسم اگرچه به نظر مسئله کوچیکی میاد اما در آینده نزدیک (وقتی هنرپیشه شدید) متوجه میشید که چقدر مهمه. سعی کنید اسم انتخابی خیلی زیر پوستی باشه.

حالا وقته یه حیون خونگی خوشگل انتخاب کنید. اکثر هنرپیشه های بزرگ با حیونهای خونگیشون زندگی میکنن. به جز اون چندتایی که با یک هنرمند دیگه زندگی میکنن ...

هنرپیشه های بزرگ عادت دارند وسایل شخصیشون رو به عنوان یادگاری به این و اون هدیه بدن. پس بهتره شما هم شروع کنید...

بیشتر افراد معروف بعد از مدتی وارد بیزنس میشن. بوتیک می زنن، لوازم ورزشی تولید می کنند یا حتی کرم و پماد :

شیک پوش باشید. هنرپیشه های بزرگ اسطوره مد و فشن میشن :

همه هنرپیشه ها از اول معروف نبودند، وقتشه معروف بشید، چند راه ساده :

یه ماشین خوشگل با یه دوست خوشگل جور کنید

اکثر هنرپیشه های معروف رو تو پارٹی گرفتن پس چرا شما رو نگیرند؟

از وسایل شخصی لوکس و درجه یک استفاده کنید.

چند تا عکستون رو بدید لو بره. عکس های لو رفتون کلی رو محبوبیتتون میاره.

داشتن ماشین آخرین مدل و اسب سواری دو ویژگی مهم آدم های معروفه اگه بتونید دوتاشو باهم داشته باشید چه بهتر

نمی خواهید فراموش بشید؟ یک تصادف مهلک داشته باشید طوری که تا چند روز همه فکر کنن شما مردید...

از کوچکترین فرصت ها برای متفاوت بودن استفاده کنید

با نقش های کوچیک شروع کنید...

دو سه تا خودکشی ناکام داشته باشید :

بدنساز یادتون نره :

تا اینجا یه هنرپیشه بومی و معروف شده اید، برای کسب شهرت جهانی بهتره یواشکی برید اونور آب :

ادب : یعنی کمک به یک خانم زیبا در عبور از خیابان حتی اگر به کمک احتیاج نداشته باشد

ازدواج : قمار زندگی است و در قمار معمولا برد با کسی است که بیشتر تقلب کند

الکل : مایه گرانبهایی که همه چیز را محفوظ نگاه می دارد مگر اسرار را

اوراچی : تنها موجودی که زنها را بهترین رانندگان دنیا میدان

ایده آل : شوهری که بتواند با زنش بهمان دقت و ملامتی که در مورد اتومبیل تازه اش دارد رفتار کند

زوج ایده آل : شوهر کر و زن لال

بوسه : تصادفی که فقط یک سیلی به آدم ضرر می زند

بیست سالگی : دورانی که پسر ها دنبال معشوقه می گردند دختر ها دنبال شوهر

چشم : عضویکه چشم چرانها با آن ارتزاق می کنند

خسیس : کسی که وقتی خانه اش آتش می گیرد برای اینکه پول تلفن ندهد تا اداره آتش نشانی بدود

خوش بین : مردی که تصور کند وقتی زنی پای تلفن خداحافظی کند گوشی را خواهد گذاشت

دست : عضوی که در سینما نزد صاحبش بند نمی شود

دوران مجرد : دورانی که معمولاً برای مردها بعد از ازدواج شروع می شود

رفیق : کسی که همیشه به شما مقروض است

سوءظن : سعی در دانستن چیزیکه بعداً "انسان آرزو می کند ای کاش آنرا نمی دانست

سینما : جایی که پشت سر شما حرف می زنند

عشق : دردسری که برای فراموش کردن آن باید عشق تازه تری پیدا کرد

سرخ پوست : مرد خوشبختی که وقتی زنش او را می بوسد صورتش ماتیکی نمی شود

سنجاق قفلی : تنها قفلی که بدون کلید باز می شود

مرد مجرد : کسی که هنوز عیوبی دارد که خود نمی داند

معجزه : دختر خانمی که زنگ آخر جیم شود و به سینما نرود

موش : خانمی که نصفه شب به جیب شوهر هایشان شبیخون می زنند

هالو : شوهری که دستکش ظرفشویی را بجای اندازه دست خودش اندازه دست زنش بخرد

۱-دختر ها خیلی دوست دارند جای پسر ها باشند اما پسر ها اصلاً دوست ندارند جای دختر ها باشند

۲- اگر یه دختر یک مشکل غیر قابل حل داشته باشه از خونه فرار میکنه اما یه پسر اگر یک مشکل غیر قابل حل داشته باشه اعضای خانواده اش رو از خونه فراری میده!

۳- یه دختر اگر دو تا مشکل غیر قابل حل داشته باشه خودکشی میکنه اما یه پسر اگر دو تا مشکل غیر قابل حل داشته باشه اعضای خانواده اش رو میکشه

۴- یه پسر اگر ۳ تا مشکل غیر قابل حل داشته یه هفته افسرده میشه بعد با ۳ تا مشکل کنار میاد و زندگیش رو میکنه اما تا کنون دختری که ۳ تا مشکل داشته باشه دیده نشده چون همشون در مرحله دو تا مشکل خودکشی میکنند و به سه تا نمیرسه مشکلاتشون!!!

۵- دخترا از پسرا موهاشون کوتاهتره!

۶- دخترا می خوان سر پسرا کلاه بزارن اما در نهایت سر خودشون کلاه میره ولی پسرا می خوان سر هر موجود زنده ای که میبینن کلاه بزارن و در نهایت موفق میشن

۷- نقطه قوت پسرا چشماشونه اما نقطه قوت دخترا چشم و گوش ابرو و دماغ و دهن وهست.

۸- دخترا با اینکه بیشتر از پسرا قوانین راهنمایی و رانندگی رو رعایت میکنن اما خیلی بیشتر از پسرا تصادف میکنن و در هر تصادف رد پای یک دختر به چشم می خوره.

۹- دخترا فکر می کنن بهترین راه برای داشتن یک رابطه خوب و مداوم صداقت و راستگویی هستش ولی پسرا مطمئن هستند بهترین راه دروغگویی و گرفتن سوتی از طرف مقابله!

۱۰- دخترها از درس و مدرسه بیزارند ولی پسرها از درس و مدرسه فراری هستند!

۱۱- پسرها به هم حسودی نمی کنن اما دخترا به هم حسودی می کنن.

۱۲- اگر برادرتون دوست دختر داشته باشه شما سعی می کنید با اون دختر آشنا بشید ولی اگر خواهرتون دوست پسر داشته باشه شما قسم می خورید! که هم پسره و هم خواهرتون رو سر به نیست کنید.

۱۳- دخترها زیر بار حرف زور میرن اما پسرها خودشون حرف زور میزنن

۱۴- دخترا زندگی مشترک رو در عشق و صفا و صمیمیت می بینن ولی پسرها در غذا

۱۵- اگر یک دختر در یک جمع سوتی بده تا آخر دیگه هیچ حرفی نمیزنه اما پسر ها در یک جمع فقط سوتی میدن!

۱۶- یک دختر اگر ۲۴ ساعت با دوست پسرش صحبت نکنه افسرده میشه اما یک پسر اگر ۲۴ ساعت با دوست دخترش صحبت نکنه با اون یکی دوست دخترش صحبت میکنه.

۱۷- پسر ها میدونن جنبش فمنیسم چیه واسه همین ازش متنفرن ولی دختر ها نمیدونن جنبش فمنیسم چیه واسه همین طرفدارشن!

۱۸- یک دختر اگر با دوست پسرش به هم بزنه دیگه با هیچ پسری دوست نمیشه اما یه پسر اگر با دوست دخترش به هم بزنه با ۳-۴ تا دختر دیگه دوست میشه!

۱۹- یک دختر اگر توی خیابون پسری ازش بپرسه ساعت چنده میگه: ساعت ۰.۷ اما یه پسر اگر یه دختر ازش بپرسه میگه: ساعت ۷ و ۲ دقیقه و ۲۴ ثانیه، اینم شماره تلفن من سر ساعت ۹ منتظر تماسم!

۲۰- اگر یه دختر به یه پسر نگاه کنه ، پسره فکر می کنه که خیلی خوش تیپه ولی اگر یه پسر به یه دختر نگاه کنه دختره فکر میکنه که پسره چقدر بی چشم و رو هستش!

۲۱- دختر ترشیده میشه اما پسر بلعکس رسیده تر میشه نه!!!

۲۲- بعد از خوندن این مطلب پسر اول ۲ دقیقه فکر میکنن تا مفهوم مطلب رو بفهمند و چون بعد از دو دقیقه نمی فهمند می زنن زیر خنده و میگن خیلی باحال بود اما دخترا بعد از خوندن این مطلب ۲ ساعت حرص می خورن و فکر میکنن به شخصیت دخترای ایرونی توهین شده و در نهایت چون مفهوم این مطلب رو نفهمیدن به نویسنده اش میل میزنن و فحش میدن!!! (البته فحش دادن یکی دیگه از کارهای دختران است) بد و ایاااااااا... انجام ندید سو استفاده نشه هاااااا

قلب زنان جهان را میچرخاند! (خانمها بخونید و افتخار کنید...!!!)

از هنگامی که خداوند مشغول خلق کردن زن بود.

شش روز می گذشت

فرشته ای ظاهر شد و عرض کرد:

چرا این همه وقت صرف این یکی می فرمایید ؟

خداوند پاسخ داد: دستور کار او را دیده ای ؟

او باید کاملاً قابل شستشو باشد، اما پلاستیکی نباشد.
باید بتواند با خوردن قهوه تلخ بدون شکر و غذای شب مانده کار کند.
باید دامنی داشته باشد که همزمان دو بچه را در خودش جا دهد و وقتی از
جایش بلند شد ناپدید شود.
قلبی داشته باشد که بتواند همه دردها را، از زانوی خراشیده گرفته تا
قلب شکسته، درمان کند.
این همه کار برای یک روز خیلی زیاد است. باشد فردا تمامش بفرمایید .
خداوند فرمود: نمی شود !! چیزی نمانده تا کار خلق این مخلوقی....
را که این همه به من نزدیک است، تمام کنم.
از این پس می تواند هنگام بیماری، خودش را درمان کند، یک خانواده را با
یک قرص نان سیر کند و یک بچه پنج سال را وادار کند دوش بگیرد.
فرشته نزدیک شد و به زن دست زد.
اما ای خداوند، او را خیلی نرم آفریدی .
بله نرم است، اما او را سخت هم آفریده ام. تصورش را هم نمی توانی بکنی
که تا چه حد می تواند تحمل کند و زحمت بکشد .
فرشته پرسید: فکر هم می تواند بکند ؟
خداوند پاسخ داد: نه تنها فکر می کند، بلکه قوه استدلال و مذاکره هم دارد.
آن گاه فرشته متوجه چیزی شد و به گونه زن دست زد.
ای وای، مثل اینکه این نمونه نشتی دارد. به شما گفتم که در این یکی
زیادی مواد مصرف کرده اید.
خداوند مخالفت کرد: آن که نشتی نیست، اشک است.
فرشته پرسید: اشک دیگر چیست ؟
خداوند گفت: اشک وسیله ای است برای ابراز شادی، اندوه، درد، ناامیدی،
تنهایی، سوگ و غرورش.
فرشته متاثر شد.
شما نابغه اید ای خداوند، شما فکر همه چیز را کرده اید
چون زن ها "واقعا" حیرت انگیزند.
زن ها قدرتی دارند که مردان را متحیر می کنند.
همواره بچه ها را به دندان می کشند.
سختی ها را بهتر تحمل می کنند.
بار زندگی را به دوش می کشند،
ولی شادی، عشق و لذت به فضای خانه می پراکنند.
وقتی می خواهند جیغ بزنند، با لبخند می زنند.
وقتی می خواهند گریه کنند، آواز می خوانند.

وقتی خوشحالند گریه می کنند..
و وقتی عصبانی اند می خندند.
برای آنچه باور دارند می جنگند.
در مقابل بی عدالتی می ایستند.
وقتی مطمئن اند راه حل دیگری وجود دارد، نه نمی پذیرند.
بدون کفش نو سر می کنند، که بچه هایشان کفش نو داشته باشند.
برای همراهی یک دوست مضطرب، با او به دکتر می روند.
بدون قید و شرط دوست می دارند.
وقتی بچه هایشان به موفقیتی دست پیدا می کنند گریه می کنند و وقتی
دوستانشان پاداش می گیرند، می خندند.
در مرگ یک دوست، دل شان می شکند.
در از دست دادن یکی از اعضای خانواده اندوهگین می شوند،
با اینحال وقتی می بینند همه از پا افتاده اند، قوی، پابرجا می مانند.
آنها می رانند، می پرند، راه می روند، می دوند که نشانگان بدهند
چه قدر برایشان مهم هستید.
قلب زن است که جهان را به چرخش در می آورد
زن ها در هر اندازه و رنگ و شکلی موجودند می دانند که بغل کردن و
بوسیدن می تواند هر دل شکسته ای را التیام بخشد
کار زن ها بیش از بچه به دنیا آوردن است،
آنها شادی و امید به ارمغان می آورند. آنها شفقت و فکر نو می بخشند
زن ها چیزهای زیادی برای گفتن و برای بخشیدن دارند
خداوند گفت: این مخلوق عظیم فقط یک عیب دارد
فرشته پرسید: چه عیبی ؟
خداوند گفت: قدر خودش را نمی داند

بدون شرح

دنبالم نیا آواره میشی! دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ
ای هیچ تر از هیچ تو بر هیچ مپیچ!

دودوتا هفتتا کی به کیه!

حالا که خر تو خره ماهم پیرایدم(ژیان)

رخش بی قرار!

رفیق بی کلک مادر!

رنج گل بلبل کشید و برگ گل را باد برد
رنج دختر مادر کشید و لذتش داماد برد!

رود می‌رود اما ریگذارش میماند!

زندگی بدون عشق مثل ساندوچ بدون نوشابه هست!

زندگی بدون عشق مانند شلوار بدون کش هست!

ژیان عشقت مرا بیچاره بنمود
ز شهر و خانه ام آواره بنمود!

سر پایینی نوکرتم
سر بالایی شرمندتم

شب و روز رانندگی در جاده‌ها کار من است
از خطر باکی ندارم چون خدا یار من است!

عشق میکروبی است که از راه چشم وارد میشود و قلب را عاشق میکند!

قربان وجودی که وجودم ز وجودش بوجود آمده است!

کوه از بالا نشینی رتبه‌ای پیدا نکرد
جاده از افتادگی از کوه بالا می‌رود!

گاز دادن نشد مردی عشق آن است که بر گردی!

(گدایان بهر روزی طفل خود را کور می‌خواهند
طبیبان جملگی خلق را رنجور می‌خواهند!

تمام مرده شویان راضیند بر مردن مردم
بنازم مطربان را که خلق را مسرور میخواهند!

گلگیرم ولی گل نمیگیرم!

نوکرتم ننه!

یه بار پریدی موتوری دو بار پریدی موتوری آخر می افتی موتوری!

آب رادیاتور ماشین بخور محتاج نامردان نباش! آدم دیوانه را بنگی بس است خانه پرشیشه را سنگی بس است! اگر از عشقت
نکنم گریه و زاری
به جهنم که مرا دوست نداری!

اگر خواهی بمیری بی بهانه
بخور ماست و خیار و هندوانه!

التماس ۸۲!

ای بلبل اگر نالی من با تو هم آوازم
تو عشق گل داری، من عشق گل اندامی!

ای روزگار با ما شدی ناسازگار!
بپر بالا که گیر نمیادا!

باغبان در را مبند من مرد گلچین نیستم
من خودم گل دارم و محتاج یک گل نیستم!

بحث ۳۰ یا C ممنوع!

بخور و بخواب کارمه الله نگهدارمه!

به مادرت رحم کن کوچولو!

بهتر از من چه کسی
جواب: به تو چه فزولی؟

تا جام اجل نکردم نوش هرگز نکنم تو را فراموش!
تا سگ نشوی کوچه و بازار نگردي
تا کوچه و بازار نگردي نشوی گرگ بیابان!

تا کسی نارنجی از من نرنجی!

تجربه نام مستعاری است که بر خطاهای خود میگذاریم!

جرم به دنیا آمدن

شهرت = پشیمان
نشانی = بی نشان!

جون من داداش یه خورده یواش!

جهان باشد دبستان و همه مردم دبستانی
چرا باید شود طفلی ز روز امتحان غافل!!؟

داداش مرگ من یواش
امان از دست گلگیر ساز و نقاش!

در طواف شمع میگفت این سخن پروانه ای
سر پیچ سبقت بگیر جانا مگر دیوانه ای!

دلبرا دل به تو دادم که به من دل بدهی
دل ندادم که به من ساندوچ و دلمه دهی!

دلبری دارم چو مار عینکی
خوشگل وزیبا ولی کم پولکی!

طنز جالب کله پاچه!

روزی مردی پسر کوچکش را به بازار فرستاد تا کله‌ی پخته‌ی گوسفند بخرد و به خانه بیاورد...

کودک کله را خرید اما بوی خوش آن برای کودک گرسنه قابل تحمل نبود، پس به گوشه‌ای رفت و گوشت و مغز و چشم و زبان آن را خورد و بعد استخوان‌های آن را در نان پیچید و با خود به خانه آورد. وقتی پدر نان را گشود و با استخوان‌های سر گوسفند رو به رو شد به پسر گفت:

- چشم‌های او کجاست؟

کودک گفت: این گوسفند کور بوده است!

- زبان او کجاست؟

- این گوسفند لال بوده است!

- هرچه می‌گویی قبول، اما مغز او کجاست؟

- این گوسفند مغزش را در آموزش به گوسفندهای دیگر از دست داده است.

پدر در حالی که استخوان‌ها را دوباره در نان می‌پیچید به پسر گفت: برخیز، برخیز و به دکان کله‌پز برو، و بگو که من این کله را نمی‌خواهم. کودک گفت: او این کله را از من پس نخواهد گرفت، زیرا آن را با تمام عیب‌هایش به من فروخته است!!

حکایت جالب !!!!

یک شب که من و همسر من توی رختواب مشغول ناز و نوازش بودیم. در حالی که احتمال وقوع حادثی هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد یک دفعه خانم برگشت و به من گفت: "من حوصله‌اش رو ندارم فقط می‌خوام که بغلم کنی."

چی؟ یعنی چه؟ اس ام اس و جک

و اون جوابی رو که هر مردی رو به در و دیوار می‌کوبونه بهم داد:

تو اصلاً به احساسات من به عنوان یک زن توجه نداری و فقط به فکر رابطه‌ی فیزیکی ما هستی!

و بعد در پاسخ به چشم‌های من که از حدقه داشت در می‌اومد اضافه کرد:

تو چرا نمی‌تونی من رو بخاطر خودم دوست داشته باشی نه برای چیزی که توی رختواب بین من و تو اتفاق می‌افته؟ اس ام اس و جک

خوب واضح و مبرهن بود که اون شب دیگه هیچ حادثه‌ای رخ نمی‌ده. برای همین من هم با افسردگی خوابیدم. اس ام اس و جک

فردای اون شب ترجیح دادم که مرخصی بگیرم و یک کمی وقتم رو باهش بگذرونم. با هم رفتیم بیرون و توی یک رستوران شیک ناهار خوردیم. بعدش رفتیم توی یک بوتیک بزرگ و مشغول خرید شدیم. اس ام اس و جک

چندین دست لباس گرون قیمت رو امتحان کرد و چون نمی‌تونست تصمیم بگیره من بهش گفتم که بهتره همه رو برداره. بعدش برای اینکه ست تکمیل بشه توی قسمت کفش‌ها برای هر دست لباس یک جفت هم کفش انتخاب کردیم. در نهایت هم توی قسمت جواهرات یک جفت گوشواره‌ای الماس.

حضورتون عرض کنم که از خوشحالی داشت ذوق مرگ می‌شد. حتی فکر کنم سعی کرد من و امتحان که چون ازم خواست براش یک میچ‌بند تنیس بخرم، با وجود اینکه حتی یک بار هم راکت تنیس رو دستش نگرفته‌بود. نمی‌تونست باور کنه وقتی در جواب درخواستش گفتم: "برشدار عزیزم." اس ام اس و جک

در اوج لذت از تمام این خریده‌ها دست آخر برگشت و بهم گفت: "عزیزم فکر کنم همین‌ها خوبه. بیا بریم حساب کنیم."

در همین لحظه بود که گفتم: "نه عزیزم من حالش و ندارم."

با چشمای بیرون زده و فک افتاده گفت: "چی؟"

عزیزم من می‌خوام که تو فقط کمی این چیزا رو بغل کنی. تو به وضعیت اقتصادی من به عنوان یک مرد هیچ توجهی نداری و فقط همین که من برات چیزی بخرم برات مهمه."

و موقعی که توی چشم‌هاش می‌خوندم که همین الاناست که بیاد و منو بکشه اضافه کردم: "چرا نمی‌تونی من و بخاطر خودم دوست داشته باشی نه بخاطر چیزیایی که برات می‌خرم؟"

خوب امشب هم توی اتاق خواب هیچ اتفاقی نمی‌افته فقط دلم خنک شده که فهمیده "هرچی عوض داره گله نداره."

گزارش گم شدن

مردی شتابان و پریشان پیش افسر کشیک کلانتری رفت و گفت: آقا زخم از دیشب تا کنون گم شده و از او هیچ خبری ندارم. افسر کشیک برای تکمیل اطلاعات یک سری سوالات از مرد پرسید:

- طول قد؟

- نظرم نیست
- رنگ چشمم؟
- ببخشید درست یادم نیست

مردی شتابان و پریشان پیش افسر کشیک کلانتری رفت و گفت: آقا زخم از دیشب تا کنون گم شده و از او هیچ خبری ندارم. افسر کشیک برای تکمیل اطلاعات یک سری سوالات از مرد پرسید:

- طول قد؟

- نظرم نیست

- رنگ چشمم؟

- ببخشید درست یادم نیست

- رنگ مو؟

- نمی دانم

- اینرا دیگر میدانید که چه لباسی پوشیده بود؟

- متاسفم قربان، آخر کی میتوانم به نوع لباس زخم توجه کنم که دست کم دوپست مد ل است، فقط میدانم که سگ مرا هم همراه خودش برده بود.

- این هم خوب است، و میتواند کمک به تجسس ما بکند، البته اگر شما از مشخصات سگتان چیزی بیاد میداشتید؟ لطفا مشخصات سگ را بفرمائید.

- طول ۵۰ سانتیمتر، وزن ۱۸ کیلو، خال سیاهی بالای چشم راست، پای راست یکپارچه سفید، از گوش چپ کر، گردن بند خاکستری به گردن دارد و نامش هم ژولی است.

- راستی شما نام همسران را گفتید؟ یا بیاد نداشتید؟ !!!!!!!!!!!!!

دختری با سبیل های فشن ۱

قسمت اول:

آره! درست خوندی. من دختری رو میشناسم که

سبیل دار شد و تازه دل یک دختر دیگه رو هم برد.

قضیه از اونجا شروع شد که دختری می خواست

پسر بودن رو تجربه کنه حتی واسه یک بار.

بذارید از الان بگم که شاید باور کردنی نباشه اما رو قول شرف من حساب کنید که راسته راسته.

خوب اصلا بذار خیالتو راحت کنم اون دختر خود من بودم!!!! << {آخر صداقت}

خجالت نداره که ای بابا! << {خود باوری}

یه روز به سرم زد برم تو دنیای پسرا. پسرایه که گاهی اوقات آدم تو کارشون حیرون می موند.

خیلی دلم می خواد زیرو زیر این داستان رو تعریف کنم اما میدونم به قول ((خال خان باجی)) یا به فارسی لاتین خودمون ((خاله خانم باجی)) داستان میشه مثنوی هفتاد من!

خدا رحم کنه. دیگه رفته بودم تو نخ پسر سوسول های مامانم اینا!

بدتر اینکه یه همکار زیر دست هم داشتم که اون خودش به تنهایی دست شیطون رو هم از پشت چهار قفله می کرد. تازه یه کلید هم میداشت رو تاقچه صاف جلو چشاش.

به هر حال دیدن قیافه ی شیطون با اون همه وورجه وورجه زدن واسه یه کلید قلابی بهش انرژی مثبت میداد. << {روانشناسی} اینارو گفتم که از وخامت اوضاع با خبر شید.

به هر حال پروژه کلید خورد.

فقط کلی وقت صرف این شد که Match (شبییه) کنیم. << {تقویت بنیه ی علمی در زبان}

در اصل عملیات اجرایی اینها بود:

۱. تبدیل یک بدن ضریف دخترانه به هیکل ور نتراشیده ی مردانه (البته از نوع شوشول های بیدی بالدینگی)

۲. شناسایی Location دقیق بسته شدن گیس ها روی کله ی پسرای مو قشنگ

۳. یافتن Converter (تبدیل کننده) صدا

۴. و در نهایت یک مصدوم

کارگردانی و نویسندگی به عهده ی من و اجرا و هماهنگی رو شونه ی همکارم.

قصد مردم آزاری نبود چرا که روی پیدا کردن مصدوم کلی وقت صرف کردیم تا خدایی ناکرده حقی ناحق نشه.

رفتیم سراغ یکی که شیفته ی این جور پسرا بود و همکارم یه جورایی میخواست هم بدجنسی هاشو تلافی کنه هم یه درس بش بده که بفهمه این کارا آخر عاقبت نداره.

گفتن نداره که ! همه میدونن نیت ما خیر بود.

شروع کردیم به ساختن یک فشن که کلی حال بهم زن بود.

از لحاظ هیکل که مشکلی نبود چون خدا پدر لباس کاموایی بابا رو بیامرزه و کفش تق تقی های مامان رو (خدا رفتگان همه شما رو هم بیامرزه)

دیگه می موندن قیافه که اون هم با گریم درست شد. اما بذار جون دادش برات تعریف کنم چه بلایی سر قیافه ی من آورد این همکار جلب ما!

با انواع کرم پودر های برنزه صورت ما رو کرد عین مبارک

بعد نوبت ابرو و ریش ۳۰ بیل بید!

کلی رو خط ریش کار کرد که بم بیاد.

ابروها رو کرد پاچه بز. تازه نه این بزای معمولی ها نه!!! بزای شلواری از خطه ی مردم غیور کردستان! << {فرهنگ شناسی ایران}

هرچی بش گفتم ای دوست مگه ندیدی الان ابروی این جور پسرا از دخترها هم صاف تر و تر تمیز تره؟

اما حرف تو گوشش نمیرفت. بنده خدا انگار اصلا تو این جامعه نبود. فکر می کرد هنوز همه ی پسرها مثل قدیم ندیم ها مردونگی رو تو تعداد تارهای سبیل و ابرو میدونن. << {تو هم کلاسیک}

دقیقا اینجا معنای واقعیه* یاسین تو گوش ... خوندن* رو با تمام سلول های صورتتم حس کردم.

ولی خودمونیم ها خیلی خوب گرمیم کرد. زمانی که خودمو تو آینه دیدم دلم واسه خودم پرکشید. هه! انگار اگه یه ذره دیگه میگذشت به تعداد کاندید های*مصدوم* اضافه میشد مثلا یکیش خوده من!!!!

سخت ترین قسمتش تبدیل کردن صدای من بود به یک صدای نه چندان دل نشین

البته به شدت سعی ما در این بود که نگذاریم اصلا قضیه به این جاها بکشه

اما به هر حال ما فکر اون جاهاشو هم میکردیم که نکنه یه روز گیر بده که با من حرف هم بزنه

چه کارهایی که نکردیم واسه این یه تیکه. نمیگم!! الکی هم اصرار نکنید. چون به عقلمون شک می کنید هرچند گمون نمی کنم تا به اینجای داستان هم شک نکرده باشید.

از این بخش هم با سربلندی بیرون اومدیم.

حالا نوبت این شده بود که پروژه به مرحله ی اجرا و بهره برداری برسه

دل تو دلمون نبود که ببینیم تا چه حد صحنه سازی هامون واقعی جلوه میده.

دختری با سیبل های فشن ۲

قسمت دوم:

هیچی دیگه. قرارمون این بود که همکار بره اون روز توی مدرسه و جنجال راه بندازه که چی؟ که عمو جونش از فرنگ اومده و کلی چاخان دیگه.

یه عموی خوش تیپ و خوش استیل که دخترای اونور آب موقع برگشتنش همچین غصه دار شدند که پی طیاره با گریه میدویدند و داد میزدند پسر خوشگل ایرونی تا ابد تو دلمون می مونی.

خلاصه اینکه پدر سوخته چنان تعریف و به به چه چهی راه انداخته بود که مصدوم که هیچی , کلی خول و چل دیگه , ندیده

عاشق این عمومی کذایی شده بودند.مصدوم آمادست!

زنگ تفریح که به صدا در اومد دیگه نوبت من بود که برم جلوی پنجره و مثلاً هوا یی به سرم بخوره .

رفتم طرف پنجره و کف دستامو گذاشتم روی چهارچوبش و یه لم وایسادم.

یه پسر مکش مرگ ما ی پر ادعا و کنسرو اعتماد به نفس!

همه جارو نگاه میکردم الا حیاط مدرسه رو.آخه جرئت نمیکردم.همش من و همکار فکر میکردیم که لو میریم و همه میفهمند

که دخترم.والله!! ای !

فکرشو بکنید اگه با اولین نظر , یکی از ورپریده ها داد میکشید اینکه دختره!!! اون موقع چی میشد؟

من که یه جورایی ضد ضربه بودم یعنی دستشون بم نمی رسید اما همکار , بیچاره میشد.خلاصه اینکه با کلی سلام صلوات

چشمامو چرخوندم طرف میدون جنگ!

اوووو چه خبر بود.فکرشو نمیکردم اولین باری که روی صحنه ی اجرا میرم اینهمه تماشاچی سینه چاک داشته باشم.وایسا برم

اسپند دود کنم واسه خودم زود میام.کجا بودیم؟ آهان! اینهمه تماشاچی سینه چاک !

و همه ی اینها مرهون تبلیغات توأم با چاخانایی بود که به صورت گسترده و به کمک یک کلاخ,و چارتا دسته ی ده تایی دیگه,

در کل یک مدرسه اجرا شده بود اون هم ۳ ساعته. یه جورایی عمرا اگه لنگشو پیدا کنید.

با تمام وجود سعی کردم آبرو داری کنم .تقریباً میتونستم از طرز برخوردشون میزان محبوبیتم رو بفهمم و اینکه تا به چه حد

تونسته بودم از عهدش خوب بر پیام.گفته باشم اونا خنگ نبودندها, نه ما رو دست کم بگیر, ما حرفه ایی بودیم.

توی اون چند دقیقه چنان بهم خوش گذشته بود که دلم میخواست تا ابد نقشم ادامه داشته باشه.خودتو بذار جای من

تصور کن یه جمعیت ۲۵،۲۰ نفره به طور ساکن و ۲۰۰ تایی دیگه در حال راه رفتن دور حیاط مدرسه مبهوتت شده باشند و با

انگشت تو رو بهم نشون بدن.جوری شده بود که زنگ تفریح تموم شده بود اما یک جمع مات, یک گوشه منجمد شده بود و

انگار دلشون نمیخواست حتی پلک بزنند.

حیف که وقت زیاد نبود اگر نه جای گلزار که سهله جای علی دایی! (نه نه این یکی نه. من غلط کرم!) همون گلزار رو هم میگرفتم.

اون موقع بود که فهمیدم چرا یک گروه از پسرانقدر جو گیرند همش زیر سر این دخترای بد سلیقه ی...

جریاناتش که خیلی مفصله. بازی یک ربع ساعته ی من به یک بازی یک سال و نیمه کشید. هان اینو داشت یادم میرفت یه بار که با اون شکل و شمایل وایساده بودم و مشغول مخ زنی بودم گوشم چنان تیری کشید از جیغ ماورا قرمز خواهرم که چشمم یه لحظه سیاهی رفت. طفلی به خیال خودش اومده بود توی اتاق خواهرش که بیهو یه غول مذکر رو دیده بود. چشمتون روز بد نبینه تا اومدم سیلای فشن و ابرو خوشگلارو پاک کنم و بش بفهمونم من همون آبجیه زیبای خفته ی خودشم یه چندتایی مشت حواله ی ما کرد. هیچوقت فکرشو نمیکردنم یه دختر بچه ی دبستانی چنین زور بازویی داشته باشه. به هر حال توصیه ی منو جدی بگیرید به عنوان یک خبره ی سر کار گذاری، که مودبانه وارد اتاق شدن همیشهگی نیست و در اتاق یا همون صحنه ی ارتکاب جرم رو قفل کنید در همچین مواقعی.

هنوز نامه ی عاشقانه ی دختره رو دارم. نگهش داشتم که به نوه نتیجه هام نشون بدم. بد جوری دلم میخواد حتی واسه یک بار هم که شده یه مامان بزرگ برای داستانی تخیلی که واسه نوه هاش میگه (که تازه خودشم نقش اولشه) سند و مدرک مستند داشته باشه.

ماجرای ما لو نرفت البته تا به امروز که ۲سال ازش میگذره. خدا کنه هیچکدوم از ۴۰۰ نفری که توی سالن نمایش ما بودند این رو نخوندند (چه پر توقع).

نتایج اخلاقی داستان:

۱. من دیوانه نیسم

۲. سعی کنید به آرزوهاتون نزدیک شید

۳. روی کمک من حساب کنید اگه خواستید مثل من مشهور بشید

۴. باز هم من دیوانه نیسم

۵. چه میدونم. بقیه شوخودتون بشینید فکر کنید. خسته شدم ای بابا!!!

باشه باشه!! اعتراف میکنم که این اولین و آخرین نقشی نبود که اجرا کردم (خیالت راحت شد شاسقین؟ یقمو ول کن دیگه حالا)

نصیحت کردن ملانصرالدین

ملا دختر خود را به یک دهاتی داده بود. شب عروسی عده ای از خویشاوندان داماد از ده آمده و دخترک را سوار بر خری کرده با خود بردند. هنوز مقدار زیادی از خانه ی ملا دور نشده بودند که ناگهان ملا دوان دوان خود را به آن ها رساند. یکی از همراهان عروس از ملا پرسید: چه کار داری و برای چی با این عجله به این جا آمدی؟ ملا نفس نفس زنان گفت: باید نصیحتی برای دخترم می کردم ولی یادم رفت و سرش را نزدیک به گوش او کردم و گفتم: دخترم یادت باشد که هر وقت خواستی چیزی بدوزی پس از این که تار (نخ) را داخل سوزن کردی آخرش را گره بزنی و گرنه از سوراخ بیرون خواهد رفت.

حکایت طنز

روزی مردی از کوچه ای می گذشت که ناگاه خربزه ای دید. گوشه ای افتاده بود و چشمک زنان او را به خوردنش وسوسه میکرد.

مرد به هرسو نظر کرد تا از صاحب خربزه نشانی یابد اما خبری از آن نبود. بی اختیار میل به خوردنش کرد.

خربزه را در دست گرفت و چرخاند. به سرش فکری خطور کرد. با خود گفت من قاچی از آن را میخورم و مابقی را در گوشه ای می اندازم تا که هر کس از این کوی گذر کرد با دیدن این خربزه ی نیم خورده نزد خود گمان برد خانی از اینجا گذر کرده و میلش تنها این تکه بوده از خربزه ای بدان شیرینی. مرد دستش را روی خربزه کوفت و با خود گفت: آری تو را چند تکه خوردن بس است چرا که غم از دست دادن حلاوت تو با شادی خانی من در تصور مردمان ابله بسی یکسان است چه بسا که خانی را بیشتر خوشایند می آید مرا تا سیری.

و بدان تصور یک قاچ کوچک از آن را خورد و خربزه ی دست خورده را به گوشه ای انداخت و در دل به ابلهانی که می انگارند این شاهکار خانی با شوکت و شکم سیر است که یک تکه از آن دلش را زده و آنرا رها کرده می خندید.

نه خانی آمد و نه خانی رفته

روزی مردی از کوچه ای می گذشت که ناگاه خربزه ای دید. گوشه ای افتاده بود و چشمک زنان او را به خوردنش وسوسه میکرد.

مرد به هرسو نظر کرد تا از صاحب خربزه نشانی یابد اما خبری از آن نبود. بی اختیار میل به خوردنش کرد.

خربزه را در دست گرفت و چرخاند. به سرش فکری خطور کرد. با خود گفت من قاچی از آن را میخورم و مابقی را در گوشه ای می اندازم تا که هر کس از این کوی گذر کرد با دیدن این خربزه ی نیم خورده نزد خود گمان برد خانی از اینجا گذر کرده و میلش تنها این تکه بوده از خربزه ای بدان شیرینی. مرد دستش را روی خربزه کوفت و با خود گفت: آری تو را چند تکه خوردن بس است چرا که غم از دست دادن حلاوت تو با شادی خانی من در تصور مردمان ابله بسی یکسان است چه بسا که خانی را بیشتر خوشایند می آید مرا تا سیری.

و بدان تصور یک قاچ کوچک از آن را خورد و خربزه ی دست خورده را به گوشه ای انداخت و در دل به ابلهانی که می انگارند این شاهکار خانی با شوکت و شکم سیر است که یک تکه از آن دلش را زده و آنرا رها کرده می خندید.

چند قدمی دور نشده بود که فکری دیگر خاطرش را پریشان ساخت. با خود گفت: مگر ممکن است چنین خانی بدون نوکر و خدم باشد. بی گمان ته مانده را آنها خواهند خورد. برگشت و با ولع شروع کرد به خوردن تمامی خربزه. شادتر بود که هم داستانش به حقیقت نزدیکتر شده و هم خربزه ای بدان شیرینی به هدر نرفته.

همه را خورد و پوست آنرا به هر سو پرتاب کرد و گفت: بی گمان خادمین بی چاره مجبور بوده اند که پشت سرورشان بدوند و خربزه را به نیش کشیده و در راه خورده باشند. پس من پوست ها را پراکنده میسازم تا نیز نشانی باشد بر این که خدمه ی ایشان از یک دو نفر بیشتر بوده اند.

باز در فکر فرو رفت که این خان عظیم الشان و خدامش با پای خود که راه گز نمیکنند. حقا که قاطر نداشتن ایشان مایه ی شک است. مردک بی چاره دوباره بازگشت و با اندوه پوست های خربزه را به دندان کشید و به ناچار هر طور که بود خورد. یک آن به خود آمد و از خربزه هیچ نشانی نیافت. دست خود بر شکم زدو با چهره ای حق به جانب زیر لب گفت:

نه خانی آمد و نه خانی رفته!

یک اشتباه...

روزی مردی به سفر میروید و به محض ورود به اتاق هتل ، متوجه میشود که هتل به کامپیوتر مجهز است . تصمیم میگیرد به همسرش ایمیل بزند . نامه را مینویسد اما در تایپ ادرس دچار اشتباه میشود و بدون اینکه متوجه شود نامه را میفرستد . در این ضمن در گوشه ای دیگر از این کره خاکی ، زنی که تازه از مراسم خاک سپاری همسرش به خانه باز گشته بود با این فکر که شاید تسلیتی از دوستان یا اشنایان داشته باشه به سراغ کامپیوتر میروید تا ایمیل های خود را چک کند . اما پس از خواندن

اولین نامه غش میکند و بر زمین می افتد . پسر او با هول و هراس به سمت اتاق مادرش می رود و مادرش را بر نقش زمین می بیند و در همان حال چشمش به صفحه مانیتور می افتد

گیرنده : همسر عزیزم

موضوع : من رسیدم

میدونم که از گرفتن این نامه حسابی غافلگیر شدم . راستش آنها اینجا کامپیوتر دارند و هر کس به اینجا می آید میتونه برای عزیزانش نامه بفرسته . من همین الان رسیدم و همه چیز را چک کردم . همه چیز برای ورود تو رو به راهه . فردا میبینمت . امیدوارم سفر تو هم مثل سفر من بی خطر باشه . وای چه قدر اینجا گرمه

در هر کشوری چه ساندویچی می خورن!!؟

در هر کشوری ساندویچ خوردن از اهم امور محسوب میشود فرض بر این است که شما در یک شهر بزرگ جهان در یک خیابان پر رفت و آمد از گرسنگی مشرف به موت هستید چشمتان به یک ساندویچ فروشی می افتد در این شرایط چه ساندویچی میخورید؟؟؟؟؟

لندن:ساندویچ میگو با سبزی

لوس آنجلس:هات داگ با بادام زمینی و کره اضافی و پاپ کورن و گوشت خوک

تهرانجلس:هات داگ با نان بربری

مسکو:ساندویچ سیب زمینی با مارگارین

پکن:ساندویچ رفیق مک دونالد

کابل:ساندویچ نان با شلاق اضافه

انکارا:ژامبون با نان بربری ماشینی پیچیده شده در اگهی کنسرت

تهران:ساندویچ هبرگر با نه تا نون اضافه و یا ساندویچ پیتزا با ۴ تا نون اضافه

کلمبیا:ساندویچ با علف

پیغام گیر - حکایت طنز

پیغام گیر....

لطفا پس از شنیدن صدای بوق ..و پیام های زیر ..پیغام بگذارید:

پیغام گیر حافظ :

رفته ام بیرون من از کاشانه ی خود غم مخور!
تا مگر بینم رخ جانانه ی خود غم مخور!
بشنوی پاسخ ز حافظ گر که بگذاری پیام
ز آن زمان کو باز گردم خانه ی خود غم مخور!

پیغام گیر سعدی:

از آوای دل انگیز تو مستم
نباشم خانه و شرمنده هستم
به پیغام تو خواهم گفت پاسخ
فلک را گر فرصتی دادی به دستم....

پیغام گیر...

لطفا پس از شنیدن صدای بوق ..و پیام های زیر ..پیغام بگذارید :

پیغام گیر حافظ :

رفته ام بیرون من از کاشانه ی خود غم مخور!
تا مگر بینم رخ جانانه ی خود غم مخور!
بشنوی پاسخ ز حافظ گر که بگذاری پیام
ز آن زمان کو باز گردم خانه ی خود غم مخور!

پیغام گیر سعدی:

از آوای دل انگیز تو مستم
نباشم خانه و شرمنده هستم
به پیغام تو خواهم گفت پاسخ
فلک را گر فرصتی دادی به دستم

پیغام گیر فردوسی :

نمی باشم امروز اندر سرای
که رسم ادب را بیارم به جای
به پیغامت ای دوست گویم جواب
چو فردا بر آید بلند آفتاب

پیغام گیر خیام:

این چرخ فلک عمر مرا داد به باد
ممنون توام که کرده ای از من یاد
رفتم سر کوچه منزل کوزه فروش
آیم چو به خانه پاسخت خواهیم داد!

پیغام گیر منوچهری :

از شرم به رنگ باده باشد رویم
در خانه نباشم که سلامی گویم
بگذاری اگر پیغام پاسخ دهمت
زان پیش که همچو برف گردد رویم!

پیغام گیر مولانا :

بهر سماع از خانه ام رفتم برون.. رقصان شوم!
شوری برانگیزم به پا.. خندان شوم شادان شوم!
برگو به من پیغام خود..هم نمره و هم نام خود
فردا تو را پاسخ دهم..جان تو را قربان شوم!

پیغام گیر بابا طاهر:

تلیفون کرده ای جانم فدایت!
الهی مو به قوربون صدایت!
چو از صحرا بیایم نازنینم

فرستم پاسخی از دل برایت!

وپیغام گیر نیما :

چون صداهایی که می آید
شباهنگام از جنگل
از شغالی دور
گر شنیدی بوق
بر زبان آر آن سخن هایی که خواهی بشنوم
در فضایی عاری از تزویر
ندایت چون انعکاس صبح آزا کوه
پاسخی گیرد ز من از دره های یوش

پیغام گیر شاملو :

بر آبگینه ای از جیوه ء سکوت
سنگواره ای از دستان آدمی
تا آتشی و چرخی که آفرید
تا کلید واژه ای از دور شنوا
در آن با من سخن بگو
که با همان جوابی گویمت
آنگاه که توانستن سرودی است

پیغام گیر سایه :

ای صدا و سخن توست سرآغاز جهان
دل سپردن به پیامت چاره ساز انسان
گر مرا فرصت گفتی و شنودی باشد
به حقیقت با تو همراز شوم بی نیاز کتمان

پیغام گیر فروغ :

نیستم.. نیستم..

اما می آیم.. می آیم.. می آیم
با بوته ها که چیده ام از بیشه های آن سوی دیوار
می آیم.. می آیم.. می آیم
و آستانه پر از عشق می شود
و من در آستانه به آنها که پیغام گذاشته اند
سلامی دوباره خواهم داد

احکام چت کردن !

* اگر مردی و زنی به قصد چت خصوصی وارد مسنجر شوند ، واجب است که قبل از شروع چت ، صیغهء حلالیت مجازی بین آن دو جاری شود . این صیغه به صورت لوگو در دسترس همه افراد قرار می گیرد تا با کلیک به روی آن به صورت خودکار جاری گردد.

* کلیک کردن هر دو نفر مستحب است.

* بدیهی ایست که این صیغه ، تنها تا باز بودن پنجرهء چت اعتبار دارد و با بسته شدن پنجره ، چه سهون و چه عمدن ، صیغه خود به خود فسخ می گردد.

* این نوع صیغه فقط مختص زنان بیوه می باشد. زنان بیوه مجاز به باز کردن همزمان دو پنجرهء چت یا بیشتر از آن نیستند.

* دختران و زنان متأهل فقط می توانند از صیغهء مجازی محرمیت استفاده کنند و حق استفاده از صیغهء مجازی حلالیت را ندارند (چت در حد سلام و احوالپرسی و با درصد اروتیک کمتر) .

* صیغهء مجازی محرمیت ، همچون صیغهء مجازی حلالیت ، به صورت لوگو در محل مناسب قرار خواهد گرفت.

* تمام احکام جاری شدن و فسخ این دو نوع صیغه یکسان می باشد.

* مردان متأهل حق باز کردن بیش از چهار و مردان مجرد پنج پنجرهء توامان چت را ندارند.

* فرستادن هر نوع ایکن بعد از جاری شدن صیغه حلال می باشد.

* چنانچه ایکنی قبل از جاری شدن صیغه ارسال گردد ، این ایکن حرام زاده بوده و احکام ایکن های حرمزاده در مورد آن مصداق دارد.

* اگر به هر علت غیر ارادی ، مثل وقوع زلزله ، تسک کردن ناگهانی سیستم ، قطع شدن کانکشن یکی از دو طرف و قس الی الهذا ، ایکنی قبل از جاری شدن صیغه ارسال گردد ، احکام ایکن های حرامزاده مشبیه بر آن صادق است.

* بستن پنجره چت به اختیار مردان می باشد . چنانچه زنی قبل از مرد اقدام به بستن آن بکند ، واجب است تا ۴ روز عده پنجره بسته شده را به جا بیاورد . قبل از پایان عده ، حق چت با هیچ ذکور دیگری را ندارد.

* چنانچه زن متاهلی با یا بدون جاری شدن صیغه مجازی حلالیت اقدام به چت با مردی بکند ، این چت به منزله زناي محصنه مجازی بوده و حد سنگسار مجازی بر او لازم می گردد.

* اگر مردی اقدام به چت با زنی متاهل بنماید ، با علم به متاهل بودن زن ، حتی در صورت جاری شدن صیغه مجازی حلالیت حد تعزیری شلاق اینترنتی بر او لازم می گردد.

* زنان و مردان مشمول صیغه مجازی حلالیت ، در صورت چت کردن بدون جاری نمودن صیغه ، در بار اول و دوم و سوم به حد تعزیری شلاق اینترنتی محکوم شده و در صورت تکرار در بار چهارم مصداق مفسد (ه) فی النت بوده و اجرای حکم اعدام اینترنتی بر آنان لازم است.

مناجات خواجه عبدالله رایانه ای

مناجات خواجه عبدالله رایانه ای

ای خدا hard دلم format نما

از فریب ناکسان راحت نما

جمله ویروسند مردمان دون

استغیرالله مما یفترون

فایل عشقت را کپی کن در دلم

deltree کن شاخه های باطلم

jumper روح خلائق set نما

گام هاشان در رهت ثابت نما

گر ز انفاست دلی scan شود
از شرور دید و دذ ایمن شود....

مناجات خواجه عبدالله رایانه ای

ای خدا hard دلم format نما
از فریب ناکسان راحت نما

جمله ویروسند مردمان دون
استغیرالله مما یفترون

فایل عشقت را کپی کن در دلم
deltree کن شاخه های باطلم

jumper روح خلائق set نما
گام هاشان در رهت ثابت نما

گر ز انفاست دلی scan شود
از شرور دید و دذ ایمن شود

بهر روی زرد سیمین تن فرست
بهر دم‌های پر آستر fan فرست

ای خدا file عذابت run مکن
با ضعیفان هیچ جز احسان مکن

از همان صبحی که اول گل دمید
بی نیاز از cod خدایش آفرید

کارگاه آفرینش cod نداشت
ram نبود و mouse آن هم pad نداشت

عشق گل حق در دل بلبل نهاد
بر شقایق داغ چون lable نهاد

system عشقش بری از هر error

گوهر مهرش در سینه همچو دُر

عشق نرم افزار راه انداز ماست
عشق password و وصال کبریاست

خالی از عشق و محبت دل مباد
بی صفا چون عاصی intel مباد

بهتر آن باشد سرودن ول کنم
زین تن خاکی دمی dos shell کنم

یک داستان غم انگیز!

داستان ما داستان یک دانشجو است که توانست در ۵ ترم فارغ شود، امیدواریم داستان هیچ کدام از شما به مانند این داستان نباشد؛

ترم اول: خوشحالی - شادی - قبول شدم - «تبریک» - کیف سامسونت - کلاس گذاشتن - خودبزرگ بینی - اعتماد به نفس کاذب - بحث سیاسی، فرهنگی - آدم حسابی - فرهیختگان جامعه - نخبگان مملکت - آینده سازان کشور - روزنامه - جزوه - کتاب - درس - نت برداری - حضور، غیاب - صندلی ردیف اول - سرچ تحقیق در سایت گوگل - امید به آینده - تلفن به مامان: "مامان! دانشگاه خیلی خوبه!"

ترم دوم: سلام - خوبی؟ - دختر، پسر - اکبری - صالحی - احمدی - این خوبه - اون بهتره - انتخاب اصلح - فردا قشنگه - حضور، غیاب - آیینه - آب شونه - عطر - ادکلن - آینه - گرفتن جزوه - صندلی ردیف وسط - بازم سلام - چت - اوه آخر ترمه! - شب

امتحان - معدل ۱۲ - تلفن به مامان: "مامان! دانشگاه بد نیست!"

ترم سوم: تریپ پروانه ای - ندا - کافی شاپ - قرار - نیومد - قرار - ایندفعه اومد - ضدحال - رفت (به همین راحتی!) - غصه - دلتنگی - افسردگی - دوست بد - سیگار - کلاس دودره - واسه من هم حاضر بزن - شب امتحان - جزوه ندارم - تقلب - ده - مشروط - تلفن به مامان: "میگذره!"

ترم چهارم: مخ زدن - نگین - افسانه - آرزو - المیرا - ردیفه! - سیگار - دود - بنگ - حوصله ندارم - بی خیالی - غیبت - غیبت - غیبت - صحبت با استاد - تقلب - ده - اتاق استاد - مشروط - مامان زنگ می زنه: "پسرم خوبی؟!"

ترم پنجم: خواب - بیداری - خونه - سیگار - بی حوصلگی - زغال خوب - تبدیل شدن به یک رفیق ناباب برای بقیه - خواب - بیداری - خونه - بی حوصلگی - ذغال خوب - خواب ... خواب ... خواب ... خواب ... - نه انگار بیدار بشو نیست، مرده!! - از مرده شور خونه تلفن به مامان: "بیاین، بیچه تون رو ببرین!"

و اینگونه بود که این دانشجو در پنج ترم توانست فارغ شود ... البته از زندگی!!

جوادترین های سال

جوادترین اسم: در این زمینه هیات داوران به علت انبوه اسامی کار دشواری را پیش رو داشت اما پس از رایزنی های فراوان از میان شیر علی، قلی، انریکو و ثابت جایزه به اسم قباد اهدا شد

جوادترین سرگرمی: داوران در این بخش از میان دوردرجا، چت، تک چرخ، قلیون و منچ جایزه را مشترکا به چت و قلیون اهدا کرد

جوادترین ساز: نامزد های این بخش گیتار، بوق بیابونی، کمونچه، گیتار بیس و سه تار بود که داوران محترم جایزه را لایق گیتار دانست

جوادترین خواننده غیر مجاز سال: در این قسمت هیات داوران با تقدیم دیپلم افتخار به حسن شماعی زاده، جایزه جو اد بلورین را با اکثریت آرا به داوود بهبودی تقدیم کرد

جوادترین البوم سال: تنها قسمتی که داوران بدون هیچگونه اختلاف نظر به نتیجه رسیدند...البوم دیوونه منصور

جوادترین اهنگ سال: در حالی که همه نفس ها در سینه حبس شده بود تیم داوری با تقدیم دیپلم افتخار به اهنگ نون ودلک جایزه اصلی را به علی رضا عصار و اهنگ خیال نکن نباشی بدون ت

جایزه ویژه: در این قسمت به خاطر یک عمر فعالیت جوادی و گسترش مسلک جواد جایزه ویژه به عباس قادری اهدا شد. قادری در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود به روی صحنه آمد و در میان شور و حال عرفانی مردم جایزه را دریافت کرد

جواد های مطبوعات: جوایز با دقت تمام اهدا گردید... روزنامه خبر ورزشی، ستون پنجره نقره ای و امیر مهدی ژوله در بخش های جواد ترین نشریه و ستون و نویسنده به حق خود رسیدند

جواد ترین گزارشگر سیما: در حالی که به علت شایسته بودن همه میرفت که کار به دعوا بکشد جایزه به جواد خیابانی اهدا گردید. جواد پس از دریافت جایزه گفت: این جایزه را که حاصل یک عمر تلاش میدانم به استادم اسکندر کوتی تق دیم مینمایم. در ضمن من شریک تجاری مهندس نیستم

جوادترین سایت سال: هیات داوران ضمن سپاس از سایت پندار، به علت گرافیک و استانداردهای کامل جوادی جایزه را به سایت چلچراغ پیشکش کرد

جوادترین کتاب سال: داوران در اقدامی عجیب جایزه را مانند سال گذشته به آقای مهندس برای کتاب اهنگ برای موبایل تقدیم نمود. کتابی کامل که در آن انواع اهنگ ها از موتزارت و باخ گرفته تا ویرون بشی ای دل و بدنام و پلنگه موجود است تا روی گوشیتان(???) نصب و از نوای رویایی آن لذت برید

جوادترین صحنه سال: صحنه ای که شهرام خان ناظری با آن سیبیل خاص!! و عینک قرمز در تلویزیون ظاهر شد و شعر فردوسی را در میان بهت همه ما اشتباه خواند(پی افکندم از نظم کاخی بلند.. کز اب و آتش!!!!!! نیابد گزند

جوایز بخش های جانبی: داوران جواد بلورین را به عمو رحیم به عنوان شیرینی فروشی، حسن ن روباه به عنوان جواد قهرمان، تکیه کلام(جونه تو سالاره)، مانتو خفاشی در بخش پوشاک، ادکلن بیک، لاستیک و کفش سفید، یخ در بهشت و خاکشیر(مشترکا) برای نوشیدنی گوارا اهدا شد

جوادترین فوتبالیست سال: مهمترین جایزه.. خیلی ها دوست داشتند جای این برنده رویایی بودند. به همین دلیل داوران نفر برگزیده این بخش را برای افزایش هیجان در انتها اعلام نمودند. نیکبخت واحدی در حالی که تل قشنگش را با آن چسب دماغش ست کرده بود جایزه را دریافت کرد. در حالی که اکثریت یوزپلنگ های سالن را بغض و گر فرا گرفته بود

بیانیه هیات داوران با صدای بهرام شفیع قرائت شد و در آن ارزو کردند که سالی مملو از جواد و بدور از هرگونه تیتیش باشیم. شفیع نیز به علت برگزاری موفق مراسم به شدت از سوی حضار تشویق شد

و سرانجام رییس دائمی هیات داوران در میان فریاد های مردم برای نصیحت پشت میکروفون تشریف فرما شدند. مسعود خان کیمیایی حرف های مهمی ایراد کردند که به علت تکراری بودن بی خیال

پنجاه راه برای بازی کردن با اعصاب دیگران

روزهای تعطیل مثل بقیه روزها ساعتون رو کوک کنین تا همه از خواب بپرن! (این روش برای افرادی که غیر از سادیسم، رگه‌هایی از مازوخیسم هم دارن پیشنهاد میشه)

سر چهارراه وقتی چراغ سبز شد دستتون رو روی بوق بذارین تا جلویی‌ها زود تر راه بیفتند

وقتی میخواین برین دست به آب با صدای بلند به اطلاع همه برسونین

وقتی از کسی آدرسی رو می‌پرسین بلافاصله بعد از جواب دادنش جلوی چشمش از یه نفر دیگه بپرسین

کرایه تاکسی رو بعد از پیاده شدن و گشتن تمام جیبهاتون به صورت اسکناس هزاری پرداخت کنید

همسرتون رو با اسم همسر قبلیتون صدا بزنین

جدول نیمه تموم دوستتون رو حل کنین

روی اتوبان و جاده روی لاین منتهی الیه سمت چپ با سرعت پنجاه کیلومتر در ساعت حرکت کنین

وقتی عده زیادی مشغول تماشای تلویزیون هستند مرتب کانال رو عوض کنین

از بستنی فروشی بخواین که اسم پنجاه و چهار نوع بستنی رو براتون بگه

در یک جمع سوپ یا چایی رو با هورت کشیدن نوش جان کنین

به کسی که دندون مصنوعی داره بلال تعارف کنین

وقتی از آسانسور پیاده میشین دکمه‌های تمام طبقات رو بزنین و محل رو ترک کنین

وقتی با بچه‌ها بازی فکری می‌کنین سعی کنین از اونها ببرین

موقع ناهارتوی یک جمع جزئیات تهوع و گلاب به روتون استفراغی که چند روز پیش داشتین رو با آب و تاب تعریف کنین

ایده‌های دیگران رو به اسم خودتون به کار ببرین

بوتیک چی رو وادار کنید شونصد رنگ و نوع مختلف پیراهن‌هاشو باز کنه و نشونتون بده و بعد بگین هیچ کدوم جالب نیست و سریع خارج بشین

شمع‌های کیک تولد دیگران رو فوت کنین

اگر سر دوستتون طاسه مرتب از آرایشگرتون تعریف کنین

وقتی کسی لباس تازه می‌خره بهش بگین خیلی گرون خریده و سرش کلاه رفته

صابون رو همیشه کف وان حموم جا بذارین

روی ماشینتون بوقهای شیپوری نصب کنین

وقتی دوستتون رو بعد از یه مدت طولانی می‌بینین بگین چقدر پیر شده

وقتی کسی در جمعی جوک تعریف می‌کنه بلافاصله بگین خیلی قدیمی بود

چاقی و شکم بزرگ دوستتون رو مرتب بهش یادآوری کنین

بادکنک بچه‌ها رو بترکونین

مرتب اشتباه لغوی و گرامری دیگران هنگام صحبت رو گوشزد کنین و بهش بخندین

وقتی دوستتون موهای سرش رو کوتاه میکنه بهش بگین موی بلند بیشتر بهش می‌یاد

بچه جیغ جیغی خودتون رو به سینما ببرین

کلید آپارتمان طبقه سیزدهم تون رو توی ماشین جا بذارین و وقتی به در آپارتمان رسیدین یادتون بیاد! (این راه هم جنبه

هایی از مازوخیسم در بر داره
ایمیل های فورواردی دوستتون رو همیشه برای خودش فوروارد کنین
توی کنسرت‌های موسیقی بزرگ و هنری ، بی موقع دست بزنین
هر جایی که می تونین ، آدامس جویده شده تون رو جا بذارین! (توی دستکش دوستتون بهتره
حبه قند نیمه جویده و خیستون رو دوباره توی قنددون بذارین
نصف شبها با صدای بلند توی خواب حرف بزنین
دوستتون که پاش توی گچه رو به فوتبال بازی کردن دعوت کنین
عکسهای عروسی دوستتون رو با دستهای چرب تماشا کنین
پیچهای کوک گیتار دوستتون رو که ۵ دقیقه دیگه اجرای برنامه داره حداقل ۲۷۰ درجه در جهات مختلف بچرخونین
با یه پیتزا فروشی تماس بگیرین و شماره تلفن پیتزا فروشی رو برویش که اونطرف خیابونه رو بیرسین
شیشه های سس گوجه فرنگی و هات سس فلفل رو عوض کنین
موقع عکس رسمی انداختن برای هر کس جلوتونه شاخ بذارین
توی ظرفهای آجیل برای مهموناتون فقط پسته ها و فندقهای دهان بسته بذارین
شونصد بار به دستگاه پیغام گیر تلفن دوستتون زنگ بزنین و داستان خاله سوسکه رو تعریف کنین
توی روزهای بارونی با ماشینتون با سرعت از وسط آبهای جمع شده رد بشین
توی جای کارت دستگاههای عابر بانک چوب کبریت فرو کنین
جای برچسبهای قرمز و آبی شیرهای آب توالت هتل ها رو عوض کنین
یکی از پایه های صندلی معلم یا استادتون رو لق کنین
توی مهمونی ها مرتب از بچه چهار ساله تون بخواین که هر چی شعر بلده بخونه
چراغ توالتی که مشتری داره و کلید چراغش بیرونه رو خاموش کنین
ورقهای جزوه ۳۰۰ صفحه ای دوستتون که ازش گرفتین زیراکس کنین رو قاطی پاتی بذارین ، یه بر هم بزنین ، بعد بهش
پس بدین

اگه دو تا مرد طالب یه زن باشن

اگه دو تا مرد طالب یه زن باشن توی مملکتهای مختلف چی به سر این سه نفر میاد؟

توی ژاپن: جوان اولی از عشق جوان دومی نسبت به دختر محبوبش متاثر میشه و خودکشی می کنه جوان دومی هم از مرگ
همنوع خودش اونقدر اندوهگین میشه که خودکشی می کنه بعدش برای دختر ژاپنی هم چاره ای جز خودکشی نیست

توی اسپانیا: مرد اولی توی دوئل ، مرد دومی رو از پای در میاره و با زن محبوبش به آمریکای جنوبی فرار می کنن

توی انگلستان: دو تا عاشق با کمال خونسردی حل قضیه رو به یه شرط بندی توی مسابقه ء اسب سواری موکول می کنن اسب هر کدوم برنده شد ، معشوق مال اون میشه

توی فرانسه: خیلی کم کار به جاهای باریک می کشه دو تا مرد با همدیگه توافق می کنن که خانم مدتی مال اولی و مدتی مال دومی باشه

توی استرالیا: دو تا مرد بر سر ازدواج با معشوق مشترک سالها مشاجره می کنن این مشاجره اونقدر طول می کشه تا یکی از طرفین پیر بشه و بمیره ، یا از یه مرضی بمیره اونوقت اونکه زنده مونده با خیال راحت به مقصودش می رسه

توی قفقاز: جوان اولی دختر محبوب رو بر می داره و فرار می کنه دومی هم دختر رو از چنگ اولی می دزده و پا به فرار می ذاره باز اولی همین کار رو می کنه و این ماجرا دائما « تکرار میشه

توی نروژ: معشوقه ء دو مرد برای اینکه به جدال و دعوای اونها خاتمه بده خودشو از بالای ساختمون مرتفعی میندازه پایین و غائله ختم میشه

توی آفریقا: قضیه خیلی ساده ست و جای اختلاف نیست دو تا مرد ، زنی رو که می خوان عقد می کنن و علاوه بر اون ، بیست تا زن دیگه هم می گیرن

توی مکزیک: کار به زد و خورد خونینی می کشه و یکی از طرفین کشته میشه ولی بعدش اونکه رقیبش رو کشته از دختر مورد نظر دلسرد میشه و دخترک بی شوهر می مونه

توی آمریکا: حل قضیه بستگی به زن داره و هر کس رو انتخاب کرد با اون ازدواج می کنه

توی ایران: فقط پول موضوع رو حل می کنه پدر و مادر دختر می شینن با همدیگه مشورت می کنن و خواستگاری که پولدار تر و گردن کلفت تره رو انتخاب می کنن عاشق شکست خورده اگه توی عشقش جدی باشه یا باید خودشو بکشه یا رقیب رو از میدون به در کنه یا افسردگی می گیره

ف_____رهنگ لغات

آدامس : تنها چیزی که توی دهان خانم ها بند می شود
آدم خوار: انسان دوست افراطی

آدم مغرور: کسی که اگر جلاد بخواهد گردنش را بزند بگوید: یه وجب بلند تر بزن
احمق: کسی که دختر همسایه را در تاریکی نبوسد
ادب: یعنی کمک به یک خانم زیبا در عبور از خیابان حتی اگر به کمک احتیاج نداشته باشد
ازدواج: قمار زندگی است و در قمار معمولا برد با کسی است که بیشتر تقلب کند
الکل: مایه گرانبهایی که همه چیز را محفوظ نگاه می دارد مگر اسرار را
اوراچی: تنها موجودی که زنها را بهترین رانندگان دنیا میداند
ایده آل: شوهری که بتواند با زنش بهمان دقت و ملامتی که در مورد اتومبیل تازه اش دارد رفتار کند
بزبیار: فلک زده ای که زنش زشت و کلفتش بیرخت باشد
بوسه: تصادفی که فقط یک سیلی به آدم ضرر می زند
بیست سالگی: دورانی که پسر ها دنبال معشوقه می گردند دختر ها دنبال شوهر
چشم: عضویکه چشم چرانهها با آن ارتزاق می کنند
خسپس: کسی که وقتی خانه اش آتش می گیرد برای اینکه پول تلفن ندهد تا اداره آتش نشانی بدود
خوش بین: مردی که تصور کند وقتی زنی پای تلفن خداحافظی کند گوشی را خواهد گذاشت
دست: عضوی که در سینما نزد صاحبش بند نمی شود
دوران مجرد: دورانی که معمولا برای مردها بعد از ازدواج شروع می شود
رفیق: کسی که همیشه به شما مقروض است
رقص: بهم چسبیدن با اتیکت دو جنس مخالف
زوج ایده آل: شوهر کر و زن لال
سوءظن: سعی در دانستن چیزیکه بعداً "انسان آرزو می کند ای کاش آنرا نمی دانست
سینما: جایی که پشت سر شما حرف می زنند
عشق: دردسری که برای فراموش کردن آن باید عشق تازه تری پیدا کرد
سرخ پوست: مرد خوشبختی که وقتی زنش او را می بوسد صورتش ماتیکی نمی شود
سنجاق قفلی: تنها قفلی که بدون کلید باز می شود
ماچ: بوسه ای که هنوز رنگ آرتیستی نگرفته
مرد مجرد: کسی که هنوز عیوبی دارد که خود نمی داند
معجزه: دختر خانمی که زنگ آخر جیم شود و به سینما نرود
موش: خانم هایی که نصفه شب به جیب شوهر هایشان شبیخون می زنند
هالو: شوهری که دستکش ظرفشویی را بجای اندازه دست خودش اندازه دست زنش بخرد

اصفهانیهها را می شه با پنج خصلت شناخت

پوشیدن شلوار راه راه بعضا آبی و سفید در منزل - بارزترین خصلت
بکار بردن حرف سین در آخر کلمات

آدرس دادن با کلمات بارزی همچون برو جلو ، صد متر برو جلوتر، همیجا ، همین بغل همراه هست و شما هیچوقت اصطلاح بر گرد عقب را نمی شنوید به دلیل آن که حالش را ندارند سر را به عقب برگردانند و آدرس دهند
وقتی بستنی میخورند در آن را می لیسند
وقتی نوشابه میخورند پس از خوردن هر قلمپ به شیشه نوشابه نگاه میکنند

خصوصیات افراد بد اصفهانی

هر وقت به یه اصفهانی برخوردید و دیدید هر چه شما میگویید با یک بله کشیده ، خیر کشیده یا آره یا هان جواب میدهد و مدام به اطراف نگاه میکند و اصلا به صورت شما نگاه نمی کند یا یک نگاه سریع در بد اصفهانی بودن او شک نکنید معمولا این افراد نمی خندند و یا به سختی می خندند

تحلمم یه حدی داره

اگه یه بار همه ۲۰ واحد رو توی یه ترم افتادین!..... بی خیالش
اگه شما رو با نمره ۱،۹۹ مشروط کردن!..... خوب شده دیگه

اگه استاد می خواد به جای آقا بهتون بگه خانوم!.....بگه

اگه یه دفعه هارد ۶۰ گیگابایت شما هاپولی هاپو شده!.....پیش میاد دیگه

اگه پرسپولیس قراره از پیکان ببازه!.....ببازه

اگه سر مراسم خواستگاری،همونجا،عروس خانوم گفت نه!.....ایشالله خوشبخت بشه

اگه آمریکا یه موشک اتمی تنظیم کرده درست روی خونه شما!.....مسئله ای نیست

اگه صبح اول مهر بجای ساعت ۶،ساعت ۷ رفتین سر کار!.....دقیقا" رفتین سر کار

اگه کفشی رو که امروز واکس زدین رو همه لگد می کنن!.....تعجیبی نداره

اگه درست شب امتحان بعد از مدتها به عروسی دعوت شدین!.....مبارکه،عروسی رو که نمی شه نرفت

اگه گار شما به جایی رسیده که خودتون به خودتون ایمیل می زنین!.....اینجوری هم یه صفایی داره

اگه توی انتخاب واحد به شما ۱۳ واحد بیشتر نرسیده!.....حتما "حکمتی توی اون بوده

اگه بعد از ۳ ساعت چت کردن یادتون اومد که با اینترنت ساعت ۵۰۰ تومن ووصل شده بودین!.....مهم نیست

اگه شمعهای کیک تولد شما رو بقیه فوت کردن!.....لبخند بزنین

اگه ماشینتون جلوی یه مدرسه دخترونه پنچر شد و شما پنچر گیری بلد نبودین!.....خودتون رو نبازین

اگه در حال فرستادن قلب و بوسه با مسنجر متوجه شدین یکی پشت سرتون وایساده!.....عیبی نداره بابا

اگه بغل دستی شما سر کلاس که اتفاقا " کنار شما ردیف اول نشسته انگشتش رو تا مچ توی دماغش فرو کرد،شش دور بیچونند، بعد با یه حالت دورانی بیرون آورد،خوب بهش نگاه کرد و بعد خیلی آروم زیر میز کلاس دستش رو پاک کرد!.....نه! این یکی رو شرمنده . آدمیزاد هم یه تحملی داره

تور بزرگ ملکوت

- سه شب بهشت، دو شب جهنم، دو شب برزخ
- بازدید از مهم ترین مراکز فرهنگی، هنری، تفریحی ملکوت
- بازدید از پل زیبای صراط
- بازدید از معروف ترین مار دنیا؛ غاشیه
- تجربه ی سفری زیبا بر روی شیر عسل های رودخانه های بهشت
- بازدید از بارگاه الهی و خانه ی جبرائیل
- بازدید از اژدهای دو سر

هزینه های تور شامل

- هزینه ی جابه جایی و اقامت همراه با صبحانه
- هزینه ی ویزای بهشت
- هزینه ی جا به جایی با قالیچه ی پرنده

- هزینه ی خدمات جانبی (حوری و

علاقه مندان می توانند برای شرکت در تور و کسب اطلاعات بیشتر هر چه سریع تر با عزرائیل تماس بگیرند!

کنسرت بزرگ هایده و ویگن
(برای حال دادن به زلزله زدگان بم که تازه اومدن این جا)

با حضور افتخاری ایرج بسطامی
مکان: آمفی تئاتر اصلی بهشت، آسمان هفتم!
زمان: جمعه ی دیگه

علاقه مندان برای تهیه ی بلیط و در صورتی که احساس می کنند به بهشت می روند، می توانند تا آخر وقت اداری چهارشنبه فوت شوند

علت دیوانگی

پزشک قانونی به تیمارستان دولتی سرکشی می کرد. مردی را میان دیوانگان دید که به نظر خیلی باهوش می آمد. او را پیش خواند و با کمال مهربانی پرسید که: شما را به چه علت به تیمارستان آورده اند؟

مرد در جواب گفت: آقای دکتر! بنده زنی گرفته ام که دختر هجده ساله ای داشت. یک روز پدرم از این دختر خوشش آمد و او را گرفت و از آن روز، زن من مادرزن پدر شوهرش شد. چندی بعد دختر زن بنده که زن پدرم بود پسری زایید. این پسر، برادر من شد زیرا پسر پدرم بود

اما در همان حال نوه زنم و از اینقرار نوه بنده هم می شد و من پدر بزرگ برادر ناتنی خود شده بودم. چندی بعد زن بنده هم زایید و از آن روز زن پدرم خواهر ناتنی پسر من و ضمنا مادر بزرگ او شد. در صورتی که پسر من برادر مادر بزرگ خود و ضمنا نوه او بود

از طرفی چون مادر فعلی من، یعنی دختر زنم، خواهر پسر من می شود، بنده ظاهرا خواهرزاده پسر من شده ام. ضمنا من پدر و مادر و پدر بزرگ خود هستم، پسر پدرم نیز هم برادر و هم نوه من است

آقای دکتر! اگر شما هم به چنین مصیبتی گرفتار می شدید، قطعاً کارتان به تیمارستان می کشید

یک نامه با حال

این نامه رو کسی نوشته که صبح تا شب جلوی تلویزیون بوده و تنها سرگرمیش هم این بوده که بشینه و تبلیغات قشنگ تلویزیون رو از اول تا آخر نگاه کنه. خودتون بخونین عاقبت چنین آدمی چی می شه

سلام

سلامی که گرمای آن از مهیاگاز و کیفیت سینجرگاز و نوع آوری نیک کالا با ضمانت ۵ ساله امیدوارم صمیمانه بوسه مرا پذیرا باشی و آنرا با چسب دوقلوی ۵ دقیقه ای جلاسنج به لبانت بچسبانی. امشب با تمام غمهایم کنار مهیا گاز نشسته ام و با خودکار بل این نامه را می نویسم زیرا این نام نیک است که می ماند، هنگامی که از من جدا شدی و آن نگاه سرد را از من گذراندی این فقط ضد یخ کاسپین بود که پیکر یخ زده ام را آب کرد و این بیمه آسیا و ایران بود که آسایشم را فراهم کرد، همانطور که نیاز امروز پشتوانه فردا است باید اعتراف کنم که نگاهت اثر عجیبی بر کاست دنا و طه بر جا گذاشته. دلم می خواهد بر قله بینالود سفر کنیم و در لابلای کوه های سر به فلک کشیده بهانه نمکی بخوریم. بیا تا راه سخت و طاقت فرسای زندگی را با پژو پرشیای جدید که افتخار ملی است آغاز کنیم و با روغن ترمزهای سپهر و فومن شیمی آسوده خاطر سفر کنیم. بیا تا پیچهای زندگی را با ابزار مهدی باز کنیم و عشقمان را با ساختمان از پیش ساخته شده ی بانک مسکن بهتر آغاز کنیم و سقفش را ایزوگام شرق کنیم. و آن را با کاغذ دیواری نائین زینت دهیم و مانند خانه سبز همه اش را سبز کنیم و اتاقهایش را با فرش محتشم کاشان و ستاره کویر یزد رنگین کمان کنیم

بیا تا دلهای سوخته مان را با کرم ضد آفتاب ب ب ک مرهم بگذاریم، بیا روزهایمان را با خمیر دندان داروگر ۲ که حاوی فلوراید است آغاز کنیم و عشقمان را با صدای بلند از دل دوو پخش جدید پارس پخش کنیم و اشکمان را با دستمال کاذغی نرمه پاک کنیم. بیا تا دست در دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد

دوره های مختلف در زندگی

شش سال اول زندگی

گریه نکن

شیطونی نکن

دست تو دماغت نکن

تو شلوارت پی پی نکن

مامانت رو اذیت نکن
روی دیوار نقاشی نکن
انگشتت رو تو پریش برق نکن
دمپایی بابا رو پات نکن
به خورشید نگاه نکن
شبها تو جات جیش نکن
تو کمد مامان فضولی نکن
با اون پسر بی تربیته بازی نکن
اسباب بازی‌ها رو تو دهننت نکن
زیر دامن شمس خانوم رو نگاه نکن
دماغت رو تو لوله جاروبرقی نکن

دوره ی دبستان

موقع رفتن به مدرسه دیر نکن
پات رو تو جامیزی نکن
ورقهای دفترت رو پاره نکن
مدادت رو تو دهننت نکن
به دخترهای مدرسه بغلی نگاه نکن
تخته پاک‌کن رو خیس نکن
حیاط مدرسه رو کثیف نکن
با دخترها شمس خانوم ((دکتر بازی)) نکن
دست تو کیف بغل دستیت نکن
تخته سیاه رو خط خطی نکن
گچ رو پرت نکن
تو راهرو سرو صدا نکن
تو کلاس پیچ پیچ نکن
آتاری بازی نکن

دوره ی راهنمایی

ترقه بازی نکن
سه گا بازی نکن
جاهای بدبذ فیلمها رو نگاه نکن

موقع برگشتن از مدرسه دیر نکن
تو کوچه فوتبال بازی نکن
دست تو جیبیت نکن
با مامانت کل کل نکن
تو کلاس صحبت نکن
بعد از ظهر سروصدا نکن
با دختر شمس‌ی خانوم منچ بازی نکن
اتاقت رو شلوغ نکن
روی میز بابات کتابها رو ولو نکن
عکس لختی تماشا نکن
با بچه‌های بی ادب رفت و آمد نکن
جرّ و بحث نکن

دوره ی دبیرستان

با کامپیوتر بازی نکن
تو حموم معطل نکن
تقلّب نکن
با دوستان موتورسواری نکن
عصرها دیر نکن
با دختر شمس‌ی خانوم صحبت نکن
با بابات دعوا نکن
تو کلاس معلّمتون رو مسخره نکن
تو خیابون دنبال دخترها نکن
مردم آزاری نکن
نصف شب سرو صدا نکن
فیلم سوپر نگاه نکن
وقتت رو با مجله تلف نکن
چشم‌چرونی نکن

دوره ی دانشگاه

رشته‌ای رو که دوست داری انتخاب نکن
بیست و چهار ساعت چت نکن

سر کلاس درس غیبت نکن
با دختر شمس‌ی خانوم دل و قلوبه ردّ و بدل نکن
خیابون‌ها رو متر نکن
تو سیاست دخالت نکن
با دخترهای مردم هر کاری دلت خواست نکن
شب برای شام دیر نکن
با مأمور پلیس کل کل نکن
چراغ قرمز رو عشقی رد نکن
موبایل رو ریجکت نکن
حذف پزشکی نکن
آستین کوتاه تنت نکن
همه رو دودره نکن

دوره ی سربازی

موهات رو بلند نکن
روت رو زیاد نکن
از اوامر سرپیچی نکن
فرار نکن
با اسلحه شوخی نکن
غیبت نکن
به آینده فکر نکن
درگیری ایجاد نکن
به فرمانده بی‌احترامی نکن
غیر از خدمت به هیچ چیز دیگری فکر نکن
با رئیس عقیدتی جرّ و بحث نکن
اعتراض نکن
با دختر شمس‌ی خانوم نامه‌نگاری نکن
از تلف شدن وقتت ناله نکن
از آشپزخونه دزدی نکن

دوره ی شوهر بودن

با زنت شوخی نکن

زنت رو با دختر شمسی خانوم مقایسه نکن
به زنت خیانت نکن
با دوستان الواتی نکن
سینگل خودت را توی ارکوت معرفی نکن
به زنهای دیگه نگاه نکن
موبایلت رو قایم نکن
از عکسهای قبل از ازدواجت نگهداری نکن
پولت رو خرج دوستان نکن
رفتار دوران مجردی رو تکرار نکن
غیر از زندگی مشترک به هیچ چیز فکر نکن
ریسک نکن
بدون اجازه زنت هیچ کاری نکن

دوره ی پدر بودن

بچه رو تنبیه نکن
به بچه بی توجهی نکن
بچه ت رو با بچه های دیگه مقایسه نکن
به بچه توهین نکن
بچه رو از بازی منع نکن
بچه ت رو به کتک زدن بچه دختر شمسی خانوم تشویق نکن
با بچه کل کل نکن
بچه رو محدود نکن
بچه رو از جنس مخالف دور نکن
به مادر بچه بی توجهی نکن
بچه رو به هیچ چیز مجبور نکن
آزادی بچه رو محدود نکن
به حلال زاده بودن بچه شک نکن
از خواسته های بچه چشم پوشی نکن

دوره ی پیری

برای بچه ها مزاحمت ایجاد نکن
نوه ها رو لوس نکن

با پیرزن‌های دیگه معاشرت نکن
به خاطراتت فکر نکن
پولت رو خرج نکن
هوس جوونی نکن
غیر از آخرتت به هیچ چیز فکر نکن
با زنت بی‌وفایی نکن
از رفتن به خانه‌ء سالمندان احساس نارضایتی نکن
لباس شاد تنت نکن
به بیوه شدن دختر شمسی خانوم توجه نکن
تو وصیتنامه، هیچکس رو فراموش نکن
از گذشته ناله نکن
به هر کی رسیدی، نصیحت نکن
به آینده فکر نکن

دوره ی پس از مرگ

حالا دیگه دورهء نکن تموم شد! حالا هر کاری دلت می‌خواد بکن

...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن
...بکن

...ولی فقط با روح دختر شمسی خانوم کاری نکن

مقایسه قسمت های مختلف مربوط به مدرسه با فیلم ها

مدرسه ما : پایگاه جهنمی
خروج از مدرسه : فرار از آلتکتراس
دیدن مدیر از دور : شبهی در تاریکی
نمره بیست : افسانه آه
مدیر مدرسه : مرد ۶ میلیون دلاری
شوخی با مدیر : بازی با مرگ
روز دادن کارنامه : حادثه در کندوان
امتحان : شاید وقتی دیگر
روزی که معلم به کلاس نمی آید : بوی خوش زندگی
اخراج از کلاس : یک بار برای همیشه
نمازخانه دبیرستان : قطعه ای از بهشت
زنگ آخر : آرایشگاه زیبا
امحان پایان ترم : قلب ها برای که می تپد
پیام متقلب برای دیگران : چشم هایم برای تو
راهی برای متقلبان : جیب بر ها به بهشت نمی روند
آنتن مدرسه : جاسوس سه جانبه
جای سیلی معلم : دایره سرخ
دبیر تربیتی : پاک باخته
صفر های پشت سر هم : برج مینو
اعتراض برای نمره : شلیک نهایی
حیاط مدرسه : پارک ژوراسیک
زنگ ورزش : المپیک در بازداشتگاه
شوراءدبیران : جنگ نفتکشها
ناظم : پلیس آهنی
کنکور : بالاتر از خطر
دیدن معلم از دور : سایه عقاب ها
نگاه معلم : بگذار زندگی کنم
دانشگاه : سرزمین آرزوها
خارج از مدرسه : آن سوی آتش
بحث با مدیر : فریاد زیر آب
شاگرد اول کلاس : پرنده کوچک خوشبختی
پای تخته : لبه تیغ

دیکتاتورى معلم : مزد ترس
منفى هاى پشت سر هم : گلوله هاى بى صدا
اولين دانش آموزى كه معلم از او درس مى پرسد : قربانى
وراجى سر كلاس : مجوز مرگ
آخر كلاس : بهشت پنهان
مبصر كلاس : افعى
بوى جوراب بچه ها : عطر گل ياس
ديبرام مدرسه ما : تبعيدى ها
اخراج از مدرسه : مى خواهم زنده بمانم
سايه ديبر تربيتى : سايه شوگان
دفتر ديبران : خانه ارواح
نمره ده : شانس زندگى
اتاق ورزش : جزيره آدم خور ها
دستشويى : اطاق گاز
سال آخر ديبرستان : سال هاى بى قرارى
ساختمان مدرسه : آسمان خراش جهنمى
اخراجى ها : بينوايان
رفتن به دانشگاه : هدف سخت
دفتر مدير : كلبه وحشت
صاحبان نمره زير ده : سربداران
كيف هاى دانش آموزان : محموله
ظرفيت نيמكت ها : دو نفر و نصفى
سوسك در كلاس : انفجار در اطاق عمل
كلاس خصوصى : وعده پنهان
زنگ ادبيات : نان و شعر
دفتر ناظم : محكمه عدالت
حالت دانش آموز هنگام پاسخ دادن : زرد قنارى
دانش آموزان رشته رياضى : سوته دلان
رفتار مشاور مدرسه با دانش آموزان : عاشقانه

انواع بله

كلمه بله هنگام خطبه عقد بسته به نوع عروس خانم انواع مختلف دارد

عروس عادى : بله

عروس کمی لوس : بع... له
عروس با کلاس : اوکی
عروس خارج رفته : یس
عروس سنتی : آره
عروس خجالتی : اوهوم
عروس متکبر : فقط کله اش را تکان می دهد
عروس وحشت زده : ها
عروس بی حوصله : خوب
عروس دست پاچه : باشه ، باشه

چگونه به وسیله اورکات بچه با حال شویم

اولین قدم برای بچه باحال شدن شما این هست که رفیقتون که عضو اونجاست دعوت نامه براتون بفرسته. بعد که شما برای ثبت نام رفتین یه هو میبینین چند فرم به زبون خارجی هست ولی شما که اندازه بز هم زبون خارجی بلد نیستین. برای همین میرین سراغ لغت نامه های خارجی ولی متوجه میشین که بزم اندازه بز هم نمیفهمین. واقعا چقدر عجیبه این اورکات. جلّ الخالق. بالاخره تو فک و فامیل یه نفر رو پیدا میکنین که زبون خارجی بلده. بد هر قسمت رو باید خیلی خفن پر کنید که یعنی شما خیلی بچه باحالین. مثلاً شما هم مثل هر ننه قمر دیگه ای از خصوصیات شخصی شما باهوش هست برو تو آینه به اون قیافت نگاه کن. تو باهوشی؟ آخه قشنگ تو میای یه کلمه حرف بزنی نفس تنگی میگیری و آب دهنه تا زانوت داره کش میاد

یا مثلاً تو قسمت موسیقی مورد علاقت باید اسم های خواننده های اجق و جق که هیچکی نمی شناسه رو بنویسی.. خدایی نکرده ایرانی ننویسی ها... اگه آهنگای بچه باحالای الان رو میخوای هم باید

radiohead , anathema , tool , opeth , muse

رو بنویسی. آره منم میدونم یه دونه از آهنگاشم گوش نکردی ولی بنویس. هر کی هم ازت پرسید اینا چیه نوشتی بهش بگو " این گروهها واقعا در زمینه موسیقی غوغا کردند". بعد هر سوالی پرسید هی همین جمله رو تکرار کن دیگه بیخیال میشه

برای فیلم های مورد علاقت که فیلم پدر خوانده یک و دو و سه که رو شاخشه. بعد دو سه تا فیلم ایتالیایی هم بزنی تنگش. در ضمن من یه نکته مهمی رو گوش زد کنم که لزومی نداره تو فرم شما هر جای خالی که میبینین پر کنید. من مثلاً یه فردی رو دیدم که اینقدر اُس و مشنگ تشریف داشت که شماره تلفن خونه و موبایل باباش رو با آدرس خونه نوشته بود. دیگه جو نگیره

بعد می رسیم به عکس. شما باید برین آلبوم عکساتون رو زیر و رو کنید تا یه عکس قشنگ و خوشگل و اینا پیدا کنید. بعد از کلی جستجو می بینید که عمراً همچین عکسی وجود نداره. تو همه عکس ها به طرز عجیبی شما عین یه تیکه مدفوع افتادین.

چون شما اصولاً آدمی هستید که تو عکساً بد میفتین. خدایی نکرده شما زشت و انتر نیستی.. ابداً. برای همین باید بیخیال عکس های در دسترس باشین و ابتکار بزنین. نحوه ابتکار زدن این هست که کله رو با تیغ کچل کنید و از پشت از کله عکس بگیرین. این یعنی شما خیلی خفن و باحالین. یا نمیدونم فوتوشاپ رو بردارین عکستونو فدر بزنین.. دماغ و کوچیک کنید و از این کارا. اگه دیگه خیلی جواط و پرت باشین میتونین برای با مزه بازی عکس آدمای معروف رو بزارین مثلاً به جای عکستون عکس امینم ، دیوید بکام و ... رو بزارین و وای چقدر هم خندس. من الان یادش میفتیم از زور خنده نمیتونم درست تایپ کنم. یه جور دیگه عکس هم که بیشتر به درد خانوم های عزیز میخوره اینه که مثلاً عکسای بدون لباس و اینا از خودشون بگیرن. کسایی که این کارو میکنن یعنی اینکه واقعا روشن فکرن.. فقط محض احتیاط موقع عکس یه پاکت سرشون بکشن که تو ذوق بیننده نخوره. دقت کنید که هر چی شما لخت تر باشین روشن فکر ترین. مثلاً من همین چند وقت پیشا یه خانوم محترم و خیلی روشن فکر ایرانی رو دیدم. این خانوم اینقدر روشن فکر بود که فکر کنم صاحب مکتب هم بود. من خودم شخصا ارادت عجیبی نسبت به خانوم های روشن فکر دارم. به غیر از روش های بالا میتونید از اعضای مختلف بدن هم عکس بگیرین. مثلاً پاهاتونو آب و جا رو کنید و لاک بزنین و از کف پاتون عکس بگیرین و خوشحال باشین. یا اینکه اگه دوربین عکاسی یا چیزی از این قبیل دارین توی عکس به طرز فجیعی تابلو کنیدش. بعضی آدم های دلچک هم هستن که به جای عکس خودشون عکس جک و جونور و سگ و .. اینا هم میزارن. به علاوه اینا هم میتونید عکسی که تو کشور خارج گرفتین تو اورکات بزارین و زیرش هم پر رنگ بنویسین "من در کشور خارج" فقط هر کاری می کنید دیگه از جلوی عکستون میله زندان رد نکنین بعد بنویسین

wanted

.. باباخیلی ضایع و جواطه دیگه.. اه

دیگه بقیه کار خیلی آسونه. تو الان تقریباً یه نیمه بچه باحال هستی. قدم بعدی اینه که باید راه بیفتی توی اورکات عین گاو همه رو add کنی. روی کلمه گاو دوباره تاکید میکنم. اصلاً نگاه نکن طرف رو می شناسی یا نه. فقط هدف تو اینه که عدد کنار دوستان باید بالا بره.. همین. احتمالاً در این مسیر شما با مانع هایی هم مواجه میشین که مثلاً بعضی ها محل سگ هم به شما نمیزارن یا حتی ایگنور می کنن. ولی شما اصلاً دلسرد نشین و به خدا توکل کنید زیرا دل آرام گیرد به یاد خدا

برای اینکه مردم فکر نکنن شما آدم چلمنگی هستین و فکر کنن شما خیلی حالتونه و اینا باید تو گروه های مناسبی عضو بشین تو این گروه ها یه ذره چرخ بزنین بعد عکس هر آدم پیری رو دیدین که خیلی متفکر هست جوین بشین. چرا؟ چون احتمالاً سیاست مدار بوده یا آزادی خواه و کلی هم کلاس داره. هر اسمی هم دیدین که آخرش یسم داره که احتیاط واجب باید جوین بشین. هر کی هم ازتون پرسید که این کیه ؟ شما بگین " این افراد واقعا در زمینه سیاست غوغا کردند. " هر سوالی پرسیدند هی اینو تکرار کنید بعد اگه دیدین داره تابلو میشه بگین "این امر اجتناب پذیره برای همین من مضمئز شدم" این دیگه خیلی خفنه.. اینو بگی یارو کم میاره و پی میبره که تو واقعا کارت درسته. بعد در ضمن مرتب برای شما میل میزنند که

« اگر متولد سی ام اسفند هستین عضو گروه متولدین سی اسفند شوید»

« اگر پشم های پای شما قرمز هست عضو گروه پشم قرمزان شوید»

« اگر پدر شما اخلاق بدی دارد عضو گروه پدر سگان شوید»

« اگر شما به حسن علاقه دارید عضو گروه طرفداران حسن شوید»

« اگر رو بازوی چپ مادر شما جای گاز پسر همسایه هست عضو گروه مادر به خطاهان شوید»

این گونه میل ها واقعا میل های جالبی هست و آدم از دیدنشون خستگی روزانه از تنش بیرون میره

یادت باشه که باید تو فان همه باشی. چون وقتی فان همه هستی یارو تو رو دروایی قرار میگیره و اونم فان تو میشه. اینجوری حداقل فان هات زیاد میشه. واسه قلب و یخ و اون کله زردا هم نگران نباش. منم درد تو رو میدونم. میدونم که میری تو دستشویی و نگاه میکنی و میگی آخه من که اون اصلا کاری رو ندارم پس چه طوری می تونم از اون قلب های سکسی بگیرم. یا مثلا با مزه ترین تیکه من تو عمرم این بوده که به یه دختره تو خیابون گفتم "سامانتا.. پپسی میخوای یا فانتا؟" بعدشم یک ساعت و نیم خندیدم. اما نگران نباشین. برای شما برنامه ویژه ای در نظر گرفته ایم. بله برای این کار باید شما با رفیق های جوادتون جمع بشین و همه به هم هی یخ و قلب و از این چیزا بدین. بعد مال همتون زیاد میشه بعد هر کی شما رو میبینه میگه یا حضرت عباس(ع)... چقدر اینا بچه باحالن

به غیر از موارد بالا شما باید برین پیش دوستاتون و هی نظرای خوب خوب براشون بدین. که همون

Testimonials

هست.حتما در این مواقع یک عدد دسمال یزدی داشته باشید که باعث تسریع در باحال شدن شما می شود و تا آنجایی که میتوانید آن عضو مبارک را مالش دهید. من به علت ذیق وقت قبلا چند نمونه آماده کردم که توجه شما را به آن جذب میکنم « در مرداب تنگ و تاریک زندگی غرق بودم که دستی نورانی به طرفم اومد و منو نجات داد. اون دست کسی نبود به جز حسن.. حسن بهترین دوست منه. دوستدار همیشگی تو ثریا
« داشتم از خیابون رد می شدم که نزدیک بود ماشین بهم بزنه... ثریا بهترین دوست منه. ارادتمند تو حسن

بعضی از نظرات هم جنبه خنده و شوخی دارن که واقعا خیلی خنده داره. من اینا رو که میخوندم از زور خنده کبود شدم
« ببین!! اگه تو اینقدر خوشگلی!.. نکنه که مشکلی!!!؟ یو هاهاهها

به به تو چقدر باحالیا!!! بپا یه وقت نری تو باقالیا!!! هه هه هه هه

بله.. واقعا آدم لذت می بره

همه چیز در مورد پلیس

بیشترین صحبتی که پلیس می کند : حرکت کن

- بیشترین نظم و انضباط ترافیک : فقط جایی که پلیس دیده می شود

- احساس بعد از جریمه شدن : بد شانسی

- دوست داشتید پلیس بودید؟ نه خیلی سخته

- اگه پلیس بودید چه می کردید؟ با دقت و پشتکار درست کار می کردم

- سخت ترین کار پلیس: ایستادن در چهار راه های کثیف تهران

- بیشترین جریمه: مد روز - چراغ زرد - موبایل

- پرکارترین پلیس: پلیس تهران

- مجهزترین پلیس: پلیس آلمان

- شیک ترین پلیس: پلیس آمریکا

- پلیس بد داریم: بله تعداد انگشت شماری حرمت این لباس را نمی شناسند

- پلیس خوب داریم: زیاد

- امکانات پلیس خوب: واسه این شهر که بی فرهنگی در ترافیک رشد کرده خیلی کمه

- وقتی پلیس تو جاده پشت سر شماست: همه قوانین را رعایت می کنم

- وقتی پلیس پشت سر شما نیست: بعضی از قوانین را رعایت می کنم

- وقتی پلیس نباشه: افتضاح

من بهت شک دارم

به روش ارذلی یا جواتی

مرد: صد بار نگفتم وقتی من نیسم نرو بیرون! ها؟؟

زن: غلط کردم! گه خوردم! توروخدا زن

مرد: چرا تیلیفون همش اشغاله؟! با کی لاس میزنی عوضی؟
- زن: به خدا اگه این تلفن نباشه از تنهایی دق میکنم
مرد: به چپم که دق میکنی! خودت بمیری بپترة! خونتم نمیوفته گردن ما
زن: خدایییییییییییییی! منو بکش راحت کن
مرد: از صب تا شب جون میکنم که یه لقمه نون بیارم تو این خونه! همیشه یه شب نشاشی تو اعصاب ما!!؟؟ ها همیشه؟
زن: به خدا دیگه نمیتونم... دیگه بسه... میرم خونه بابام
مرد: ای شاشیدم تو صفحه اول شناسنامه بابات... هررررررررررررررررررر

به روش رشتی - ته غیرت

مرد: خانوم جان ببخشیدا! عذر میخواما! شما دیشب تا حالا کجا بودین؟
زن: خونه عفاف! مشکلیه؟
مرد: نه خانوم جان خیلیم خوبه! بالاخره شما هم استخدام دولت شدی
زن: ببینم کسی به من زنگ نزد!؟
مرد: عباس آقا چند بار زنگ زد! گفتم نیستی! کلی فوش داد بهت
زن: بابا جون یکم هم بکش یه کاری دستو پا کن واسه خودت
مرد: خانوم جان هر چی شما بگی! اصلا اگه شما بخوای شبا تو کوچه میخوابم
زن: لوس نکن خودتو حالا! پاشو اون?? کیلو کون رو تگون بده یه چایی ور دار بیار
مرد: چشب خانوم جان! میخوای دو تا بیارم اصن؟
زن: راستی ببین امشب ساعت؟ قرار دارم اون شورت گول گولیمو شستی؟
مرد: خانوم جان جسارته ها! فضولیه! با کی قرار دارین؟
زن: با عباس اقا! به تو ربطی داره؟
مرد: آها خانوم جان خیالم راحت شد! منو عباس آقا نداریم که
زن: ولی خودمونیمای دماغت خیلی ضایست
مرد: چی؟! چی؟! دماغ من؟! توهین میکنی؟! دماغ مسئله ناموسی نیست که بشه به
همین راحتی ازش گذشت! اصن خانوم جان من میرم خونه نم
زن: به سلامت! عباس از تو کمد بیا بیرون

به روش ترکی - نممه

مرد: فکر کردی من نمیدانم؟! فکر کردی من خرم؟! شعور دارم؟
- زن: ببین من هیچ گونه بیگناهم! کاری نکردم

مرد : آخه من بدون بی دلیل که بهت گیر نمیدم ! میدم ؟
زن : اونشو من نمیدونم ! فقط اینو بگم که من به تو وفادارم
مرد : الله اکبر ! خود درخت کرم میریزه ها ! خجالت بکش زن
زن : اگه باورت نمیشه خوب طلاقم بده
مرد : ببین کشیدن تو به دادگاه واسه من مثل کشیدن مو از ماسته
زن : من به این چیزاش هیچ کاری بیلمیرم
مرد : ای پوخ گوپوم سوزون آقزووا
زن : سیکتیر بابا

به روش سوسولی - ایش

مرد : چرا انقد دیر کردی ؟ دلم هزار را رفت ! آرایشگاه نبودى مگه ؟
زن : اوا این چه سوالیه ؟ خب معلومه آرایشگاه بودم ! مگه به من شک داری ؟
مرد : چه حرفا میزنی !! من به تو بیشتر از خودم اعتماد دارم
زن : آخه میدونی چی شد ؟ از آرایشگاه تا خونه پیاده اومدم که آرایشم خراب نشه
مرد : اوا خوب کردی ! انقد نگران شدم ! فکر کنم فشارم افتاده پایین
زن : آخ بمیرم الهی ! تو راه که میومدم یه چند تا از این عوضیای جلف لجن بهم تیکه انداختن منم جوابشونو ندادم
مرد : خوب کاری کردی ! از این آدمای خیلی زیاد شده ! فقط بدن جلف بازی در بیارن
زن : حالا تو خودتو خیلی ناراحت نکن بچت میوفته
مرد : اوا خیلی بدی تو

نامه مامان غضنفر به غضنفر

گضنفر جان سلام! ما اینجا حالمام خوب است. امیدوارم تو هم آنجا حالت خوب باشد. این نامه را من میگویم و جعفر خان کفاش برایت مینویسد. بهش گفتم که این غضنفر ما تا کلاس سوم بیشتر نرفته و نمیتواند تند تند بخواند، آروم آروم بنویس که پسرم نامه را راحت بخواند و عقب نماند

وقتی تو رفتی ما هم از آن خانه اسباب کشی کردیم. پدرت توی صفحه حوادث خوانده بود که بیشتر اتفاقا توی ۱۰ کیلومتری خانه ما اتفاق میافته. ما هم ۱۰ کیلومتر اینورتر اسباب کشی کردیم. اینجوری دیگر لازم نیست که پدرت هر روز بیخودی پول روزنامه بدهد. آدرس جدید هم نداریم. خواستی نامه بفرستی به همان آدرس قبلی بفرست. پدرت شماره پلاک خانه قبلی را آورده و اینجا نصب کرده که دوستان و فامیل اگه خواستن بیان اینجا به همون آدرس قبلی بیان

آب و هوای اینجا خیلی خوب نیست. همین هفته پیش دو بار بارون اومد. اولیش ۴ روز طول کشید، دومیش ۳ روز. ولی این هفته دومیش بیشتر از اولیش طول کشید

گزنفر جان، آن کت شلوار نارنجیه که خواسته بودی را مجبور شدم جدا جدا برایت پست کنم. آن دکمه فلزی ها پاکت را سنگین میکرد. ولی نگران نباش دکمه ها را جدا کردم و جداگانه توی کارتن مقوایی برایت فرستادم

پدرت هم که کارش را عوض کرده. میگه هر روز ۸۰۰، ۹۰۰ نفر آدم زیر دستش هستن. از کارش راضیه الحمدالله. هر روز صبح میره سر کار تو بهشت زهرا، چمنهای اونجا رو کوتاه میکنه و شب میاد خونه

بخشید معطل شدی. جعفر خان کفاش رفته بود دستشویی حالا برگشت

دیروز خواهرت فاطمی را بردم کلاس شنا. گفتن که فقط اجازه دارن مایو به تیکه بپوشن. این دختره هم که فقط به مایو بیشتر نداره، اون هم دوتیکه است. بهش گفتم ننه من که علقم به جایی قد نمیده. خودت تصمیم بگیر که کدوم تیکه رو نپوشی

اون یکی خواهرت هم امروز صبح فارغ شد. هنوز نمیدونم بچه اش دختره یا پسره. فهمیدم بهت خبر میدم که بدونی بالاخره به سلامتی عمو شدی یا دایی

راستی حسن آقا هم مرد! مرحوم پدرش وصیت کرده بود که بدنش را به آب دریا بندازن. حسن آقا هم طفلکی وقتی داشت زیر دریا برای مرحوم پدرش قبر میکند نفس کم آورد و مرد! شرمنده

همین دیگه .. خبر جدیدی نیست
قربانت .. مادرت

راستی: گزنفر جان خواستم برات یه خرده پول پست کنم، ولی وقتی یادم افتاد که دیگه خیلی دیر شده بود و این نامه را برایت پست کرده بودم

ضد حال یعنی چی؟

ضد حال یعنی وقتی یه قرار لطیف تو اینترنت داری وصل نشی

ضد حال یعنی وقتی منتظر فیلم مورد علاقت هستی برق بره

ضدحال یعنی بعد از کلی مصیبت که بابات برات موبایل ثبت نام کرده همه سیمکارتا بیاد جز مال تو

ضدحال یعنی روز تولدت دوست پسرت جلوی دوستات فقط یه شاخه گل بهت بده و تو هم جلو همه سوسک بشی

ضدحال یعنی دوست دخترتو بیرون با یه پسر دیگه ببینن

ضدحال یعنی یه جلسه سر کلاس نری فقط همون یه جلسه استاد حضور غیاب کنه

ضدحال یعنی با شکم گرسنه بری تو صف ژتون تموم کرده باشن

ضدحال یعنی یه هفته قبل از اینکه جشن تولد بگیری خاله مامانت فوت کنه

ضدحال یعنی قبض تلفن بیاد ۹۸۷۹۷۹۵۴۳۴۵۶۵۴۷۹۷۹۷۹۴۶۵۴۶۸۷ تومن...!! مثل قبض تلفن وموبایل امیر حجوانی

ضدحال یعنی بعد از کلی مخ زدن تو اینترنت همینکه بیای به نتیجه برسی اشتراکت تموم بشه

ضدحال یعنی با ۹,۷۵ افتادن

ضد حال یعنی یه مانتو خوشگل بخری همون روز اول گیر کنه به صندلی پاره بشه

ضدحال یعنی صبح ساعت ۷ بری سر کلاس استاد نیاد

ضدحال یعنی شرطی بیدل بزنی امتیازت بشه ۲۵

ضدحال یعنی بعد اینکه کلی افه زبان اوومدی نمره زبانت بشه ۱۰

ضدحال یعنی داداش کوچیکت ۲شاخه مودمو اشتباهن بزنه تو پریرز برق

ضد حال یعنی بری عروسی خانمها و اقایون جدا باشن

ضدحال یعنی تو اتاقت فیلم نگاه میکنی همینکه میرسه جای.....مامان یا بابا بیاد تو

ضدحال یعنی هیستوری رو پاک نکنی همه ایمیلاتو داداشه فضولت بخونه

ضدحال یعنی نفر ۱۱ کنکور شدن

ضدحال یعنی کارگردان شدن حنا مخملباف

ضدحال یعنی کاندید شدن رفسنجانی برای انتخابات مجلس

ضدحال یعنی خواننده شدن میناوند

ضدحال یعنی حسنی امام جمعه ارومیه

ضدحال یعنی پژو آر-دی

ضدحال یعنی فیلم ژاپنی

ضدحال یعنی عشق یه طرفه

ضدحال یعنی گل خوردن دقیقه ۹۲ مثل گل اس اس به پس پس

ضدحال یعنی صبح روزی که با دوستان میخوای بری کوه بارون بیاد

ضدحال یعنی از سرویس دانشگاه جا موندن

ضدحال یعنی با ماشین بابا جریمه شدن

ضدحال یعنی سلام کنی جوابتو ندن

ضدحال یعنی عینکت سر جلسه امتحان بیفته زمین بشکنه

ضد حال یعنی سر جلسه امتحان خودکارت تموم بشه

ضدحال یعنی با دوست دخترت بری کافی شاپ دخترخالهتو ببینی

ضدحال یعنی تاکسی سوار شی وسط راه بنزین تموم کنه

ضدحال یعنی دفترچه تلفنتو گم کنی

ضد حال یعنی اونیکه خیلی دوستش داری رو نتونی ببینی

من که می دونم منظورش چی بود

شنبه:همون لحظه که وارد دانشکده شدم متوجه نگاه سنگینش شدم. هرکجا می رفتم اونو می دیدم. یکبار که از جلوی هم دراومدیم نزدیک بود به هم بخوریم صداشو نازک کردو گفت: ببخشید

من که میدونم منظورش چی بود. تازه ساعت ۹/۵ هم که داشتم بوردرو میخوندم اومد پشت سرم شروع به خوندن بوردر کرد. آره دقیقا می دونم منظورش چیه. اون میخواد زن من بشه

بچه ها میگفتن اسمش مریمه. از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون تصمیم گرفتم باهاش ازدواج کنم

یکشنبه:امروز ساعت ۹ به دانشکده رفتم. موقع رفتن تو سرویس یه خانومی پشت سرم نشسته بود و با رفیقش می گفتن ومی خندیدن. تازه به من گفت ببخشید آقا میشه شیشه پنجرتونو ببندین. من که میدونم منظورش چی بود. اسمش رو میدونستم اسمش نرگسه

مثل روز معلوم بود که با این خنده هاش میخواد دل منو نرم کنه که بگیرمش. راستیتش منم از اون بدم نمیاد. از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون تصمیم گرفتم با نرگس هم ازدواج کنم

دوشنبه:امروز به محض اینکه وارد دانشکده شدم سر کلاس رفتم. بعد از کلاس مینا یکی از همکلاسیهام جزوه منو ازم خواست. من که میدونم منظورش چی بود. حتما مینا هم علاقه داره با من ازدواج کنه. راستیتش منم ازش بدم نمی آد. از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون تصمیم گرفتم با مینا هم ازدواج کنم

سه شنبه:امروز اصلا روز خوبی نبود. نه از مریم خبری بود نه از نرگس نه از مینا. فقط یکی ازم پرسید آقا ببخشید امور دانشجویی کجاست؟ من که میدونستم منظورش چی بود. ولی تصمیم نگرفتم باهاش ازدواج کنم چون کیفش آبی بود احتمالا استقلالیه

وقتی جریان رو به دوستم گفتم به من گفت: ای بابا! بدبخت منظوری نداشته. ولی من میدونم رفیقم به ارتباط بالای من با دخترا حسودیش میشه حالا به کوری چشم دوستم هم که شده هجور شده با این یکی هم ازدواج میکنم

چهارشنبه: امروز وقتی داشتم وارد سلف می شدم یک مرتبه متوجه شدم که از دانشگاه آزاد ساوره به دانشگاه ما اردو اومدند. یکی از دخترای اردو از من پرسید ببخشید آقا! دانشکده پرستاری کجاست؟ من که می دونستم منظورش چیه. اما تو کار درستی خودم موندم که چطور این دختر ساوجی هم منو شناخته و به من علاقه پیدا کرده. حیف اسمش رو نفهمیدم. راستیتش از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون تصمیم گرفتم هرطور شده پیداش کنم و باهاش ازدواج کنم. طفلکی گناه داره از عشق من پیر میشه

پنج شنبه: یکی از دوستای هم دانشکده ایم به نام احمد منو به تریا دعوت کرد. من که میدونستم منظورش از این نوشابه خریدن چیه. میخواد که من بی خیال مینا بشم. راستیتش از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون عمرا قبول کنم

جمعه: امروز صبح در خواب شیرینی بودم که داشتم خواب عروسی بزرگ خودم رو می دیدم. اجب شکوه و عظمتی بود داشتم انگشتم رو توی کاسه عسل فرو میکردم که... مادرم یکهو از خواب بیدارم کرد و گفت که برم چند تا نون بگیرم. وقتی تو صف نانوایی بودم دختر خانومی از من پرسید ببخشید آقا صف پنج تایی ها کدومه؟

من که میدونم منظورش چی بود اما عمرا اگه باهاش ازدواج کنم

راستش از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون من از دختری که به نانوایی بیاد زیاد خوشم نمی آد

شنبه: امروز صبح زود از خواب بیدار شدم صبحانه را خوردم واومدم که راه بیفتم که مادرم گفت: نمی خواد بری دانشگاه. امروز نوار مغزت آماده است برو از بیمارستان بگیر. راستیتش از خدا پنهون نیست از شما چه پنهون مردم میگن من مشکل روانی دارم

وقتی به بیمارستان رسیدم از خانوم مسئول آزمایشگاه جواب نوار مغزم رو خواستم. به من گفت آقا لطفا چند دقیقه صبر کنید. من که میدونستم منظورش چی بود

آیا میدانید؟

میدانید چرا ناپلئون همیشه از کمر بند قرمز استفاده میکرده و این که حکمت کمر بند ناپلئون چیست ، این سوال برای خیلیها پیش آمده و جواب آن فقط یک جمله است : از کمر بند قرمز استفاده میکرده تا از افتادن شلوارش جلوگیری کند

چرا روی آدرس اینترنت به جای یک دبلیو، سه تا دبلیو می گذارند؟ چون کار از محکم کاری عیب نمی کنه

آخرین دندانی که در دهان دیده می شود چه نام دارد؟ دندان مصنوعی

چطور می‌شود چهارنفر زیر یک چتر به‌ایستند و خیس نشوند؟ وقتی هوا آفتابی باشد این کار را انجام دهند

اگر سر پرگار گیج برود چه می‌کشد؟ بیضی

چرا لک‌لک موقع خواب یک پایش را بالا می‌گیرد؟ چون اگر هر دو را بگیرد، می‌افتد

چرا دود از دودکش بالا می‌رود؟ چون ظاهراً چاره دیگری ندارد

شبهات نون سوخته با آدم غرق شده و زنی که حامله شده چیه؟ هر سه تاشونو دیر کشیدن بیرون

شجاع‌ترین مرد جهان کیست؟ امام جمعه قزوین

فرق باطری با مرد چیست؟ باطری اقلاً یک قطب مثبت داره ولی مرد هیچ چیز مثبتی نداره

اختراعی که برای جبران اشتباهات بشر درست شده چیست؟ طلاق

چه طوری زیر دریایی بعضیها رو غرق می‌کنن؟ یه غواص میره در می‌زنه

ناف یعنی چه؟ ناف نمره صفری است که طبیعت به شکم بی‌هنر داده است

خط وسط قرص برای چیه؟ برای اینکه اگه با آب نرفت پایین با پیچ‌گوشتی بره

اگه یه نقطه آبی روی دیوار دیدید که حرکت می‌کند چیست؟ مورچه‌ای است که شلوارلی پوشیده

بعضیها را چگونه برای همیشه می‌شود سر کار گذاشت؟ در دو روی یک کاغذ می‌نویسم: «لطفاً بچرخانید

چرا بعضیها همیشه ۱۸ تایی به سینما می‌روند؟ برای اینکه برای زیر ۱۸ ممنوع بود

چرا بعضیها با دو دستشان دست می‌دهند؟ چون فرق دست راست و چپشونو بلد نیستند

چرا فیل از «سوراخ سوزن» رد نمی‌شه؟ برای اینکه ته دمش «گره» داره

جذابیت های منحصر به فرد تهران

در هفته گذشته اعلام شد که تهران یکی از ده شهر نامطلوب جهان برای سکونت شناخته شد. اما تهران جذابیت های منحصر بفردی هم دارد که در هیچ جای دنیا نظیر ندارد

تهران تنها شهری است که در آن می توانید وسط خیابانهای آن نماز بخوانید، وسط پارک شام بخورید، در رستوران به دیدن مانکن های لباس های مدل جدید بروید، در تاکسی نظرات سیاسی تان را بگویید، در کوه برقصید، اما برای ملاقات با نامزدتان باید به یک خانه خلوت بروید

تهران تنها شهری است که در آن دو نفر روی دوچرخه می نشینند، چهار نفر روی موتورسیکلت می نشینند، شش نفر توی ماشین می نشینند، ۲۵ نفر توی مینی بوس می نشینند و ۶۰ نفر سوار اتوبوس می شوند

تهران تنها شهری است در دنیا که پیاده ها حتما از وسط خیابان رد می شوند، اتومبیل ها حتما روی خط عابر پیاده توقف می کنند و موتورسیکلت ها حتما از پیاده رو عبور می کنند

تهران تنها شهر دنیاست که در آن همیشه همه چراغ ها قرمز است، اما هر کس دوست داشت از آن عبور می کند

در تهران از همه جای ماشین ها صدا در می آید، جز از ضبط صوت آنها

در تهران هیچ جای زنها معلوم نیست، با این وجود مردها به همه آن جاهایی که دیده نمی شود هم نگاه می کنند

همه در خیابان ها و پارک ها با صدای بلند با هم حرف می زنند، جز سخنرانان که حق حرف زدن ندارند

تهران تنها شهری است در دنیا که همه صحنه های فیلمهای بزن بزن را در خیابان های شهر می توانید ببینید، اما تماشای این فیلمها در سینما ممنوع است

مردم وقتی سوار تاکسی می شوند طرفدار براندازی هستند، وقتی به مهمانی می روند اصلاح طلب می شوند و وقتی راه پیمایی می کنند محافظه کارند و وقتی سوار موتورسیکلت می شوند راست افراطی می شوند

رانندگی در تهران مثل سیاست ایران است، هرکسی هر کاری دلش بخواهد می کند، اما همه چیز به کندی پیش می رود

ماشین ها در کوچه های تنگ با سرعت ۷۰ کیلومتر حرکت می کنند، در خیابانها با سرعت ۲۰ کیلومتر حرکت می کنند و در بزرگراهها پارک می کنند تا راه باز شود

و تهران تنها شهری است در دنیا که در شمال شهرمردم در سال ۲۰۰۸ میلادی زندگی می کنند و در جنوب شهر در سال ۷۰ هجری قمری

چند درس اخلاقی

درس اول : یه روز مسوول فروش ، منشی دفتر ، و مدیر شرکت برای ناهار به سمت سلف قدم می زدند... یهو یه چراغ جادو روی زمین پیدا می کنن و روی اون رو مالش میدن و جن چراغ ظاهر میشه... جن میگه: من برای هر کدوم از شما یک آرزو برآورده می کنم... منشی می پره جلو و میگه «اول من ، اول من!... من می خوام که توی باهاماس باشم ، سوار یه قایق بادبانی شیک باشم و هیچ نگرانی و غمی از دنیا نداشته باشم»... پوووف منشی ناپدید میشه... بعد مسوول فروش می پره جلو و میگه: «حالا من ، حالا من!... من می خوام توی هاوایی کنار ساحل لم بدم ، یه ماساژور شخصی و یه منبع بی انتهای آبجو داشته باشم و تمام عمرم حال کنم»... پوووف! مسوول فروش هم ناپدید میشه... بعد جن به مدیر میگه: حالا نوبت توئه... مدیر میگه: «من می خوام که اون دو تا هر دوشون بعد از ناهار توی شرکت باشن

نتیجه اخلاقی اینکه همیشه اجازه بده که رئیس اول صحبت کنه

درس دوم: یه کلاغ روی یه درخت نشسته بود و تمام روز بیکار بود و هیچ کاری نمی کرد... یه خرگوش از کلاغ پرسید: منم می تونم مثل تو تمام روز بیکار بشینم و هیچ کاری نکنم؟ کلاغ جواب داد: البته که می تونی!... خرگوش روی زمین کنار درخت نشست و مشغول استراحت شد... یهو روباه پرید خرگوش رو گرفت و خورد

نتیجه اخلاقی: برای اینکه بیکار بشینی و هیچ کاری نکنی ، باید اون بالا بالاها نشسته باشی

درس سوم: یه روز یه کشیش به یه راهبه پیشنهاد می کنه که با ماشین برسوندش به مقصدش... راهبه سوار میشه و راه میفتن... چند دقیقه بعد راهبه پاهاش رو روی هم میندازه و کشیش زیر چشمی یه نگاهی به پای راهبه میندازه... راهبه میگه: پدر روحانی ، روایت مقدس ۱۲۹ رو به خاطر بیار... کشیش قرمز میشه و به جاده خیره میشه... چند دقیقه بعد بازم شیطان وارد عمل میشه و کشیش موقع عوض کردن دنده ، بازوش رو با پای راهبه تماس میده... راهبه باز میگه: پدر روحانی! روایت مقدس ۱۲۹ رو به خاطر بیار!... کشیش زیر لب یه فحش میده و بیخیال میشه و راهبه رو به مقصدش می رسونه... بعد از اینکه کشیش به کلیسا بر می گرده سریع میدوه و از توی کتاب روایت مقدس ۱۲۹ رو پیدا می کنه و می بینه که نوشته: «به پیش برو و عمل خود را پیگیری کن... کار خود را ادامه بده و بدان که به جلال و شادمانی که می خواهی می رسی

نتیجه اخلاقی اینکه اگه توی شغلت از اطلاعات شغلی خودت کاملاً آگاه نباشی، فرصتهای بزرگی رو از دست میدی

درس چهارم: بلافاصله بعد از اینکه زن پیتر از زیر دوش حمام بیرون اومد پیتر وارد حمام شد... همون موقع زنگ در خونه به صدا در اومد... زن پیتر یه حوله دور خودش پیچید و رفت تا در رو باز کنه... همسایه شون -رابرت- پشت در ایستاده بود... تا رابرت زن پیتر رو دید گفت: همین الان ۱۰۰۰ دلار بهت میدم اگه اون حوله رو بندازی زمین!... بعد از چند لحظه تفکر ، زن پیتر حوله رو میندازه و رابرت چند ثانیه تماشا می کنه و ۱۰۰۰ دلار به زن پیتر میده و میره... زن دوباره حوله رو دور خودش پیچید و به حمام برگشت... پیتر پرسید: کی بود زنگ زد؟ زن جواب داد: رابرت همسایه مون بود... پیتر گفت: خوبه... چیزی در مورد ۱۰۰۰ دلاری که به من بدهکار بود گفت؟

نتیجه اخلاقی: اگه شما اطلاعات حساس مشترک با کسی دارید که به اعتبار و آبرو مربوط میشه ، همیشه باید در وضعیتی باشید که بتونید از اتفاقات قابل اجتناب جلوگیری کنید

درس پنجم: من خیلی خوشحال بودم... من و نامزدم قرار ازدواجمون رو گذاشته بودیم... والدینم خیلی کمکم کردند... دوستانم خیلی تشویقم کردند و نامزدم هم دختر فوق العاده ای بود... فقط یه چیز من رو یه کم نگران می کرد و اون هم خواهر نامزدم بود... اون دختر باحال ، زیبا و جذابی بود که گاهی اوقات بی پروا با من شوخی های ناجوری می کرد و باعث می شد که من احساس راحتی نداشته باشم... یه روز خواهر نامزدم با من تماس گرفت و از من خواست که برم خونه شون برای انتخاب مدعوین عروسی... سوار ماشینم شدم و وقتی رفتم اونجا اون تنها بود و بلافاصله رک و راست به من گفت: اگه همین الان ۵۰۰ دلار به من بدی بعدش حاضریم با تو! من شوکه شده بودم و نمی تونستم حرف بزنم... اون گفت: من میرم توی اتاق خواب و اگه تو مایل به این کار هستی بیا پیشم... وقتی که داشت از پله ها بالا می رفت من بهش خیره شده بودم و بعد از رفتنش چند دقیقه ایستادم و بعد به طرف در ساختمون برگشتم و از خونه خارج شدم... یهو با چهره نامزدم و چشمهای اشک آلود پدر نامزدم مواجه شدم پدر نامزدم من رو در آغوش گرفت و گفت: تو از امتحان ما موفق بیرون اومدی... ما خیلی خوشحالیم که چنین دامادی داریم... ما هیچکس بهتر از تو نمی تونستیم برای دخترمون پیدا کنیم... به خانواده ما خوش اومدی!

نتیجه اخلاقی: همیشه کیف پولتون رو توی داشبورد ماشینتون بذارید

ماجراهای غضنفر

خبرنگار از غضنفر می پرسه نظر شما درباره اینکه این کوچه اسفالت نیست چیه؟؟ غضنفر میگه: به نام خدا و با عرض سلام خدمت دست اندرکاران صدا و سیما و با عرض سلام ویژه خدمت مقام معظم رهبری و خانواده معظم شهدا و جانبازان و ایثارگران، من بچه این محل نیستم

به غضنفر میگن در و ببند هوای بیرون سرده..میگه: مثلا اگه من در و ببندم هوای بیرون گرم میشه؟؟

جوان ثروتمندی نزد یک روحانی رفت و از او اندرزی برای زندگی نیک خواست. روحانی او را به کنار پنجره برد و پرسید: " چه

می بینی "؟ جوان گفت: " آدم هایی که می آیند و می روند و گدای کوری که در خیابان صدقه می گیرد. " بعد روحانی آینه بزرگی به او نشان داد و باز پرسید: - "در آینه نگاه کن و بعد بگو چه می بینی." جوان گفت: "خودم را می بینم."!! روحانی گفت: " دیگر دیگران را نمی بینی! آینه و پنجره هر دو از یک ماده اولیه ساخته شده اند، شیشه. اما در آینه، لایه نازکی از نقره در پشت شیشه قرار دارد

آیا میدانستید؟؟؟؟؟؟

دیشب من در بند کور دلان عشق ستیز بودم به گناه عاشق بودن چون عشقم را در پستوی خانه نهان نکردم چون راز دلم در چشمانم پیدا بود مرا به گناه نشستن نزد زیبارویی دستبند زدن گفتند که چرا عاشقی؟ گفتند که شعله ای در دلت داری گفتند که آتش گناه است و تو آتشی در دل داری دهانت را می بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم دلت را می پویند مبادا شعله ای در آن نهان باشد روزگار غریبست غریبه

اینا رو هم بخونید بد نیست

آیا میدانستی :

آیا میدانستی که رودی در کامبوج شش ماه سال از شمال به جنوب و شش ماه دیگر سال از جنوب به شمال جریان دارد
آیا میدانستی که طول قد هر انسان سالم برابر هشت و جب دست خود اوست
آیا میدانستی که سریع ترین عضله بدن انسان زبان است
آیا میدانستی که شبکه چشم ۱۳۵ میلیون سلول احساس دارد که مسوولیت گرفتن تصاویر و تشخیص رنگها را بر عهده دارد
آیا میدانستی که بدن انسان پنجاه هزار کیلومتر رشته عصبی دارد
آیا میدانستی که در برج ایفل دو میلیون و نیم پیچ به کار رفته است
آیا میدانستی طول رگهای بدن انسان پانصد و شصت هزار کیلومتر است
آیا میدانستی که هشت پا با وجود داشتن بدنی بزرگ میتواند از سوراخی به قطر پنج سانتیمتر عبور کند
آیا میدانستی که تنها موجودی که میتواند به پشت بخوابد انسان است

من زن میخوام با این مشخصات

آنجا که امر ازدواج یکی از مهمترین اصول اجتماعی، همچنین تشکیل خانواده یکی از مهمترین و

بنیادین ترین ساختارهای اجتماعی میباشد .
و همانطور که میدانید حضور یک پسر مجرد (عذب؟ یا عذب؟) در میان جمعی برای آن جمع موجبات
معصیت را فراهم میدارد ، لذا اینجانب کاظم که همیشه حسن نیت و صداقتم را
در خدمت به اهالی محترم گروپ ثابت کرده ام از همین تریبون رسمی اعلام میکنم که

من اصلا قصد ازدواج ندارم

منتها دیگه خیلی اصرار میکنید چی بگم ؟ رشد قارچی آمار طلاق و رشد منفی ازدواج در جامعه
ما ، همچنین عدم تناسب تعداد دختران نسبت به پسران (یعنی به ازای هر پسر پنج دختر) بنده از
جان گذشتگی میکنم ، تن به ازدواج میدهم !

در همین راستا ، از تمامی علاقه مندان به وصلت و واجدین شرایط دعوت به عمل می آید
مشخصات خود را تا پایان وقت اداری امروز چهارشنبه مورخ نوزدهم : اردیبهشت سال جاری به همین ایمیل ارسال
نمایند تا ۳۰ سال دیگه که من پول دار شدم عقد بگیریم.

مهم: محدودیت سنی: فقط ۱۹ تا ۲۲ سال (برای حفظ جمع محوری عزیزانی که سنشون بالاتر
هستش میتونن به عنوان خواهر در معیت و پا در رکاب ما باشن:فرنگیا میگن فمیل فرند)

حداقل مشخصات

الف) مشخصات ظاهری

- قد ۱۶۵-۱۷۰

- وزن ۵۰-۶۰ بیشتر نباشه ها!!! امیر حجوانی کوپول که نمیخوام! زن میخوایم

- اندام برزیلی

- چهره متناسب و دوست داشتنی

الف) مشخصات ظاهری

- قد ۱۶۵-۱۷۰

- وزن ۵۰-۶۰ بیشتر نباشه هاللا امیر حجویی کوپول که نمیخوام! زن میخوایم

- اندام برزیلی

- چهره متناسب و دوست داشتنی

- تیپ تینیجر (آقا خودمم نمیدونم چی میشه ... فک کنم میشه نازک و خردسال حالا مد شده مام از همونا میخوایم)

- لباس مارک پوش حتما

- تمایل به عطر های زنانه (خوشم نمیاد مردونه بزنه)

- حتما دامن پوش باشه اونم بلند (آخه شلوار برا مرده ، دامن برا زن خوشت میاد مردا رژ لب بزنن ؟)

- رنگ پوست یا برنزه یا سفید، وسط نداره بگی من سبزه ام ! نه التماس نکن! سبزه هم با برنزه فرق داره منو اینجا سیاه نکن از پشت کوه اومده باشیم از پشت سلسله جبال آلپ اومدیم ... من از تو بهتر مارک لوازم آرایشو بلدم ... برو خودتو سیاه کن

- رنگ چشم ترجیحا رنگین (آبی باشه بهتره ... شنیدی میگن ... میگن اسمش ثریاست .. چشاش هم رنگ دریاست)

- ایدا ، تاکید میکنم ایدا عینکی نباشه ! (آقا لنزم همون عینکه دیگه منتهای- این روشه- اون توشه-)

- دماغ عملی نباشه از ۳۵ به اون ور یه مقاله خوندم افت میکنه ، گوشتی میشه !

- مادرش نباید چاق باشه (این خیلی مربوط میشه چون این دسته گل به همسایه نکشیده که ... علم جنتیک ثابت کرده به مادرش میکشه ... پس اگه مادرش پا به سن گذاشته چاق شده ، یعنی اینم پا به سن بگذاره چاق میشه ... منم یه مردم پس فردا این چاق میشه من منحرف میشم !- جامعه ما هم که پر شده از گرگ های انسان نما ... شوهر داری به خدا ساخته)

- استخون درشت حتما (پس فردا پسر مونم میکشه به این دیگه)

- مو حتما بلند ، اکیدا عرض میکنم بلند (زن باید موش بلند باشه ، یعنی چی جدیدا مد شده
مردا زن شدن موهاشونو میندازن گل شونشون عقب پیش پیشی میندن ، زنا کوتاه میکنن آدم
میترسه خونه راهشون بده ... فکر میکنی سرباز فراری)

- رقص عالی (جینگیل جوات نباشه ، شب به شب قراره با ما برقصه ... منم خوش رقصم رقصم
افول میکنه)

- حتمن رنگ روشن بپوشه - صبح تا شب عزادار نباشه همش سیاه

- ابروهاش پر باشه که بعد از یه مدت بتونه اینو مدلشو عوض کن حوصلمون سر نره

- رویش موهاش کم باشه (من پول ندارم هر روز بدم آرایشگاه)

- صدش نرم باشه ، چیطوری بگم ... ناز داشته باشه ... خشانته نداشته باشه ... بابا آدم میخواد
تلفنی حرف بزنه سکتته نکنه ! زبانم بلد نبود حتما لحجه؟ لهجه؟ اش رو داشته باشه

- پیشونیش بلند باشه پاهاش (انگشتای پاش) قشنگ باشه که پس فردا تابستون صندل پوشید
آدم یاد پاهای اون یارو تو چی بود اسمش ؟ (این تو ارباب حلقه ها بود ... اسمش یادم رفته) نیافته

(ب) مشخصات مالی

- تک دختر باشه (حالا داشتیم خواهر داشته باشه برادر نداشته باشه پس فردا میراث خور بشه)

- ترجیحا پدرش بالا ۶۵ باشه - یا سیگاری باشه یا سابقه سکتته قلبی مغزی یا هم سرطان داشته
باشه

- حتما متکمن باشه باباش

- باباش یا ماکسیما داشته باشه یا پرادو یا رونیز سوناتا هم بود ایب نداره ... دیگه هیچی هیچی یه زانتیایی مزدایی چیزی
داشته باشه پس فردا ماشین عروس آبرو ریزی نشه

- موبایل ۰۹۱۲ (خوب آنتن بده) گوشی حتما نوکیا

- خودش حتما شاغل باشه (بابا این حرفای سنتی رو کنار بزارید ... تو هزاره سوم زن و مرد باید دوشادوش هم کار کنن)

- مهریه یک سکه بهار آزادی به نیت خودش

- جهیزیه درست حسابی بیاره شامل :

- مبل نشیمن

- مبل پذیرایی

- مبل نهار خوری

- مبل آشپزخونه (جنسش جوهر باشه - نره از مفت آباد دو تا تیر تخته بیاره بزاره وسط - دیپورت میکنم با خودش همشو خونه باباش من شوخی ندارم ها)

- سرویس آشپزخونه اش قابله و همه تیفال

- سرویس چاقو و قاشق چنگال زورینگر

- یخچال حتمن ساید بای ساید ازینا که یخ تیلینگ تیلینگ تف میکنن بیرون رنگشم استیل باشه سفید خز شد رف پی کارش

- سورخکن

- تستر

- ساندویچ میکر

- و وسائل برقی آشپزخونه هم یا مولینکس یا سامسونگ یا دوو ... (برنداری چرخ گوشت و آبمیوه گیری پارس خزر بیاری)

- همینطور جارو برقی و ...

- لوازم صوتی و تصویری کامل

- سینما خانوادگی با این تلوزیونای فلت سامسونگ یا سونی که مثل هیچکدام دیگر نیست

- لباسشویی کنوود

- اجاق گاز اگرم خارجی نمیاره یا پاديسان یا سینجر (اطلاعات تکمیلی بعدا به اطلاع میرسونیم)

- عروسی هم نمیگیریم ، من به خاطر عشق میگم ! الان دیگه این تشریفات و تجملات که مایه بقای زندگی نیست میریم یه سفر با هم مشهد بر میگردیم میریم سر خونه زندگیمون مثل دوتا گنجیشک عاشق کیش و دوبی و ترکیه و آنتالیا ... اینا آخه خوب نیست مشهد تبرکه ، نیت مقدسه من به خاطر این میگم

(ج): مشخصات تحصیلی

- حتما یا کنکوری باشه یا دانشجو

- دانشجویهای محترم دانشگاه آزاد در صورتی که تعهد کتبی از خانوادشون داشته باشن که شهریه دانشگاهشون تا قرون آخر پای اوناس میتونن ثبت نام کنن

- دانشجویهای عزیز دانشگاه سراسری هم باید تعهد داشته باشن که مخارج جانبی پرداخت میشه (آقا زن میگیرم صلواتی بورس تحصیلی نمیدیم که)

- ترجیحا دانشجوی کامپیوتر یا رشته های مشابه فنی که پولساز باشه ... میخوام چیکار بره دامپروری(دامپیوتر) بخونه از پس فردا بیاد ور دلم بشینه !

چهار نفر به قید قرعه به عنوان همسر ثابت و دیگر شرکت کنندگان فله ای صیغه

شیوه های جالب رایج زیبایی درهفت کشور جهان

از دیرباز زنان ایرانی به کمک یک نخ کتان نازک که بین گردن و دو دست قرار می داده اند، موهای زایدشان را برمی داشتند. این، همان کاری است که با موم گرم و سرد هم می توان انجام داد؛ با این تفاوت که نخ سبب کش آمدن پوست نمی شود و وسیله ای

مناسب برای برداشتن موهای نواحی حساس، به ویژه صورت و ابرو است. درد بند کمتر از درد موچین است و سریع تر نیز به اتمام می‌رسد. امروزه استفاده از این روش در میان زنان بسیاری از کشورهای جهان، از جمله اسپانیا و کانادا، مرسوم است اما واقعیت این است که بند انداختن یکی از شیوه‌های مرسوم اپیلاسیون در خاورمیانه و جنوب شرقی آسیاست که منشا آن ایران بوده است.

هند

در نواحی جنوبی آسیا استفاده از آرد نخود برای پاک‌سازی و لایه‌برداری پوست و مقابله با آکنه امری رایج بوده و هست. زنان این کشورها آرد نخود را با آب یا چای مخلوط کرده و به شکل خمیر در می‌آوردند و بعد، روی صورت می‌مالیده‌اند؛ تا جایی که پوست کاملاً پاک شود و در نهایت نیز پوست را می‌شسته‌اند. بعد از انجام این کار، پوست کاملاً نرم و تمیز می‌شود. این روش امروزه در هند رواج دارد. در این کشور، مردم از همین خمیر و در کنار آن از آب لیموترش نیز برای سفید کردن آرنج و زانوهای خود استفاده می‌کنند.

ژاپن

از جمله شیوه‌های زیبایی که زنان ژاپنی به آن علاقه بسیاری دارند، حمام کردن با گیاهان و عرقیات معطر است. ژاپنی‌ها معتقدند حمام کردن نوعی مدیتیشن است که نه تنها جسم، بلکه روح و روان را هم پاک می‌کند. به همین دلیل، اکثر ژاپنی‌ها هر شب قبل از خوابیدن دوش می‌گیرند. آنها ابتدا بدن خود را به کمک یک برس دسته‌بلند ماساژ می‌دهند و بعد، با آب ولرم، خود را شست‌وشو می‌دهند. سپس وان را با آب داغ پر کرده و در آن گل و برگ‌های معطر می‌ریزند و برای آنکه بدنشان خوشبو و پوستشان پاک شود، مدتی در آن می‌خوابند.

روسیه

بیشتر زنان روسیه پوست شاداب و جوانی دارند. این در حالی است که زنان سنتی این کشور علاقه‌ای به استفاده از وسایل آرایشی نداشته‌اند و معتقد بوده‌اند که دلیل زیبایی توارثی پوستشان، نوشیدن روزانه کفیر است. کفیر، نوعی نوشیدنی پرکالری و غنی از باکتری‌های پروبیوتیک کلسیم، پروتئین، ویتامین‌ها، به ویژه ویتامین B و ریزمغذی‌هاست. بررسی‌های فراوان نیز نشان داده است که مصرف کفیر سبب هضم بهتر مواد غذایی می‌شود و همین موضوع بر طراوت و زیبایی پوست اثر می‌گذارد.

آلمان

آلمانی‌ها توجه زیادی به بهداشت پا دارند. برخلاف کانادایی‌ها که به زیبایی پاهایشان اهمیتی نمی‌دهند، آلمانی‌ها توجه بسیاری به این موضوع دارند و به طور سنتی، سعی می‌کنند هر شب، ۲۰ دقیقه پاهایشان را در حمامی از آب ولرم و نمک و روغن‌های گیاهی شست‌وشو دهند و بعد، پاهایشان را با سنگ پا ماساژ داده و از مرطوب‌کننده استفاده کنند.

نیجریه‌ای‌ها از نوعی درخت که در ۲۰ کشور آفریقایی، از سنگال تا سودان، رشد می‌کند و ساحل نام دارد، روغنی می‌گیرند به نام کارتید که از آن هم به‌عنوان یک ماده غذایی و هم به عنوان یک کرِم مرطوب‌کننده پوست استفاده می‌کنند. طبق گفته اطباء سنتی آفریقا، این شیره می‌تواند انواع ناراحتی‌های پوستی از جمله اگزما و آکنه را برطرف کرده و برای سرماخوردگی نیز مفید باشد.

مردم نیجریه، میوه درخت ساحل را جمع می‌کنند و بعد از خشک شدن، آن را می‌جوشانند. بعد، روغنی را که روی سطح آب می‌آید، جمع می‌کنند؛ با این اعتقاد که این روغن غنی از مواد طبیعی ضدحشره است و خواص ضدالتهابی و ضد میکروبی دارد. آنها در مواقع سرماخوردگی و کیپ شدن بینی، این روغن را به اطراف بینی خود می‌مالند و در صورت داشتن گلودرد نیز آن را می‌خورند و برای زیباتر شدن و مرطوب نگه داشتن پوستشان نیز آن را روی بدن می‌مالند.

برزیل

برزیلی‌ها مدت‌هاست از گیاه آواکا به عنوان یک ماده غذایی با مصارف زیبایی استفاده کرده و از آن ماسک صورت، شامپو و مرطوب‌کننده تهیه می‌کنند. این گیاه از ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در آمریکای لاتین کشت می‌شده و مملو از چربی‌های غیراشباع و ۲۰ نوع ریزمغذی متفاوت شامل ویتامین‌های A، C، B6، E، روی، آهن و پتاسیم است. مصرف چربی آواکا سبب کاهش کلسترول خون و التهاب‌ها و محرک بازسازی سلولی است. برزیلی‌ها میوه این گیاه را با شیر و شکر مخلوط می‌کنند و روی پوستشان می‌مالند و معتقدند نوشیدن این مایع سبب روشن شدن پوستشان می‌شود.

روش های مختلف لاغری در کشورهای مختلف جهان

همه آنهایی که اضافه وزن دارند و به سلامت خودشان اهمیت می‌دهند. احتمالاً با یک قصه پر غصه دست به گریبان هستند، رژیم برای کاهش وزن! اگر این قصه، غصه شما هم هست بد نیست با این مطلب همراه شوید.

آفریقایی‌ها، چای و دم کرده گیاهان را می‌نوشند. اهالی آفریقای جنوبی، علاقه فراوانی به نوشیدن چای، چای سبز و دم کرده انواع گیاهان دارند. آنها این نوشیدنی‌ها را معمولاً بدون شیرین کننده‌های مصنوعی می‌نوشند و با این کار کمترین کالری را نسبت به نوشیدن قهوه شیرین یا چای همراه با قند و شکر دریافت می‌کنند.

آفریقایی‌ها، به خوبی می‌دانند که در مواجهه با استرس، باید یک دم کرده گیاهی بخورند نه مقدار زیادی خوراکی پر کالری!

آنها همچنین همیشه به پیام گرسنگی مغزشان توجه نمی کنند و اعتقاد دارند اکثر اوقات پیام گرسنگی در اثر کمبود آب بدن از سوی مغز صادر می شود. بنابراین به جای غذا خوردن یک لیوان چای یا چای دم کرده گیاهی می نوشند.

فرانسوی ها، پشت میز شام می نشینند و با هم گپ می زنند. فرانسوی ها به دور هم بودن اعضای خانواده برای صرف شام اهمیت می دهند. ۹۲٪ خانواده های فرانسوی در کنار هم شام می خورند و این آمار، در مقابل ۲۸٪ خانواده های آمریکایی که هنگام صرف غذا دور هم جمع می شوند بسیار چشمگیر است.

دور هم غذا خوردن یکی از مهمترین اتفاقات روزانه در فرانسه است که سبب می شود افراد، هنگام صرف غذا حوادثی را که طی روز برای آنها رخ داده تعریف کنند. منحرف شدن ذهن از غذا خوردن باعث ایجاد وقفه در غذا شده و آهسته تر غذا خوردن سبب زودتر سیر شدن می شود.

مکزیکایی ها، یک عصرانه مفصل و یک شام سبک می خورند. معمولاً در همه جای دنیا سه وعده اصلی غذا، شامل صبحانه، ناهار و شام است. اما مکزیکایی ها به جای شام، یک عصرانه مفصل حدود ساعت ۴ بعد از ظهر می خورند. آنها اعتقاد دارند که خوردن عصرانه کامل، باعث ایجاد اجتناب آنها از صرف وعده شام می شود.

یا شام آنها سبک شده و در نتیجه گرسنگی هنگام صبح به سراغشان می آید و آنها را مجبور به خوردن یک صبحانه کامل می کند. مکزیکایی ها می گویند: کالری روزانه کسب شده از طریق صبحانه، ناهار و عصرانه تا شب هنگام و وقت خواب می سوزد و آنها دیگر با مشکلات چاقی روبه رو نمی شوند.

سوئیزی ها، روزانه یک ظرف میوزلی می خورند. میوزلی، ترکیبی از جوی دو سر، یک نوع میوه (معمولاً سیب) به علاوه کمی از انواع مغزها و کشمش می باشد. سوئیزی ها یک ظرف از این معجون را هر روز به عنوان صبحانه صرف می کنند تا به سالم تر ماندن و کنترل وزنشان کمک کنند.

فیبر موجود در میوزلی باعث می شود که این غذا به آهستگی در بدن هضم شده و در نتیجه فرد برای مدت طولانی تری سیر بماند. اگر قصد دارید که شما هم این صبحانه مغذی و خوشمزه را در منزل تهیه کنید، هرگز بیشتر از ۱۴ گرم شکر به آن اضافه نکنید.

آلمانی ها، صبحانه را جدی می گیرند. ۷۵٪ از آلمانی ها بدون خوردن صبحانه از خانه خارج نمی شوند. آنها یک لیوان آب میوه طبیعی و تازه به همراه مقداری نان سبوس دار میل می کنند.

انگلیسی ها، ساندویچ های کوچک می خورند. ساندویچ های چند لایه به همراه پنیر، سس اضافه جایی در فهرست خوراکی انگلیسی ها ندارد.

نروژی ها، در تعطیلات ورزش می کنند این یک سنت ریشه دار و قدیمی بین آنهاست.

آدم دزدی و ازدواج!

قبیله ای به نام «لاتووکا» (Latwoka) در سودان رسم بسیار عجیبی برای ازدواج دارند. اگر پسری قصد ازدواج با دختری را داشته باشد او را می دزدد! بعد از دزدیدن دختر بزرگان فامیل پسر نزد پدر دختر رفته و از او درخواست کمک به دخترش را می کنند. اگر پدر دختر با ازدواج موافق بود، به عنوان نشانه موافقتش آن پسر را کتک می زند! و اگر موافق نبود پسر دزد به زور با دخترش ازدواج می کند! من فکر می کنم همه دخترها به خاطر اینکه در «لاتووکا» به دنیا نیامده اند باید خدا را شکر کنند.

رسم «شارو» (Sharo)

به نظر من رسم «شارو» یکی از احمقانه ترین و غیرانسانی ترین رسومی است که کسی می تواند انجام دهد. بعضی از مردم مالی، نیجریه و کامرون پسری که به سن ازدواج رسیده و قصد زن گرفتن دارد را در انظار مردم کتک می زنند. یک فرد قلدر پسر را کتک می زند و این پسر جوان مجبور است علائم درد و رنج خود را پنهان کند. اگر او بتواند با موفقیت کتکها را تحمل کند پس تبدیل به مرد شده است و اگر شکست بخورد نمی تواند همسری اختیار کند! تعداد بسیار زیادی از پسرها در حین ثابت کردن مردانگی شان جان خود را از دست داده اند.

سنت «چووا» (Chewa)

آیین زشت دیگری به نام «چووا» در میان مردم «چووا» از آفریقا شهرت دارد. طبق این سنت وقتی کسی که اهل «چووا» است می میرد، بستگانش جسد او را به محل ترسناکی می برند، چاقویی برداشته و گلویش را می برند. سپس از محل برش آب را با فشار به داخل شکمش سرازیر می کنند تا همه کثیفی های بدن بیرون بیاید (از مقعد) آنها زمانی کار را متوقف می کنند که آب تمیز از بدن بیرون بیاید!

مراسم Khweta

یکی دیگر از رسومی که مربوط به پسران می شود، در زمانی که آنها قصد ازدواج کردن دارند و باید مردانگی خود را ثابت کنند. در مراسم Khweta پسران بالغ را در فصل زمستان در جایی منزل داده و آنها را ختنه کرده در همین حین آنها باید کارهای سخت و کشنده ای را انجام دهند مثل رقصیدن های مداوم... که اغلب این کارهای سخت منجر به مرگ پسران می شود.

سنت «لوبولا» (Lobola)

«لوبولا» سنت دیگری است که به ازدواج مربوط می‌شود. اگر عروس یا داماد با این سنت موافق نباشند خانواده‌هایشان آنها را تنبیه می‌کنند. طبق این رسم بین خانواده عروس و داماد مذاکره ای صورت می‌گیرد و در مورد قیمتی صحبت می‌کنند که داماد باید برای ازدواج با دختر مورد علاقه اش بپردازد.

اغلب این مذاکره پیچیده می‌شود و دو خانواده سندی را امضا می‌کنند و تعهد می‌دهند به آن عمل کنند. مثلاً اگر دو خانواده نزدیک یکدیگر زندگی کنند نباید تلفنی اقدام به این کار کنند یا ملاقات کوتاهی داشته باشند بلکه باید حضوری ملاقات کرده و مذاکره حتماً در نوشته ای ذکر شود. آنها اعتقاد دارند اگرچه یک خانواده ممکن است سال‌ها یکدیگر را بشناسند اما در مورد رسم «لوبولا» نظر یکدیگر را نمی‌دانند. به عبارت دیگر آنها همدیگر را در زمینه تعهد و وفاداری و تقدس ازدواج نمی‌شناسند.

سخنرانی پندآموز و جالب استیو جابز بنیانگذار "اپل"

در مراسم فارغ‌التحصیلان دانشگاه استنفورد

من امروز خیلی خوشحالم که در مراسم فارغ‌التحصیلی شما که در یکی از بهترین دانشگاه‌های دنیا درس می‌خوانید هستم. من هیچ وقت از دانشگاه فارغ‌التحصیل نشده‌ام. امروز می‌خواهم داستان زندگی ام را برایتان بگویم. خیلی طولانی نیست و شامل سه تا داستان است.

اولین داستان مربوط به ارتباط اتفاقات به ظاهر بی ربط زندگی هست.

من بعد از شش ماه از شروع دانشگاه در کالج رید ترک تحصیل کردم ولی تا حدود یک سال و نیم بعد از ترک تحصیل تو دانشگاه می‌آمدم و می‌رفتم و خوب حالا می‌خواهم برای شما بگویم که من چرا ترک تحصیل کردم.

زندگی و مبارزه‌ی من قبل از تولدم شروع شد. مادر بیولوژیکی من یک دانشجوی مجرد بود که تصمیم گرفته بود مرا در لیست پرورشگاه قرار بدهد که یک خانواده مرا به سرپرستی قبول کند. او شدیداً اعتقاد داشت که مرا یک خانواده با تحصیلات دانشگاهی باید به فرزندی قبول کند و همه چیز را برای این کار آماده کرده بود. یک وکیل و زنش قبول کرده بودند که مرا بعد از تولدم از مادرم تحویل بگیرند و همه چیز آماده بود تا اینکه بعد از تولد من این خانواده گفتند که پسر نمی‌خواهند و دوست دارند که دختر داشته باشند. این جور شد که پدر و مادر فعلی من نصف شب یک تلفن دریافت کردند که آیا حاضرند مرا به فرزندی قبول کنند یا نه و آنان گفتند که حتماً. مادر بیولوژیکی من بعداً فهمید که مادر من هیچ وقت از دانشگاه فارغ‌التحصیل نشده و پدر من هیچ وقت دبیرستان را تمام نکرده است. مادر اصلی من حاضر نشد که مدارک مربوط به فرزند خواندگی مرا امضا کند تا اینکه آنها قول دادند که مرا وقتی که بزرگ شدم حتماً به دانشگاه بفرستند.

این جور شد که هفده سال بعدش من وارد کالج شدم و به خاطر اینکه در آن موقع اطلاعاتم کم بود دانشگاهی را انتخاب کردم که شهریه‌ی آن تقریباً معادل دانشگاه استنفورد بود و پس انداز عمر پدر و مادرم را به سرعت برای شهریه‌ی دانشگاه خرج می‌کردم. بعد از شش ماه متوجه شدم که دانشگاه فایده‌ی چندانی برایم ندارد. هیچ ایده‌ای که می‌خواهم با زندگی چه کار کنم و دانشگاه چه جور می‌خواهد به من کمک کند نداشتم و به جای این که پس انداز عمر پدر و مادرم را خرج کنم ترک تحصیل کردم ولی ایمان داشتم که همه چیز درست می‌شود. اولش یک کمی وحشت داشتم ولی الآن که نگاه می‌کنم می‌بینم

که یکی از بهترین تصمیم‌های زندگی من بوده است.

لحظه‌ای که من ترک تحصیل کردم به جای این که کلاس‌هایی را بروم که به آن‌ها علاقه‌ای نداشتم شروع به کارهایی کردم که واقعاً دوستشان داشتم. زندگی در آن دوره خیلی برای من آسان نبود. من اتاقی نداشتم و کف اتاق یکی از دوستانم می‌خوابیدم. قوطی‌های خالی پپسی را به خاطر پنج سنت پس می‌دادم که با آن‌ها غذا بخرم. بعضی وقت‌ها هفت مایل پیاده روی می‌کردم که یک غذای مجانی توی کلیسا بخورم. غذاهایشان را دوست داشتم. من به خاطر حس کنجکاوی و ابهام درونی‌ام تو راهی افتادم که تبدیل به یک تجربه‌ی گرانبها شد.

کالج رید آن موقع یکی از بهترین‌های تعلیم‌های خطاطی را تو کشور می‌داد. تمام پوسترهای دانشگاه با خط بسیار زیبا خطاطی می‌شد و چون از برنامه‌ی عادی من ترک تحصیل کرده بودم، کلاس‌های خطاطی را برداشتم. سبک آن‌ها خیلی جالب، زیبا، هنری و تاریخی بود و من خیلی از آن لذت می‌بردم. امیدی نداشتم که کلاس‌های خطاطی نقشی در زندگی حرفه‌ای آینده‌ی من داشته باشد ولی ده سال بعد از آن کلاس‌ها موقعی که ما داشتیم اولین کامپیوتر مکینتاش را طراحی می‌کردیم تمام مهارت‌های خطاطی من دوباره تو ذهن من برگشت و من آن‌ها را در طراحی گرافیکی مکینتاش استفاده کردم. مک اولین کامپیوتر با فونت‌های کامپیوتری هنری و قشنگ بود.

اگر من آن کلاس‌های خطاطی را آن موقع برنداشته بودم مک هیچ وقت فونت‌های هنری الان را نداشت. همچنین چون که ویندوز طراحی مک را کپی کرد، احتمالاً هیچ کامپیوتری این فونت را نداشت. خب می‌بینید آدم وقتی آینده را نگاه می‌کند شاید تأثیر اتفاقات مشخص نباشد ولی وقتی گذشته را نگاه می‌کند متوجه ارتباط این اتفاق‌ها می‌شود. این یادتان نرود شما باید به یک چیز ایمان داشته باشید، به شجاعتتان، به سرنوشتتان، به زندگی تان یا هر چیز دیگری. این چیزی است که هیچ وقت مرا نا امید نکرده است و خیلی تغییرات در زندگی من ایجاد کرده است.

داستان دوم من در مورد دوست داشتن و شکست است.

من خرسند شدم که چیزهایی را که دوستشان داشتم خیلی زود پیدا کردم. من و همکارم هواز شرکت اپل را در گاراژ خانه‌ی پدر و مادرم وقتی که من فقط بیست سال داشتم شروع کردیم ما خیلی سخت کار کردیم و در مدت ده سال اپل تبدیل شد به یک شرکت دو میلیارد دلاری که حدود چهارهزار نفر کارمند داشت. ما جالب‌ترین مخلوق خودمان را به بازار عرضه کرده بودیم؛ مکینتاش. یک سال بعد از درآمدن مکینتاش وقتی که من فقط سی ساله بودم هیأت مدیره‌ی اپل مرا از شرکت اخراج کرد. چه جوری یک نفر می‌تواند از شرکتی که خودش تأسیس می‌کند اخراج شود، خیلی ساده. شرکت رشد کرده بود و ما یک نفری را که فکر می‌کردیم توانایی خوبی برای اداره‌ی شرکت داشته باشد استخدام کرده بودیم. همه چیز خیلی خوب پیش می‌رفت تا این که بعد از یکی دو سال در مورد استراتژی آینده‌ی شرکت من با او اختلاف پیدا کردم و هیأت مدیره از او حمایت کرد و من رسماً اخراج شدم.

احساس می‌کردم که کل دستاورد زندگی ام را از دست داده‌ام. حدود چند ماهی نمی‌دانستم که چه کار باید بکنم. من رسماً شکست خورده بودم و دیگر جایم در سیلیکان ولی نبود ولی یک احساسی در وجودم شروع به رشد کرد. احساسی که من خیلی دوستش داشتم و اتفاقات اپل خیلی تغییرش نداده بودند. احساس شروع کردن از نو. شاید من آن موقع متوجه نشدم اخراج از اپل یکی از بهترین اتفاقات زندگی من بود. سنگینی موفقیت با سبکی یک شروع تازه جایگزین شده بود و من کاملاً آزاد بودم. آن دوره از زندگی من پر از خلاقیت بود. در طول پنج سال بعد یک شرکت به اسم نکست تأسیس کردم و یک شرکت دیگر به اسم پیکسار و با یک زن خارق‌العاده آشنا شدم که بعداً با او ازدواج کردم.

پیکسار اولین ابزار انیمیشن کامپیوتر دنیا را به اسم توی استوری به وجود آورد که الان موفقترین استودیوی تولید انیمیشن در دنیاست. در یک سیر خارق‌العاده‌ی اتفاقات، شرکت اپل نکست را خرید و این باعث شد من دوباره به اپل برگردم و تکنولوژی ابداع شده در نکست انقلابی در اپل ایجاد کرد. من با زخم لورن زندگی بسیار خوبی را شروع کردیم. اگر من از اپل اخراج نمی‌شدم شاید هیچ کدام از این اتفاقات نمی‌افتاد. این اتفاق مثل داروی تلخی بود که به یک مریض می‌دهند ولی واقعاً به آن احتیاج دارد. بعضی وقت‌ها زندگی مثل سنگ توی سر شما می‌کوبد ولی شما ایمانتان را از دست ندهید. من مطمئن هستم تنها چیزی که باعث شد من در زندگی ام همیشه در حرکت باشم این بود که من کاری را انجام می‌دادم که واقعاً دوستش داشتم.

- داستان سوم من در مورد مرگ است.

من هفده سالم بود یک جایی خواندم که اگر هر روز جوری زندگی کنید که انگار آن روز آخرین روز زندگی تان باشد شاید یک روز این نظر به حقیقت تبدیل بشود. این جمله روی من تأثیر گذاشت و از آن موقع به مدت سی و سه سال هر روز وقتی که من توی آینه نگاه می‌کنم از خودم می‌پرسم اگر امروز آخرین روز زندگی من باشد آیا باز هم کارهایی را که امروز باید انجام بدهم، انجام می‌دهم یا نه. هر موقع جواب این سؤال نه باشد من می‌فهمم تو زندگی ام به یک سری تغییرات احتیاج دارم. به خاطر داشتن این که بالأخره یک روزی من خواهم مرد برای من به یک ابزار مهم تبدیل شده بود که کمک کرد خیلی از تصمیم‌های زندگی ام را بگیرم چون که تمام توقعات بزرگ از زندگی، تمام غرور، تمام شرمندگی از شکست، در مقابل مرگ رنگی ندارند.

حدود یک سال قبل دکترها تشخیص دادند که من سرطان دارم. ساعت هفت و سی دقیقه‌ی صبح بود که مرا معاینه کردند و یک تومور توی لوزالمعده‌ی من تشخیص دادند. من حتی نمی‌دانستم که لوزالمعده چی هست و کجای آدم قرار دارد ولی دکترها گفتند این نوع سرطان غیرقابل درمان است و من بیشتر از سه ماه زنده نمی‌مانم. دکتر به من توصیه کرد به خانه بروم و اوضاع را رو به راه کنم. منظورش این بود که برای مردن آماده باشم و مثلاً چیزهایی که در مورد ده سال بعد قرار بود به بچه‌هایم بگویم در مدت سه ماه به آن‌ها یادآوری بکنم. این به این معنی بود که برای خداحافظی حاضر باشم ...

من با آن تشخیص تمام روز دست و پنجه نرم کردم و سر شب روی من آزمایش اپتیک انجام دادند. آن‌ها یک آندوسکوپ را

توی حلقم فرو کردند که از معده‌ام می‌گذشت و وارد لوزالمعده‌ام می‌شد. همسر من گفت که وقتی دکتر نمونه را زیر میکروسکوپ گذاشت بی اختیار شروع به گریه کردن کرد چون که او گفت که آن یکی از کمیاب ترین نمونه‌های سرطان لوزالمعده است و قابل درمان است!

مرگ یک واقعیت مفید و هوشمند زندگی است. هیچ کس دوست ندارد که بمیرد حتی آنهایی که می‌خواهند بمیرند و به بهشت وارد شوند. ولی با این وجود مرگ واقعیت مشترک در زندگی همه‌ی ماست. شاید مرگ بهترین اختراع زندگی باشد چون مأمور ایجاد تغییر و تحول است. مرگ کهنه‌ها را از میان بر می‌دارد و راه را برای تازه‌ها باز می‌کند. یادتان باشد که زمان شما محدود است، پس زمانتان را با زندگی کردن تو زندگی بقیه هدر ندهید. هیچ وقت توی دام غم و غصه نیافتید و هیچ وقت نگذارید که هیاهوی بقیه صدای درونی شما را خاموش کند. و از همه مهمتر این که شجاعت این را داشته باشید که از احساس قلبی تان و ایمانتان پیروی کنید.

موقعی که من سن شما بودم یک مجله‌ی خیلی خواندنی به نام کاتالوگ کامل زمین منتشر می‌شد که یکی از پرفروش‌ترین مجله‌های نسل ما بود. این مجله مال دهه‌ی شصت بود که موقعی که هیچ خبری از کامپیوترهای ارزان قیمت نبود تمام این مجله با دستگاه تایپ و قیچی و دوربین پولوراید درست می‌شد. شاید یک چیزی شبیه گوگل الآن ولی سی و پنج سال قبل از اینکه گوگل وجود داشته باشد.

در وسط دهه‌ی هفتاد آن‌ها آخرین شماره از کاتالوگ کامل زمین را منتشر کردند. آن موقع من سن الآن شما بودم و روی جلد آخرین شماره‌ی شان یک عکس از صبح زود یک منطقه‌ی روستایی کوهستانی بود. از آن نوعی که شما ممکن است برای پیاده روی کوهستانی خیلی دوست داشته باشید. زیر آن عکس نوشته بود:

Stay Hungry, Stay Foolish

این پیغام خداحافظی آن‌ها بود وقتی که آخرین شماره را منتشر می‌کردند.

و این آرزویی هست که من همیشه در مورد خودم داشتم و الآن وقت فارغ‌التحصیلی شما آرزویی هست که من برای شما می‌کنم.

جملات به یادماندنی از آلفرد هیچکاک

آلفرد هیچکاک: واقعا آدم ترسویی هستم!

سال‌ها گذشته و هنوز هم لفظ «استاد مسلم» در حوزه سینما، براننده آلفرد هیچکاک است. جملاتی منتخب از او در خاطر مانده است. کارگردانی که هنوز بسیار می‌توان از او آموخت.

۱ - تلویزیون حق زیادی به گردن روانشناسی دارد؛ هم از این نظر که اطلاعات خوبی درباره آن می‌دهد و هم این که نیاز به روانشناسان را افزایش می‌دهد.

۲- دیالوگ‌ها، صداهایی هستند مثل دیگر سروصداهای فیلم. از زبان کسانی خارج می‌شوند که در حقیقت، چشم‌هایشان مشغول روایت داستان است.

۳ - کنایه والاترین وجه ادبیات است.

۴ - بهترین انتخاب بازیگر را کمپانی «دیزنی» دارد. اگر از یک بازیگر خوششان نیاید فقط کافی است که پاک کن را بردارند.

۵ - من آدم ترسویی هستم این فهرست چندتا از چیزهایی است که آدرنالین خونم را بالا می‌برد: (۱) بچه‌های کوچک (۲) پلیس‌ها (۳) ارتفاع (۴) این که فیلم بعدی ام به اندازه آخرین فیلمی که ساخته ام خوب نباشد.

۶ - من تمام سعی ام را به کار گرفتم تا از هر نوع سختی و پیچیدگی دور باشم. می‌خواهم همه چیز دور و بر م ساکت و به شفافیت بلور باشد.

۷ - فیلم خوب فیلمی است که حتی اگر صدایش را هم قطع کنید، تماشاگران کاملاً در جریان داستان قرار گیرند.

۸ - زمان فیلم باید متناسب با حوصله تماشاگر باشد.

۹ - «فیلم روانی» برای من یک کمدی بزرگ است. یعنی جز این هم نباید می‌بود.

۱۰ - از این که بتوانم تماشاگرها را مثل پیانو بنوازم واقعا لذت می‌برم.

۱۱ - صحنه‌های قتل را مثل صحنه‌های عاشقانه فیلم برداری کنید و صحنه‌های عاشقانه را مثل صحنه‌های قتل.

۱۲ - «کری گرانت» تنها بازیگری است که واقعا عاشقش هستم.

۱۳ - واقعا درک نمی‌کنم چرا خیلی‌ها آزمایشات شان را سر صحنه فیلم برداری انجام می‌دهند. به نظر من همه چیز باید از قبل روی کاغذ آورده شود. مثل آهنگسازی که بعد از ساعت‌ها کلنچار و بالا و پایین کردن نت‌ها، دست آخر موسیقی زیبایی می‌سازد. چیزی که باید به دانشجویها آموزش بدهیم این نوع قدرت تخیل است. این عنصر مهمی است که معمولاً همه نادیده اش می‌گیرند.

۱۴ - تخم مرغ‌ها مرا به وحشت می‌اندازند. حتی بدتر از وحشت، حالم را به هم می‌زنند. یک حجم کروی سفید، بدون هیچ منفذی... تا به حال چیزی مضمض کننده تر از شره زرده تخم مرغ بعد از شکستن دیده اید؟ خون به خاطر رنگ قرمزش آدم را سر حال می‌آورد. اما زرده تخم مرغ... اه! من که تا به حال حاضر به مزه کردنش نشده‌ام.

۱۵ - درک مقوله ترس آنقدرها هم سخت نیست. ما همه در کودکی از چیزهایی می‌ترسیدیم. مثلاً از این که شئل قرمزی کوچولو با گرگ بدگنده روبه رو شود. الان هم چیزی عوض نشده. چیزی که امروز ازش می‌ترسیم از همان جنسی است که دیروز ما را می‌ترساند. فقط نوع گرگ را عوض کرده‌اند.

۱۶ - انتقام شیرین است و چاق تان هم نمی‌کند.

۱۷ - بزرگ ترین شانسی که در زندگی ام آوردم این است که واقعا آدم ترسویی هستم. راستش از این لحاظ احساس سعادت می‌کنم. این برای من یک موهبت است که مقداری ترس در خودم حس کنم، چون به نظرم یک قهرمان شجاع نمی‌تواند یک فیلم پرتعلیق بسازد.

۱۸ - روزی کسی به من گفت که هر دقیقه یک قتل رخ می‌دهد. بنابراین من دیگر وقتتان را نمی‌گیرم. برگردید سرکارتان.

۱۹ - تنها راه خلاصی من از ترس‌هایم این است که درباره شان فیلم بسازم.

۲۰ - یک راه حل عالی برای گلودردتان سراغ دارم: بپریدش.

۲۱ - سابق بر این هم بدمن‌ها سبیل‌های تاییده داشتند و هر وقت سگی می‌دیدند لگدی نثارش می‌کردند. امروزه تماشاگران باهوش تر شده‌اند. آن‌ها دیگر دوست ندارند روی صورت آدم بده، نور تاکیدی بیندازیم و از بقیه جدایش کنیم. بدمن‌های امروزی باید از میان مردم عادی و با همان ضعف‌ها و شکست‌ها انتخاب شوند.

۲۲ - آدم کش‌ها در فیلم‌ها همیشه خیلی تروتمیز و شیک نشان داده شده‌اند. کاری که من انجام می‌دهم این است نشان دهم کشتن یک انسان، می‌تواند چه قدر سخت و کثیف باشد.

۲۳ - من ضد پلیس‌ها نیستم. فقط از آن‌ها می‌ترسم.

مردان اصولاً آدم‌های شادتری هستند

Men Are Just Happier People

مردان اصولاً آدم‌های شادتری هستند

?What do you expect from such simple creatures

از موجودی به این سادگی چه انتظاری داری؟

.Your last name stays put

نام خانوادگی تو باقی می ماند

.The garage is all yours

تمام فضای گاراژ به تو تعلق داره

.Wedding plans take care of themselves

برنامه ریزی برای عروسی خود بخود انجام میشه

.Chocolate is just another snack

شکولات هم یک خوردنی دیگه ست

.You can be President

می تونی رئیس جمهور بشی

.You can never be pregnant

هرگز حامله نمیشی

.wear a white T-shirt to a water park You can

برای رفتن به پارک آبی می تونی تی شرت سفید بپوشی

.You can wear NO shirt to a water park

برای رفتن به پارک آبی می تونی اصلا هیچی نپوشی

.truth Car mechanics tell you the

مکانیک اتومبیل به شما راست میگه

.urinal The world is your

تمام دنیا آبریزگاه توست

gas station restroom because this one is just too You never have to drive to another
.icky

مجبور نیستی مصافت زیادی تا پمپ بنزین بعدی رانندگی کنی به این دلیل که دستشوئی این یکی خیلی کشیفه

.a bolt You don't have to stop and think of which way to turn a nut on

مجبور نیستی برای اینکه بدونی مهره رو از کدام طرف روی پیچ بچرخونی مدتی فکر کنی

.Same work, more pay

کار یکسان، درآمد بیشتر

.Wrinkles add character

چین و چروک به تو شخصیت میدهد

Wedding dress \$5000. Tux rental-\$100.100
لباس عروس ۵۰۰۰ دلار، هزینه یک شب کرایه تاکسیدو فقط ۱۰۰ دلار

.your chest when you're talking to them People never stare at

وقتی با دیگران حرف می زنی به سینه ت نگاه نمی کنن

.feet New shoes don't cut, blister, or mangle your

کفش نو پای تو رو زخم نمی کنه،

.time One mood all the

می تونی همیشه یک حالت داشته باشی

.over in 30 seconds flat Phone conversations are

مکالمه تلفنی تو فقط سی ثانیه طول می کشه

.You know stuff about tanks

خیلی چیز درباره مخزن آب توالت می دونی

A five-day vacation requires only one suitcase

برای ۵ روز مرخصی فقط به یک چمدان احتیاج داری

.jars You can open all your own

خودت می تونی در تمام بطری ها رو باز کنی

.for the slightest act of thoughtfulness You get extra credit

با کوچکتترین کار متفکرانه اعتبار زیادی کسب می کنی

.still be your friend If someone forgets to invite you, He or she can

اگر کسی فراموش کرد تو رو دعوت کنه، چه زن و چه مرد، بازم دوست تو باقی می مونه

.Your underwear is \$8.95 for a three-pack

سه تا شورت برای تو فقط ۸,۹۵ دلار خرج داره

.enough Three pairs of shoes are more than

سه جفت کفش از سرت هم زیاده

.problems in public You almost never have strap

هرگز در اماکن عمومی مشکلی با بند لباس زیر نداری

.You are unable to see wrinkles in your clothes

تو قادر به دیدن چروک لباس نیستی

.color Everything on your face stays its original

هرچیزی روی صورت تو همیشه به رنگ طبیعی باقی می مونه

.hairstyle lasts for years, maybe decades The same

یک مدل مو برای سالها، و یا ده ها سال کافیه

.You only have to shave your face and neck

تو فقط باید موهای صورت و گردنت رو بتراشی

.You can play with toys all your life

در تمام عمر می تونی با اسباب بازی بازی کنی

.one color for all seasons -- One wallet and one pair of shoes

یک کیف پول و یک جفت کفش...و یک رنگ برای تمام فصلها کافیه

.You can wear shorts no matter how your legs look

پاهات هر شکلی که باشن بازم می تونی شلوار کوتاه بپوشی

.with a pocket knife You can 'do' your nails

می تونی با چاقوی جیبی ناخن هات رو تمیز و مرتب کنی

.You have freedom of choice concerning growing a mustache

برای سبیل گذاشتن اختیار تام داری

.On December 24 in 25 minutes You can do Christmas shopping for 25 relatives .

می تونی برای ۲۵ نفر از بستگان روز ۲۴ دسامبر در عرض ۲۵ دقیقه هدیه بخری

.No wonder men are happier

پس عجیب نیست که مردها شادتر هستن

NICKNAMES القاب

call each other Sheila, Candy If Sheila, Candy and Sarah go out for lunch, they will ·
and Sarah

اگر شیلا، کندی و سارا برای نهار بیرون برن همدیگه رو شیلا، کندی و سارا صدا می کنن

John go out, they will affectionately refer to each other as Fat If Mike, Dave and ·
. Wildman Boy, Bubba and

اگر مایک، دیو و جان بیرون برن، با محبت تمام همدیگه رو خیکی، ابله و دیوونه خطاب می کنن

throw in \$20, even though it's When the bill arrives, Mike, Dave and John will each ·
smaller and none will actually admit only for \$32.50. None of them will have anything
...they want change back

وقتی صورتحساب می رسه، با اینکه صورتحساب فقط ۳۲,۵۰ دلار شده اما دیو و جان هر کدوم یک ۲۰ دلاری روی میز می اندازن و هیچکدوم هم منتظر گرفتن بقیه پول نمیشن

· girls get their bill, out come the pocket calculators When the ·

وقتی خانمها صورتحساب رو دریافت می کنند ماشین حسابها از کیف ها بیرون میان

· for a \$1 item he needs A man will pay \$2 ·

مرد ۲ دلار برای خرید یک کالای یک دلاری می پردازد که بهش احتیاج دارد.

· but it's on sale A woman will pay \$1 for a \$2 item that she doesn't need ·

خانم یک دلار برای خرید یک کالای ۲ دلاری که بهش احتیاجی ندارد خرج می کند چون حراج

· toothbrush and toothpaste, shaving cream, A man has six items in his bathroom ·

· towel razor, a bar of soap, and a

مردها در حمام فقط به ۶ چیز نیاز دارند. مسواک، خمیر دندان، ژل برای تراشیدن ریش، تیغ، صابون و یک حوله

· the typical woman's bathroom is 337. A man would The average number of items in ·

· than 20 of these items not be able to identify more

تعداد متوسط وسایلی که یک خانم معمولی در حمام نیاز دارد ۳۳۷ چیزه. مردها نمی تونن بیش از ۲۰ تا از این اجسام رو شناسایی کنن

· A woman has the last word in any argument ·

در هر جر و بحثی حرف آخر رو زن می زنه

· argument Anything a man says after that is the beginning of a new ·

هر چیزی که مرد بعد از کلمه آخر زن به زبان بیاره یک جر و بحث تازه شروع میشه

· husband A woman worries about the future until she gets a ·

یک خانم تا وقتی شوهر نکرده نگران آینده ست

· worries about the future until he gets a wife A man never ·

مرد هیچ نگرانی برای آینده ندارد تا وقتی که زن می گیره

· change, but he doesn't A woman marries a man expecting he will ·

زن با این انتظار که مرد تغییر خواهد کرد باهاش ازدواج می کنه، ولی نمی کنه

.change, but she does A man marries a woman expecting that she won't

مرد با این انتظار که زنش تغییر نمی کنه باهاش ازدواج می کنه، ولی نمی کنه

empty the trash, answer .A woman will dress up to go shopping, water the plants

.the phone, read a book, and get the mail

یک خانم برای رفتن به خرید، آب دادن به گیاهان، خالی کردن سطل زباله، پاسخگوئی به تلفن، خواندن یک کتاب و برداشتن نامه های رسیده لباس مناسب می پوشه

.dress up for weddings and funerals A man will

مرد فقط برای شرکت در عروسی یا مراسم ترحیم لباس مناسب می پوشه

She knows about dentist .Ah, children. A woman knows all about her children
secret fears and hopes and ,appointments and romances, best friends, favorite foods
.dreams

آه، بچه ها. خانمها همه چیز رو در مورد فرزندان می دونن. می دونن که کی باید بچه رو به دندانپزشکی ببرن، از مسائل عاطفی بچه ها آگاه هستن، بهترین دوست اونها رو می شناسن، غذای مورد علاقه فرزندان رو می دونن، و از تمام اسرار، ترسها، امیدها رؤیاهای اونها خبر دارن

.vaguely aware of some short people living in the house A man is

مرد بصورت مبهمی متوجه حضور چند تا موجود کوچک در خانه میشه

mistakes. There's no use in two people remembering A married man should forget his
the same thing

مرد باید اشتباهاتش رو فراموش کنه. هیچ فایده ای نداره که دو نفر یک مسئله رو به یاد بیارن

font#DF0101]عجیب ترین آزمایش های تاریخ بشر!/[font/]

بارها شده آزمایش یا کار خاصی را برای پی بردن به نتیجه آن انجام دهم که برای دیگران غیر عادی باشد. اما خوب، حداقل

اش این بوده که جواب ذهنی خودم را گرفته ام. اما این سوالات عجیب برای همه، کم و بیش وجود دارد. «الکس بوز» نویسنده کتاب «عجیب ترین آزمایش های تاریخ بشر» با لیستی جالب از این آزمایشات توانسته کتابی پر فروش را منتشر کند. با هم نکات جالبی از آن را می خوانیم

۱- معتاد کردن فیل

در سال ۱۹۶۲، وارن تامس - مدیر باغ وحشی در اکلاهاسیتی - تصمیم گرفت ۲۹۷ میلی گرم LSD - یعنی حدود ۳ هزار برابر یک بار مصرف متعارف افراد معتاد - را به فیلی به نام توسکو تزریق کند. دانشمند کنجاکو ما می خواست ببیند آیا تزریق این داروی توهم‌زا باعث پرخاشگری فیل‌های نر می‌شود یا نه.

نتیجه فاجعه‌آمیز بود؛ فیل بیچاره ابتدا نعره‌ای کشید و بعد از چند دقیقه بی‌قراری، افتاد و بالاخره بعد از یک ساعت مرد. اساتید دست‌اندرکار آزمایش در توجیه کارشان گفتند که فیل‌ها بیش از حد انتظار آنها به دارو حساس بوده‌اند.

۲- ترس در آسمان

باز هم در دهه ۱۹۶۰، ۱۰ سرباز برای تمرینات نظامی سوار بر هواپیمایی بودند که ناگهان خلبان به آنها اطلاع داد که هواپیما خراب شده و در حال سقوط به اقیانوس هستند. بعد از سربازها خواسته شد که فرم‌هایی را تکمیل کنند؛ بر مبنای این اسناد، افراد تایید می‌کردند که ارتش آمریکا مسئولیتی در قبال جبران خسارت‌های ناشی از مرگ یا جراحت آنها ندارد. سربازهای بخت‌برگشته خبر نداشتند که سوژه یک آزمایش قرار گرفته‌اند و هواپیما مشکلی نداشت؛ گروهی از محققان می‌خواستند با مقایسه میزان اشتباهات افراد هنگام پر کردن فرم‌ها، تاثیر ترس از مرگ آنی بر تمرکز و تعقل آنها را بررسی کنند.

۳- قفلک

در دهه ۱۹۳۰، یک استاد روان‌شناسی آمریکایی به نام کلارنس یوبا عقیده داشت خنده ناشی از قفلک، غریزی نیست و آدم‌ها این واکنش را به صورت تقلیدی از بقیه یاد می‌گیرند. او این نظریه را روی پسر خردسالش امتحان کرد. بقیه اعضای خانواده حق نداشتند در حضور پسر کوچک، به خاطر قفلک بخندند. آزمایش سخت‌گیرانه یوبا چندان موفقیت‌آمیز نبود. قبل از اینکه پسر به ۷ ماهگی برسد، اگر قفلکش می‌دادند، می‌خندید اما این باعث نشد یوبا یک بار دیگر نظریه‌اش را روی دخترش هم امتحان نکند.

۴- ساخت یک فرقه خطرناک

در سال ۱۹۲۴، کارنی لندیس از دانشگاه مینه‌سوتا می‌خواست درباره نحوه انعکاس نفرت در چهره افراد تحقیق کند. به این منظور، او با چوب‌پنبه سوخته خط‌هایی روی صورت چند داوطلب رسم کرد و بعد از آنها خواست آمونیاک استنشاق کنند، به موسیقی جاز گوش بدهند، به تصاویر غیراخلاقی نگاه کنند و در نهایت، دستشان را در یک سطل پر از قورباغه فرو کنند. سپس از هر یک از داوطلب‌ها خواست که سر یک موش سفید را قطع کنند. با اینکه بعضی‌ها مردد بودند و بعضی‌ها هم داد و فریاد می‌کردند، بیشتر داوطلبان قبول کردند کار خواسته‌شده را انجام بدهند؛ «آنها شبیه اعضای یک فرقه سری شده بودند که برای قربانی به پیشگاه بت بزرگ آماده می‌شدند».

۵- زنده کردن مرده‌ها

رابرت کورنیش - استاد دانشگاه برکلی - در دهه ۳۰ عقیده داشت که راه‌حلی برای زنده کردن مرده‌ها پیدا کرده است؛ او اجساد را روی الاکلنگ می‌گذاشت، تکان می‌داد و در ضمن به آنها آدرنالین و داروهای ضدانعقاد تزریق می‌کرد تا جریان خون را دوباره راه بیندازد.

روش کورنیش در مورد سگ‌هایی که خفه شده بودند، نسبتاً جواب داد؛ البته سگ‌های برگشته به این دنیا کور بودند و از ضایعات مغزی رنج می‌بردند. او بعد سعی کرد روش خود را روی انسان‌ها امتحان کند و برای همین رضایت یک محکوم به مرگ را گرفت که پس از به دار کشیده شدن، او را به دنیا برگرداند. اما دولت محلی کالیفرنیا به خاطر ترس از فرار متهم در صورت موفقیت آزمایش، جلوی آن را گرفت.

۶- آموزش در خواب

در سال ۱۹۴۲، لارنس لشان - که معلم کالجی در ویرجینیا بود - می‌خواست به طور ناخودآگاه عادت ناخن جویدن را از سر شاگردانش بیندازد. برای همین شب‌ها در حالی که پسرها به خواب خوش فرو رفته بودند، نواری را بالای سر آنها می‌گذاشت که مدام تکرار می‌کرد: «ناخن‌های من مزه خیلی بدی دارند». یک بار هم که دستگاه پخش صدایش خراب شد، خود معلم دلسوز وسط خوابگاه ایستاد و جمله را تکرار کرد.

تلاش‌های لشان بی‌نتیجه نبود؛ تا پایان ترم ۴۰ درصد شاگردان عادت ناخن جویدن را کنار گذاشتند. بعد ها از این روش برای آموزش زبان استفاده شد.

۷- بوقلمون‌های عاشق

در دهه ۱۹۶۰، مارتین شین و ادگار هیل روی رفتار بوقلمون‌های نر در زمان جفتگیری تحقیق کردند و به نتایج عجیبی رسیدند؛ این پرندگان خیلی مشکل‌پسند نیستند. آنها عروسک یک بوقلمون ماده را در قفس پرنده نر گذاشتند و بعد به تدریج از اجزای عروسک کم کردند تا ببینند کی بوقلمون نر احساسش را به ماده قلبی از دست می‌دهد. در کمال تعجب، حتی وقتی که فقط سر مدل مصنوعی باقی مانده بود، بوقلمون نر هنوز مثل یک پرنده ماده واقعی به آن ابراز احساسات می‌کرد.

۸- سگ‌های دوسر

ولادیمیر دمیکوف - جراح روس - در سال ۱۹۵۴ شاهکار خودش را رو کرد؛ سگ دوسر. او سر، شانه‌ها و یک پای یک توله سگ را به گردن یک سگ گله آلمانی بالغ پیوند زد. جالب بود که سر دوم شیر می‌خورد، بدون اینکه مری‌اش به جایی وصل باشد. هر دو حیوان به علت پس زدن عضو، بعد از ۶ روز جانشان را از دست دادند اما دمیکوف مایوس نشد و در عرض ۱۵ سال بعد، آزمایش خود را ۱۹ بار دیگر تکرار کرد و توانست عمر موجودات عجیبش را تا یک ماه هم برساند.

۹- دکتر خفن

پزشکی به نام استابینز فیرث - که در اوایل قرن نوزدهم در ویلادلفیا طبابت می‌کرد - عقیده داشت تب زرد یک بیماری مسری نیست. پس تصمیم گرفت نظریه‌اش را روی خودش امتحان کند. او استفراغ بیماران مبتلا به تب زرد را روی زخم‌های باز آنها ریخت و بعد معجون پر از میکروب را بالا کشید. فیرث بیمار نشد اما نه به‌خاطر درست بودن نظریه‌اش؛ تب زرد واقعا مسری است. منتها سال‌ها بعد دانشمندان متوجه شدند که این بیماری فقط در صورت ورود مستقیم میکروب آن به جریان

خون (مثلا بر اثر نیش پشه) منتقل می‌شود.

۱۰- چشمان تمام باز

یان اسوالد از دانشگاه ادینبورو درباره به خواب رفتن در شرایط بحرانی تحقیق می‌کرد. او در سال ۱۹۶۰، چند داوطلب پیدا کرد و چشم‌های آنها را با نوار چسب، باز نگه داشت و بعد آنها را در شرایطی خفن، در معرض محرک‌های مختلف قرار داد؛ یعنی از ۵۰ سانتی‌متری به صورتشان فلش می‌زد، به کف پاهایشان شوک الکتریکی می‌داد و دم گوش آنها هم صداهای بلند در می‌کرد. با همه این اوضاع، هر سه داوطلب توانستند در عرض ۱۲ دقیقه به خواب فرو بروند. پی نوشت: فکر می‌کنم با خواندن خود کتاب، اولین سوالی که به ذهنتان بیاید این موضوع باشد که این دانشمندان مدارک خود را از کدام دانشگاه گرفته‌اند؟ و کدام استادی مدارک آن‌ها را تایید کرده!

عجیب ترین وصیتنامه های دنیا

عده ای هستند که بعد از مرگ خود برای انتقام یا برای مشهور شدن یا به علت نداشتن هیچ وارثی وصیت هایی میکنند که مورد تعجب همگان میشود. در زیر تعدادی از این وصیت های عجیب را میخوانیم:

۱- بچه بیشتر بیماری ارث را میبری: چارلز وانس میلر، در سال ۱۹۲۶ درگذشت، او یک وکیل بود اما هیچ وارثی نداشت به همین علت وصیت کرد تا اموالش را بفروشند و به زنی که بیشترین بچه را به دنیا آورده بدهند. در این رقابت چهار زن با به دنیا آوردن ۹ فرزند به مقدار مساوی از دارایی های میلر برخوردار شدند. او با مرگ خود باعث شد ۳۶ بچه زندگی خوبی داشته باشند.

۲- روزی یک شاخه گل: جک بنی یک از کمدین های بزرگ آمریکا، بسیار عاشق همسرش بود. او وصیت کرد بعد از مرگش هر روز یک شاخه گل رز به درب خانه همسرش ببرند. این کار به مدت ۹ سال انجام شد تا سرانجام او نیز درگذشت.

۳- همه چیز مال سگم: الکساندر مک کویین یکی از طراحان خوب لباس، هیچ وارثی نداشت و تنها دوستش سگش بود او تمام دارایی خود را به این سگ بخشید و مقدار زیادی نیز به کمیته های حمایت از حیوانات کمک کرد.

۴- از زندگی در جوب تا کاخ نشینی: به مانند بالا کارلوتا لاینستین پس از مرگش در سال ۱۹۹۱ مقدار زیادی پول برای سگ خود به ارث گذاشت او همچنین خانه بزرگ و ویلایی خود را به تعدادی سگ بخشید تا دیگر در جوی آب ن خوابند و خانه بزرگی داشته باشند.

۵- ملکه خساست: در سال ۱۹۹۷ وقتی هری هلمسلی درگذشت یک خانه به ارزش میلیون ها دلار از خود به یادگار گذاشت. همسر سابق او این اموال را مصادره کرد و با داشتن ثروت بسیار به علت پرداخت نکردن مالیات به زندان رفت. او

در سال ۲۰۰۷ از دنیا رفت و تنها مقدار کمی برای نوه های خود به یادگار گذاشت و حتی به دو تا از نوه های خود هیچی نداد.

۶- به خاک نسپارید: جرمی بنتهام که در دوران خود یک دانشمند و فیلسوف بزرگ بود در سال ۱۸۳۲ درگذشت و وصیت کرد تا بدن او را با یونجه پر کنند و بر روی یک صندلی بگذارند. بدن او امروزه در دانشگاه لندن وجود دارد.

۷- انتقام با سیگار: ساموئل برت به خاطر مخالفت های همسرش نمیتوانست سیگار بکشد او پس از مرگ وصیت کرد تا اموالش به همسرش برسد به این شرط که او روزی ۵ سیگار بکشد.

۸- یه قوطی قبر: شاید شما اسم فرد بایر را نشنیده باشید اما حتما قوطی های چیپس را دیده اید. او با اختراع این قوطی ها توانست کمک عظیمی به این عرصه بکند. او وصیت کرد تا پس از مرگش بدنش را در این قوطی جای دهند.

۹- خاک سپاری در فضا: ژان رودنبری در سال ۱۹۹۱ درگذشت. او خالق پیشتازان فضا بود و وصیت کرد تا بدنش به فضا برود. مقداری از بدن او با شاتل کلمبیا به آسمان برده شد و باقی بدنش در سفرهای بعدی به فضا برده شد.

۱۰- آرزوی مرگ: ژان کنور در سال ۱۹۹۷ در کنتاکی درگذشت و یک خانه به ارزش زیادی برای بازیگر فیلم آرزوی مرگ به ارث گذاشت اما خواهر او بسیار مخالفت کرد و تنها نیمی از دارایی او به این بازیگر رسید و او نیز این پول را به خیریه بخشید.

۲۰ خرافه عجیب از اقوام مختلف!

در بین ما ایرانی ها متاسفانه خرافه پرستی رواج زیادی دارد. خرافه هایی که بعضی هاشون جلوی پیشرفت و حرکت رو به جلو مردم یه جامعه چه ایرانی و چه غیر ایرانی رو می گیره. خرافه هایی مثل نحس بودن سه شنبه ها و یا ۱۳ بدر و ... در این ایمیل تصمیم دارم شما رو با ۲۰ تا از بزرگترین و رایج ترین خرافه های مردم جهان آشنا کنم...

۱ - شماره ۱۳: بله این فقط یک شماره است. همان شماره ای که مردم را یاد جمعه سیزدهم می اندازد. اعتقاد به نحسی این عدد تا بدانجاست که بعضی از فرودگاهها در روز سیزدهم کار را تعطیل کرده و هیچ پروازی ندارند. بعضی از هتلها هم بدون طبقه سیزدهم هستند. من همیشه گفته ام ریشه این خرافه به یهودا حواری عیسی مسیح برمی گردد. حواری ناخلفی که سیزدهمین فردی بود که در شام آخر سر میز نشست. پس به نظرم من خرافه و اعتقاد عقلانی این است که از دوستان و مریدان بد بترسیم.

۲ - گذاشتن یک عدد میوه بلوط پشت پنجره بلا را دور نگه می دارد.

۳ - قبل از استفاده کردن از چوب بیس بال جدیدتان که تازه خریده اید رویش آب دهان بندازید تا برایتان خوش شانسى بیاورد!

* در بهار ۲۰۰۹، دبیرستان‌های سراسر کشور از ترس آنفلونزای خوکی ورزشکاران را از دست دادن بعد از مسابقه منع می‌کردند. و ما به خوبی می‌دانیم که این ممنوعیت بر «تف نکردن روی چوب‌های بیسبال» هم دلالت داشت.

۴ - برای کامل بودن و نوشتن این مقاله من حتما باید در مورد پروانه‌ها هم چیزهای زیادی بگویم.... حضور پیش از موقع و نابهنگام پروانه‌ها بر آب و هوای خوب دلالت دارد. اگر رنگ اولین پروانه زرد باشد، هوا آفتابی است. اگر رنگ اولین پروانه سفید باشد، تابستانی بارانی خواهیم داشت. اگر رنگ اولین پروانه سفید باشد، یک نفر خواهد مرد. اگر رنگ اولین پروانه قرمز باشد، شما صحیح و سالم خواهی بود. اگر یک پروانه سفید بیاید، یعنی تابستان به زودی خواهد آمد. اگر یک پروانه سفید از سمت جنوب غربی به سویتان پرواز کرد، یعنی باید منتظر بارش باران باشید. اگر پروانه‌ها در قسمت زیرین شاخه درختان یا در و پنجره آویزان شده باشند، یعنی احتمال ریزش باران وجود دارد. اگر در قسمت بالایی شاخه‌های کوچک نشسته باشند، باران نمی‌بارد! اگر اولین پروانه رنگ تیره ای داشته باشد، یعنی توفان همراه با رعد و برق در راه است. اگر اولین پروانه زرد رنگ بود، بچه ای به دنیا می‌آید. اگر یک پروانه سفید وارد اتاقتان شده و دور و برتان پرواز کند، شما به زودی خواهید مرد! اگر یک پروانه روی مادر تازه زایمان کرده بنشیند، نوزادش می‌میرد. اگر پروانه ای پرواز کرده و وارد اتاقتان شود، یکی از آشناهایتان می‌میرد. اگر پروانه ای پرواز کرده و وارد اتاقتان شود، یک نفر ازدواج می‌کند. اگر پروانه ای را بگیری، مرگ بدی خواهید داشت. و اگر پروانه ای را هنگام شب ببینید، خواهید مرد! حالا خودتان فکر کنید، واقعا این جمله‌ها حقیقت دارد؟!

۵ - می‌گویند گربه ای که روی یک تخته در کشتی نشسته باشد خوش شانسى می‌آورد.

۶ - اگر سه نفر با هم عکس بیندازند، نفر وسط زودتر از بقیه می‌میرد. * من نمی‌توانم برای این حرف توجیه منطقی پیدا کنم، اما کمی من را می‌ترساند.

۷ - وقتی که از جلوی قبرستان رد می‌شوید، اگر دستتان را در جیبتان بکنید، از پدر و مادرتان محافظت خواهید کرد.

۸ - وقتی که در حال حرکت هستید، جلوی رویتان را جارو نکنید. این جارو برایتان بدشانسی می‌آورد. پس جارو را دور انداخته و جاروی جدیدی بخرید.

- ۹ - اگر شمعی خاموش شود بدین معنی است که ارواح شیطانی در همین نزدیکی هستند.
- ۱۰ - روشن کردن سه سیگار با یک کبریت نشانه بدشانسی است.
- ۱۱ - وقتی که درون یک دایره ایستاده اید، ارواح شیطانی نمی‌توانند بهتان آسیب برسانند.
- ۱۲ - اگر شما سکه ای را که از سمت پهلویها به زمین افتاده باشد بردارید، برایتان بدشانسی می‌آورد، اما اگر مستقیم به روی زمین بیفتد و روی سکه به سمت بالا باشد و آن را بردارید، خوش شانس می‌آورد.
- ۱۳ - دوست دارید این مورد بهتان بگویم؟! می‌گویند بودن یک جیرجیرک در خانه خوش شانس می‌آورد. پس سریع دست به کار شوید!
- ۱۴ - اگر کف دست راستان بخارد نشانه این است که به زودی پولی به دستتان می‌رسد.
اگر کف دست چپتان بخارد نشانه این است که به زودی پولتان را از دست می‌دهید.
و اگر کف هر دو دستتان بخارد شما باید به خرج و مخارتان رسیدگی کنید.
- ۱۵ - اگر از طرف نامزد یا دوستتان چاقویی به عنوان هدیه به شما رسید، باید بدانید عشقتان به زودی به پایان می‌رسد! البته فکر نمی‌کنم کسی پیدا شود که به نامزدش چاقو هدیه بدهد....
و
قرار دادن یک چاقو زیر رخت خواب هنگام تولد نوزاد درد زایمان را کاهش می‌دهد.
- ۱۶ - شور بودن سوپ نشانه این است که غذا با عشق پخته شده!
- ۱۷ - اگر سه مرغ دریایی در یک خط مستقیم و بالای سرتان در حال پرواز باشند، علامت این است که مرگ به زودی می‌آید.
- ۱۸ - وقتی که عطسه می‌کنید دستتان را جلوی دهانتان بگیرید! چراکه با این کار روحتان نمی‌تواند فرار کند!
- ۱۹ - تعداد حرف X در قسمت پایینی دست راستان نشان دهنده تعداد فرزندان شما می‌باشد.
- ۲۰ - وقتی تازه عروستان را از آستانه در خانه تان داخل می‌برید باید حتما او را بغل کنید، چون اگر زمین بخورد زندگی خوبی نخواهید داشت.

سفر به این مکان‌های عجیب به هیچ گردشگری توصیه نمی‌شود

ورود توریست ممنوع!

بازدید از نقاط ناشناخته و مرموز در گوشه و کنار دنیا، یکی از کارهای مورد علاقه گردشگران ماجراجویی است که برای تجربه ترس و وحشت قدم به این مکان‌ها می‌گذارند؛ افراد با دل و جرأتی که دوست دارند در طول سفر، حادثه‌های جدیدی را تجربه کنند. با وجود این، درهای ورودی بعضی از این مکان‌ها، به خاطر اتفاق‌های دلهره‌آوری که در آنجا رخ داده به روی گردشگران بسته است و به هیچ گردشگری توصیه نمی‌شود که از نزدیک از این منطقه‌ها بازدید کند یا به تنهایی قدم به داخل آنها بگذارد.

جنگل تاریک- ژاپن

جنگل «آئوکیگاهارا» یکی از وحشتناک‌ترین مناطق ژاپن به شمار می‌رود؛ جایی که به اعتقاد مردم این کشور «یورئی»ها یا روح‌های سرگردان در میان شاخ و برگ درختان این جنگل مخوف پرسه می‌زنند و با زمزمه‌ای آرام از مرگ می‌گویند. هرچند وزش باد و پیچیدن آن در میان شاخ و برگ درختان این جنگل باعث به وجود آمدن چنین صدای مخوفی می‌شود اما سابقه این مکان رعب‌آور باعث شده خیلی‌ها از تنها ماندن در جنگل آئوکیگاهارا هراس داشته باشند.

آئوکیگاهارا که بین محلی‌ها با نام «جنگل تاریک» هم شناخته می‌شود و در کوهستان فوجی قرار گرفته و همه جای آن از درخت‌های انبوه انباشته شده است. نکته عجیب اینجاست که خیلی‌ها معتقدند این جنگل، بهترین مکان برای مردن است! تعداد زیاد خودکشی‌های انجام گرفته در این جنگل هم به این شایعات دامن زده و این‌طور به نظر می‌رسد که شاخ و برگ درختان، افرادی را که در این جنگل تنها می‌مانند به مرگ دعوت می‌کند. البته رفتن به این جنگل کار ساده‌ای نیست و به خاطر اینکه مسیر منتهی به جنگل آئوکیگاهارا از سنگ‌های آتشفشانی پوشیده شده، رسیدن به این جنگل با دشواری‌های زیادی همراه است. افراد محلی و بومیان منطقه ادعا می‌کنند که به جز حضور ارواح، در این جنگل، اتفاقات غیرطبیعی زیادی هم رخ می‌دهد؛ هرچند تاکنون آمار دقیقی از افرادی که در آئوکیگاهارا دست به خودکشی زده‌اند در جایی ثبت نشده اما فقط در سال ۲۰۰۲، ۷۸ جسد از میان شاخ و برگ‌های جنگل مرگ پایین کشیده شدند و همین موضوع باعث شد اسم آئوکیگاهارا، بیشتر از قبل بر سر زبان‌ها بیفتد اما ماجرا به همین جا ختم نشد چرا که چهار سال بعد، ۱۶ خودکشی دیگر در این جنگل به ثبت رسید.

نکته جالب اینجاست که اگر کسی قدم به این جنگل تاریک بگذارد، از همان ابتدا در گوشه و کنار آن با تابلوهایی روبه‌رو می‌شود که روی آنها جمله‌هایی مثل «لطفا در تصمیم خود تجدیدنظر کنید.» یا «قبل از اینکه تصمیم به خودکشی بگیرید با پلیس مشورت کنید.» نوشته شده است! اما هیچ کدام از این راهکارها نتیجه مطلوبی نداشته‌اند و خودکشی‌ها در آئوکیگاهارا همچنان ادامه دارد.

باغ‌های سمی - ایتالیا، انگلیس

پادوآ یکی از معروف‌ترین فضاهای سبز کشور ایتالیا است که به خاطر گیاهان دارویی و سمی‌ای که از قرن پانزدهم در آن پرورش

داده می‌شود معروف می‌شود. از آنجا که بارها اتفاق‌های ناگواری برای بازدیدکننده‌های آن پیش آمد، این مکان هم به فهرست نقاط ممنوعه دنیا برای سفر کردن اضافه شد.

قضیه از این قرار بود که بسیاری از بازدیدکننده‌هایی که با این گیاهان سمی آشنایی نداشتند بر اثر تماس اشتباهی یا عمدی، دچار مسمومیت‌های شدید می‌شدند و حتی در بعضی موارد جانشان هم به خطر می‌افتاد. به همین خاطر، با وجود زیبایی‌های زیاد این باغ، در آن به روی گردشگران بسته شده است. به جز پادوآ، باغ دیگری به اسم آلنویک هم در انگلیس وجود دارد که به تازگی مجوز کشت گیاهان سمی و دارویی با اهداف مشخص را به دست آورده؛ به همین دلیل افراد عادی اجازه ورود به این باغ را ندارند.

گورستان سنت لوئیس - آمریکا

گورستان‌ها، همیشه به عنوان مرموزترین و رعب‌آورترین نقاط دنیا شناخته می‌شوند. گورستان سنت لوئیس یکی از مکان‌های ترسناکی است که اسمش در فهرست مکان‌های ممنوعه برای سفر ثبت شده. سنت لوئیس، اسم یکی از سه گورستان کاتولیک‌ها در نیواورلئان لوئیزیاناست.

از آنجا که آب‌های زیرزمینی زیادی از این منطقه عبور می‌کنند، مسوولان گورستان تصمیم گرفتند قبرهای آن را در بالای زمین بسازند؛ برای همین هر سه گورستان روی سرداب‌های زیرزمینی بنا شده‌اند. بیشتر قسمت‌های این گورستان در قرن هجدهم و نوزدهم ساخته شده و در نتیجه از رنگ و روی قبرها پیداست که سال‌های زیادی از زمان دفن اجساد در آنها می‌گذرد.

افرادی که به این منطقه سفر می‌کنند اجازه ندارند این گورستان را به تنهایی ببینند؛ چون فضای آن طوری است که بدون استثنا بیشتر افرادی که به تنهایی به آن قدم گذاشته‌اند، با وحشت و دلهره زیادی روبه‌رو شده‌اند؛ آن‌قدر که بعضی‌ها به فکر خودکشی هم افتاده‌اند. به خاطر همین افرادی که دوست دارند از نزدیک این گورستان اسرارآمیز را ببینند باید با گروه‌های گردشگری به این منطقه سفر کنند.

محوطه مری کینگ - اسکاتلند

از سال‌ها پیش، محوطه زیرزمینی مری کینگ در شهر قدیمی ادینبورگ اسکاتلند به عنوان یکی از اسرارآمیزترین و ترسناک‌ترین مکان‌ها شناخته می‌شود؛ منطقه‌ای که هیچ گردشگری به تنهایی جرأت حضور در آن را ندارد. از سال ۱۶۴۵ زندگی در این محوطه زیرزمینی، برای همیشه از بین رفت.

آنهایی که در این منطقه زندگی می‌کردند به بیماری طاعون دچار شدند. مسوولان شهر هم تصمیم گرفتند این جایگاه زیرزمینی را بر سر ساکنان آن خراب کنند تا افرادی که دچار طاعون شده‌اند همان‌جا بمیرند. با این حال پزشکان زیادی برای مداوای طاعون‌زده‌ها داوطلب شدند.

آنها لباس‌های مخصوصی می‌پوشیدند تا گرفتار این بیماری مهلک نشوند. شاید به همین دلیل است که اسم «خیابان بخشش» را به جایی که مری کینگ در آنجا واقع شده داده‌اند. با اینکه تصمیم مسوولان شهر برای خراب کردن این محوطه با موافقت روبه‌رو نشد، اما بیشتر ساکنان طاعون‌زده این منطقه به خاطر بیماری جانشان را از دست دادند.

از همان زمان، خیلی‌ها در مورد دیده شدن روح سرگردان افرادی که در مری کینگ مرده بودند، صحبت می‌کردند. با گذشت سال‌ها هنوز هم گفته می‌شود که در این مکان رعب‌آور روح دختر بچه‌ای به نام آنی بارها و بارها دیده شده است. آنهایی که مدعی‌اند آنی را دیده‌اند می‌گویند که او همیشه به خاطر گم کردن عروسکش با چهره‌ای گریان دیده شده است. برای همین گردشگران پردل و جرأتی که به صورت گروهی به مری کینگ می‌آیند به عنوان هدیه، برای آنی عروسک می‌آورند و یک اتاق پر از عروسک در این محوطه به چشم می‌خورد.

قصر ماشیکول - فرانسه

قصر ماشیکول در فاصله سال‌های ۱۴۰۴ تا ۱۴۴۰ محل زندگی جیل دو رایس شوالیه بریتون بود. اما رایس به خاطر شوالیه بودنش مشهور نشده بود بلکه به خاطر جنایت‌های زیادی که انجام داده بود به شهرت رسیده بود. او یکی از معروف‌ترین قاتلان سریالی کودکان خردسال در قرن پانزدهم بود. در فاصله سال‌های ۱۴۳۲ و ۱۴۳۳ جنازه اولین کودک پیدا شد و پس از آن قتل‌ها یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند. کم‌کم تعداد قربانی‌ها زیاد شد اما هیچ ردی از قاتل بی‌رحم آنها پیدا نمی‌شد. جیل دو رایس در تمام این سال‌ها قربانیانش را در قصر ماشیکول یعنی جایی که در آن زندگی می‌کرد به کام مرگ می‌کشاند. اما بالاخره این شوالیه مشهور فرانسوی شناسایی و دستگیر شد. البته او مدتی بعد در ۲۶ اکتبر ۱۴۴۰ در شهر نانت به دار آویخته شد و از آن موقع به بعد، اقامتگاه او به یکی از مخوف‌ترین نقاط دنیا تبدیل شد.

گفته می‌شود این شوالیه قاتل بعد از کشتن قربانی‌های کم‌سن‌وسالش جنازه بیشتر آنها را در دیوارهای قصرش مخفی می‌کرد. نکته عجیب اینجاست که بعدها که این مکان‌ها مورد جست‌وجو قرار گرفتند، بعضی از جسد‌ها به دلیل فرسودگی ساختمان از در و دیوار بیرون زدند. به خاطر همین سفر به این منطقه از فرانسه و بازدید از قصر ماشیکول به تنهایی امکان‌پذیر نیست و افراد علاقه‌مند باید با یک گروه گردشگری همراه شوند.

معدن آسبستوس - کانادا

معدن آسبستوس یکی از معادن ششگانه طبیعی پنبه نسوز در کانادا است. این ماده مقاومت بسیار بالایی در برابر گرما دارد و به سادگی آتش نمی‌گیرد و این تنها خاصیت خوب آن است اما از طرفی چنانچه فردی مدام در مجاورت پنبه نسوز قرار بگیرد و از هوای اطراف آن تنفس کند، نه تنها احتمال ابتلا به بیماری سرطان در او زیاد می‌شود بلکه ممکن است به بیماری‌های دیگری هم دچار شود. استخراج این ماده به حدی خطرناک است که اتحادیه اروپا بهره‌برداری از آن را در سراسر اروپا ممنوع کرده. این در حالی است که کارگران معدن پشم شیشه منطقه ترفورد در کانادا همچنان در حال فعالیت هستند و از همه مهم‌تر اینکه در بخش‌های مسکونی اطراف معدن، خانواده‌های بسیاری در کنار نخاله‌های پنبه نسوز زندگی می‌کنند.

با این حال طبیعت زیبا و بکر اطراف معدن، گردشگران زیادی را به این منطقه می‌کشاند؛ افرادی که از خطرناک بودن پنبه نسوز بی‌خبرند و از سر کنجکاو به داخل معدن هم سرک می‌کشند. به همین خاطر سفر به این منطقه هم ممنوع اعلام شده مگر در موارد خاص و با رعایت نکات ایمنی و همراه داشتن ماسک اکسیژن برای تنفس هوای عاری از پشم شیشه.

پل‌های خودکشی - آمریکا، جمهوری چک، انگلیس

ل طلایی سانفرانسیسکو هم یکی از مکان‌هایی است که بازدید از آن به هیچ گردشگری توصیه نمی‌شود. برای اینکه با دلیل این کار آشنا شوید بهتر است نام دیگر پل را بدانید. پل طلایی سانفرانسیسکو بین مردم این منطقه با نام پل خودکشی شناخته می‌شود. چرا که افراد زیادی در طول سال برای خودکشی به آنجا می‌روند و با پریدن به درون رودخانه زیر پل به زندگی‌شان خاتمه می‌دهند.

طبق آخرین آمارها تا به حال ۱۲۰۰ نفر روی پل سانفرانسیسکو دست به خودکشی زده‌اند. داستان‌های عجیب شنیده شده درباره این پل، باعث شد که اریک استیل مستندساز معروف انگلیسی در سال ۲۰۰۵ به مدت چند ماه از تمام اتفاقاتی که روی پل می‌افتاد فیلمبرداری کند.

نتیجه این کار باورکردنی نبود چرا که در مستند، فیلم خودکشی ۲۳ نفر ضبط شده بود. این مستند جنجالی همان سال، با نام پل منتشر شد و توجه بسیاری از گردشگران را به این منطقه جلب کرد.

البته پل طلایی سانفرانسیسکو تنها پل ممنوعه دنیا نیست؛ پل یابود جورج واشنگتن در سیاتل هم به عنوان دومین پل مرگبار آمریکا، بازدیدکننده‌های زیادی را به این منطقه می‌کشاند. طبق آمارها تا به حال بیش از ۲۳۰ نفر خودشان را از بالای این پل به پایین انداخته‌اند. در جمهوری چک و شهر پراگ هم پلی به نام نوسل وجود دارد که به خاطر خودکشی‌های زیاد افراد ناامید، معروف شده است.

در این پل هم ۳۰۰ نفر دست به خودکشی زده‌اند. آمار خودکشی‌های روی این پل در دهه ۹۰ آن قدر زیاد شده بود که بالاخره در سال ۱۹۹۷ میله‌هایی به ارتفاع سه متر روی این پل نصب شد تا مانع از پریدن افراد شود. پل هارنسی‌لین در لندن هم یکی از دیگر پل‌های مرگبار جهان است که هر سال افراد زیادی برای اینکه خودشان را به آغوش مرگ بسپارند روی این پل قدم می‌گذارند. به همین دلیل بازدید از این پل هم به هیچ گردشگری توصیه نمی‌شود.

کارهای عجیب که تبدیل به شغل شدند

داشتن شغل و حرفه برای بسیاری از ما تعریف مشخصی دارد. از نظر خیلی از ما شغل مناسب شغلی است که پرستیژ لازم را داشته باشد یا به اصطلاح باکلاس باشد و بتوان با آن پول خوبی درآورد. اما شغل‌هایی هم هستند که بسیاری از ما آن را در قامت یک شغل نمی‌بینیم، ولی بسیاری از مردم در این کره خاکی به آنها مشغول هستند و روزگار می‌گذرانند. در گزارش پیش رو با کارهای آشنا می‌شویم که ظاهر غیرمعمولی دارند، اما برای خودشان شغل محسوب می‌شوند.

۱، پاک کردن صحنه جرم

از جمله مشاغلی است که برای خیلی‌ها خوشایند نیست، اما به هر صورت پاک کردن خون و آثار جرمی که منجر به اتفاقی ناگوار شده هم کاری است که باید انجام شود و با یک حساب سرانگشتی می‌توان فهمید که درآمدش از تمیزکردن خیلی چیزهای دیگر از جمله خانه یا ماشین بیشتر می‌شود.

۲، تخریب ساختمان

تخریب ساختمان می تواند کاری جالب و در عین حال پرخطر باشد. ساختمان های قدیمی که قرار است به برجی بلند و زیبا تبدیل شوند، پیش از ساخته شدن باید تخریب شوند و کار تخریب هم نیاز به نیروهایی دارد که این کار را انجام دهند. زیاد تعریف و تمجید شنیده ایم از کسانی که در بنا نهادن برج یا بنایی سهم دارند، اما کمتر کسی است که از تخریب کنندگان بافت های فرسوده ای یاد کند!

۳، هرس درختان

لذت بردن از دیدن درختان و فضاهای سبزی که اطرافمان هستند از چیزهاییست که نمی توان به آسانی از کنارشان گذشت. اما آیا تا به حال فکر کرده اید که اگر درختان را هر چند وقت یکبار هرس نکرد، چه منظره زشتی پیش رویتان می بینید. هرس درختان و گیاهان شاید در نگاه اول چندان به چشم مان نیاید، اما اگر نباشند کسانی که درختان را هر چند وقت یکبار تمیز و زیبا کنند، دیگر دیدن سرسبزی و استقامت بی نظیرشان لذت نخواهد داشت.

۴، سه چرخه تاکسی

ترافیک از جمله آزاردهنده ترین معضلات زندگی شهری است که کمتر کسی می تواند ادعا کند از آن در امان است. درست است که این سه چرخه ها چندان ظاهر زیبایی ندارند، اما می توانند راه حل مناسبی برای رهایی از عذاب ترافیک باشند.

۵، ترمیم شیشه جلوی اتومبیل

تعمیر خودرو و مکانیکی در همه دنیا شغلی رایج و پذیرفته شده است. اما تا به حال شنیده اید که کسی فقط متخصص درست کردن شیشه جلوی اتومبیل ها باشد. این شغل که هم نوع پاره وقت آن وجود دارد و هم تمام وقتش، پول نسبتا خوبی هم با خود به همراه دارد.

۶، کنترل تخصصی حیوانات

احتمالا زیاد با گربه های اهلی، موش های مزاحم و دیگر حیواناتی که کم و بیش در شهر پیدا می شوند برخورد کرده اید. این حیوانات گاه آرامش شما را برهم می زنند و نیازمند کسانی هستند که بتوانند آنها را مهار کنند. پس نیازمند متخصصانی برای کنترل حیوان است.

۷، ایجاد فضای سبز در گورستان ها

گورستان ها اساسا اماکنی هستند که افراد با رفتن به آنجا احساس غم و اندوه می کنند. حاضر شدن بر سر مزار افرادی که برایتان عزیز هستند و روزی در کنار شما بودند، همواره با غم و اندوه همراه است. اما اگر کسانی باشند که محیط اطراف آرامگاه عزیزان شما سرسبز کنند، حتما آرامش شما بیشتر خواهد شد.

مثل آن راننده تاکسی‌ای که حتی اگر در ماشینش را محکم ببندی بلند می‌گوید: روز خوبی داشته باشی.

آدم‌هایی که توی اتوبوس وقتی تصادفی چشم در چشمشان می‌شوی، دستپاچه رو بر نمی‌گردانند، لبخند می‌زنند و هنوز نگاهت می‌کنند...

آدم‌هایی که حواسشان به بچه‌های خسته‌ی توی مترو هست، بهشان جا می‌دهند، گاهی بغلشان می‌کنند.

دوست‌هایی که بدون مناسبت کادو می‌خرند، مثلاً می‌گویند این شال پشت وپشتین انگار مال تو بود یا گاهی دفتر یادداشتی، نشان کتابی، پیکسلی.

آدم‌هایی که از سر چهار راه نرگس نوبرانه می‌خرند و با گل می‌روند خانه.

آدم‌های پیامک‌های آخر شب، که یادشان نمی‌رود گاهی قبل از خواب، به دوستانشان یادآوری کنند که چه عزیزند، آدم‌های پیامک‌های پُر مهر بی‌بها، حتی اگر با آن‌ها بدخلقی و بی‌حوصلگی کرده باشی.

آدم‌هایی که هر چند وقت یک بار ایمیل پرمحبتی می‌زنند که مثلاً تو را می‌خوانم و بعد از هر یادداشت غمگین خط‌هایی می‌نویسند که یعنی هستند کسانی که غم هیچ کس را تاب نمی‌آوردند.

آدم‌هایی که حواسشان به گربه‌ها هست، به پرنده‌ها هست...

آدم‌هایی که اگر توی کلاس تازه وارد باشی، زود صندلی کنارشان را با لبخند تعارف می‌کنند که غریبگی نکنی.

آدم‌هایی که خنده را از دنیا دریغ نمی‌کنند، توی پیاده‌رو بستنی چوبی لیس می‌زنند و روی جدول لی‌لی می‌کنند.

همین‌ها هستند که دنیا را جای بهتری می‌کنند برای زندگی کردن...

مثل دوستی که همیشه موقع دست دادن خداحافظی، آن لحظه‌ی قبل از رها کردن دست، با نوک انگشت‌هاش به دست‌هایت یک فشار کوچک می‌دهد... چیزی شبیه یک بوسه...!!!

پاسخ جالب چرچیل به یک سوال سیاسی

سر وینستون لئونارد اسپنسر چرچیل سیاست‌مدار و نویسنده بریتانیایی است که بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ یعنی در طول

جنگ جهانی دوم و بار دیگر بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ نخست وزیر بریتانیا بود.

از وینستون چرچیل پرسیدند:

آقای نخست وزیر، شما چرا برای ایجاد یک دولت استعماری و دست نشانده به آنسوی اقیانوس هند می روید و دولت هند شرقی را بوجود می آورید، اما این کار را نمی توانید در بیخ گوش خودتان یعنی در ایرلند که سالهاست با شما در جنگ و ستیز است انجام دهید؟

وینستون چرچیل بعد از اندکی تأمل پاسخ می دهد:
برای انجام این کار به دو ابزار مهم احتیاج هست که این دو ابزار مهم را در ایرلند در اختیار نداریم .

سوال می شود: این دو ابزار چیست؟

چرچیل در پاسخ می گوید:

اکثریت نادان و اقلیت خائن.

واقعا شهر هرت کجاست؟

- شهر هرت جایی است که رنگهای رنگین کمان مکروهند و رنگ سیاه مستحب.

- شهر هرت جایی است که اول ازدواج می کنند بعد همدیگر رو می شناسن.

- شهر هرت جایی است که بهشتش زیر پای مادرانی است که حقی از زندگی و فرزند و همسر ندارند..

- شهر هرت جایی است که درختها علل اصلی ترافیک اند و بریده می شوند تا ماشینها راحت تر برانند.

- شهر هرت جایی است که کودکان زاده می شوند تا عقده های پدرها و مادرهاشان را درمان کنند.

- شهر هرت جایی است که شوهرها انگشتر الماس برای زنانشان می خرند اما حوصله ۵ دقیقه قدم زدن را با همسران ندارند.

- شهر هرت جایی است که با میلیاردها پول بعد از ماهها فقط می توان برای مردم مصیبت دیده، چند چادر برپا کرد.

- شهر هرت جایی است که خنده نشان از جلف بودن را دارد.

- شهر هرت جایی است که مردم سوار تاکسی می شن زود برسند سر کار تا کار کنند و پول تاکسیشان در بیارند.

- شهر هرت جایی است که نصف مردمش زیر خط فقرن اما سریال های تلویزیونی رو توی کاخها می سازن.

- شهر هرت جایی است که گریه محترم و خنده محکومه.

- شهر هرت جایی است که وطن هرگز مفهومی نداره و باعث ننگه پس میرویم ترکیه و دوی و اروپا و آمریکا و را آباد میکنیم..

- شهر هرت جایی است که هرگز آنچه را بلدی نباید به دیگری بیاموزی.

- شهر هرت جایی است که وقتی می ری مدرسه کیفتو می گردن مبادا آینه داشته باشی.

- شهر هرت جایی است که دوست داشتن و دوست داشته شدن احمقانه، ابلهانه و ... است.

- شهر هرت جایی است که توی فرودگاه برادر و پدرتو می تونی ببوسی اما همسرتو نه

- شهر هرت جایی است که وقتی از دختر می پرسن می خوای با این آقا زندگی کنی می گه: نمی دونم هر چی بابام بگه.

- شهر هرت جایی است که وقتی می خوای ازدواج کنی ۵۰۰ نفر رو دعوت می کنی و شام میدی تا برن و از بدی و زشتی و نفهمی و بی کلاسی تو کلی حرف بززن..

- شهر هرت جایی است که مردمش پولشان را توی چاه میریزن و دعا میکنند که خدا آنها را از فقر نجات بده...

- شهر هرت جایی است که به بعضی از بیسوادها میگن پروفیسور.

- شهر هرت جایی است که در آن دلال و دزد به مهندس و دکتر فخر میفروشند.

- شهر هرت جایی است که مردگان مقدسند و از زنده ها محترمتربند.

شهر هرت جایی است که

خدایا این شهر چقدر به نظرم آشناست

مناظره زندگی و مرگ

زندگی: من فرصتی مغتنم برای بودنم
تو ازدهایی مترصد بلعیدن

مرگ: من آغازی به آرامش ابدیم
تو آغازی به آلام دنیوی

زندگی: من خالق یک لحظه شیرین عاشقانه ام
تو جابری که دریغ از این لحظه نداری

مرگ: تو تحمیل ناخواسته ی گریبانگیر بشریتی
من منتخب آنها برای رهایی از تو

زندگی: تو فاجعه انفصال عاشق و معشوقی
من فرصت دوباره باهم بودنشان

مرگ: تو بار سنگین اجباری برای زجر کشیدن
من جرثومه ای برای گریز از این وادی

زندگی: تو اشک مادر داغدیده ای

من اشک شوق دیدار فرزند مفقود الاثر

مرگ: تو تولد کودک نامشروع دو بی خانمانی
من گریزی برای رهایی از این مخمصه

زندگی: من لبخند زیبای یک نو مادرم
تو خلوت تنهایی یک زوج عاشق

مرگ: من پایان ناله های یک پیرمرد زمینگیرم
تو اصراری زجرآلود به بودن او

زندگی: من مصور یک بوسه ی شیرین عاشقانه ام
تو قطره اشک یک عاشق در هجران معشوق

مرگ: تو چشم نظاره گر شکنجه های یک شکنجه گری
من تیر خلاصی از این عذاب

زندگی: من عفو یک پدر داغدیده ام
تو سنگسار یک زن به جرم عاشق بودن

مرگ: من خط بطلان به وجود پس از مرگ معشوقم
تو جزای جرم زندگی بدون او

زندگی: من نگاه نوازشگر یک پریزاده ام
تو خلوت سرد تنهایی

مرگ: من فرصت گرم انتقامم
تو انتظار بیهوده یک مادر ناباور

زندگی: من نقطه اوج عروج یک انسانم
تو نزول او به پست ترین جای ممکن !

مرگ: !!!

گرچه از مرگ گریزی نیست و نباید حتی لحظه ای از اون غافل بشیم اما زندگی نیز، فرصتی است که خداوند بما داده و بجاست که ازش کمال لذت رو ببریم و زندگی را آنطور که شایسته است زندگی کنیم.

نصایح لقمان حکیم به فرزندش

لقمان حکیم، غلام سیاهی بود که در سرزمین سودان چشم به جهان گشود. گرچه او چهره ای سیاه و نازیبا داشت، ولی از دلی روشن، فکری باز و ایمانی استوار برخوردار بود. او که در آغاز جوانی برده ای مملوک بود، به دلیل نبوغ عجیب و حکمت وسیعش آزاد شد و هر روز مقامش اوج گرفت تا شهره ی آفاق شد. او مردی امین بود، چشم از حرام فرو می بست، از ادای حرف ناسزا و بی مورد پرهیز می کرد و هیچگاه دامن خود را به گناه نیالود و همواره در امور زندگی شرط عفت و اخلاص را رعایت می کرد. بیشتر وقت خود را در همنشینی با فقها و دانشمندان و پادشاهان می گذراند و مسئولیت خطیر آنها را گوشزد می کرد و آنها را از کبر و غرور برحذر می داشت و خود نیز از احوال ایشان عبرت می گرفت و در این میان فرزند برومند لقمان که نظر پدر را به خود معطوف داشته بود، بیشتر مورد خطاب او قرار می گرفت. هرچند نصایح لقمان بیشتر جنبه عمومی داشت و سعی لقمان بر این بود که در مناسبت های مختلف فرزندش و همچنین سایر مردم را پند و اندرز دهد که در این رابطه گوشه ای از این پندها را در این ایمیل مرور می کنیم :

۱. فرزندم هیچ کس و هیچ چیز را با خداوند شریک مکن.

۲. با پدر و مادرت بهترین رفتار را داشته باش.

۳. بدان که هیچ چیز از خداوند پنهان نمی ماند.

۴. نماز را آنگونه که شایسته است بپادار.

۵. اندرز و نصیحت دیگران را فراموش مکن.

۶. از بدان انتظار مردانگی و نیکی نداشته باش.

۷. از مردم روی مگردان و با آنها بی اعتنا مباش.

۸. با غرور و تکبر با دیگران رفتار مکن.

۹. در مقابل پیش آمدها شکیبیا باش.

۱۰. بر سر دیگران فریاد مکش و آرام سخن بگو.
۱۱. از طریق اسماء و صفات خداوند او را بخوبی بشناس.
۱۲. به آنچه دیگران را اندرز می دهی خود پیشتر عمل کن.
۱۳. سخن به اندازه بگو.
۱۴. حق دیگران را به خوبی ادا کن.
۱۵. راز و اسرار را نزد خود نگاه دار.
۱۶. به هنگام سختی دوست را آزمایش کن.
۱۷. با سود و زیان دوست را امتحان کن.
۱۸. با بدان و جاهلان همنشینی مکن.
۱۹. با اندیشمندان و عالمان همراه باش.
۲۰. در کسب و کار نیک جدی باش.
۲۱. بر کوتاه فکران و ضعیف عنصران اعتماد مکن.
۲۲. با عاقلان ایماندار مدام مشورت کن.
۲۳. سخن سنجیده همراه با دلیل را بیان کن.
۲۴. روزهای جوانی را غنیمت بدان.
۲۵. هم مرد دنیا و هم مرد آخرت باش.
۲۶. یاران و آشنایان را احترام کن.

۲۷. با دوست و دشمن، خوش اخلاق باش.

۲۸. وجود پدر و مادر را غنیمت بشمار.

۲۹. معلم و استاد را همچون پدر و مادر دوست بدار.

۳۰. کمتر از درآمدی که داری خرج کن.

۳۱. در همهٔ امور میانه رو باش.

۳۲. گذشت و جوانمردی را پیشه کن.

۳۳. هر چه که می توانی با مهمان مهربان باش.

۳۴. در مجالس و معاشر چشم و زبان را از گناه باز دار.

۳۵. بهداشت و نظافت را هیچگاه فراموش مکن.

۳۶. هیچگاه دوستان و هم کیشان خود را ترک مکن.

۳۷. فرزندان را دانش و دینداری بیاموز.

۳۸. سوارکاری و تیراندازی و ... را فراگیر.

۳۹. در هر کاری از دست و پای راست آغاز کن.

۴۰. با هر کس به اندازهٔ درک او سخن بگو.

۴۱. به هنگام سخن متین و آرام باش.

۴۲. به کم گفتن و کم خوردن و کم خوابیدن خود را عادت بده.

۴۳. آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران مپسند.

۴۴. هر کاری را با آگاهی و استادی انجام بده.
۴۵. نا آموخته استادی مکن.
۴۶. با ضعیفان و کودکان سرّ خود را در میان نگذار.
۴۷. چشم به راه کمک و یاری دیگران مباش.
۴۸. از بدان انتظار مردانگی و نیکی نداشته باش.
۴۹. هیچ کاری را پیش از اندیشه و تدبیر انجام مده.
۵۰. کار ناکره را کرده خود مدان.
۵۱. کار امروز را به فردا مینداز.
۵۲. با بزرگتر از خود مزاح مکن.
۵۳. با بزرگان سخن طولانی مگو.
۵۴. کاری مکن که جاهلان با تو جرأت گستاخی پیدا کنند.
۵۵. محتاجان را از مال خود محروم مگردان.
۵۶. دعوا و دشمنی گذشته را دوباره زنده مکن.
۵۷. کار خوب دیگران را کار خود نشان مده.
۵۸. مال و ثروت خود را به دوست و دشمن نشان مده.
۵۹. با خویشاوندان قطع خویشاوندی مکن.
۶۰. هیچگاه پاکان و پرهیزکاران را غیبت مکن.

۶۱. خودخواه و متکبر مباش.
۶۲. در حضور ایستادگان منشین.
۶۳. در حضور دیگران دندان پاک مکن.
۶۴. با صدای بلند آب دهان و بینی را پاک مکن.
۶۵. به هنگام خمیازه دست بر دهان خویش بگذار.
۶۶. حالت خستگی را در حضور دیگران ظاهر مکن.
۶۷. در مجالس انگشت در بینی مینداز.
۶۸. کلام جدی را با مزاح آمیخته مکن.
۶۹. هیچکس را پیش دیگران خجل و رسوا مکن.
۷۰. با چشم و ابرو با دیگران سخن مگو.
۷۱. سخن گفته شده را تکرار مکن.
۷۲. از شوخی و مزاح خود کمتر کن.
۷۳. از خود و خویشاوندان نزد دیگران تعریف مکن.
۷۴. از پوشیدن لباس و آرایش زنان پرهیز کن.
۷۵. از خواسته های نابجای زن و فرزندان پیروی مکن.
۷۶. حرمت هر کس را در حد خود نگاه دار.
۷۷. در بد کاری با اقوام و دوستان همکاری مکن.

۷۸. از مردگان به نیکی یاد کن.
۷۹. از خصومت و جنگ افروزی جدا پرهیز کن.
۸۰. با چشم احترام به کار دیگران نگاه کن.
۸۱. نان خود را بر سفره ی دیگران مخور.
۸۲. در هیچ کاری شتاب مکن.
۸۳. برای جمع آوری بیش از حد مال و ثروت حرص مخور.
۸۴. به هنگام خشم شکیبا باش و سخن سنجیده بگو.
۸۵. از پیش دیگران غذا و میوه بر مدار.
۸۶. در راه رفتن از بزرگان پیشی مگیر.
۸۷. سخن و کلام دیگران را قطع مکن.
۸۸. به هنگام راه رفتن جز به ضرورت چپ و راست خود را نگاه مکن.
۸۹. در حضور مهمان بر کسی خشم مگیر.
۹۰. مهمان را به هیچ کاری دستور مده.
۹۱. با دیوانه و مست سخن مگو.
۹۲. برای کسب سود و دوری از زیان آبروی خود را مریز.
۹۳. در کار دیگران کنجکاوی و جاسوسی مکن.
۹۴. در اصلاح میان مردم هیچ گاه کوتاهی مکن.

۹۵. ادب و تواضع را هیچگاه فراموش مکن.
۹۶. با خداوند صادق و با مردم با انصاف باش.
۹۷. بر آرزو ها و خواسته های خود غالب باش.
۹۸. خدمتکاری بزرگان و همکاری با مستمندان را فراموش مکن.
۹۹. با بزرگان با ادب و با کودکان مهربان باش.
۱۰۰. با دشمنان مدارا کن و در مقابل جاهلان خاموش باش.
۱۰۱. در مال و مقام دیگران طمع مکن.
۱۰۲. از رفت و آمد و مال و مرام و مسلک خویش کمتر بگو.
۱۰۳. بجز خداوند هیچ کس و هیچ چیز را فرمانروا و فریادرس خویش م شمار.
۱۰۴. عمر و روزی با حساب و کتاب است، پس مترس و طمع مکن.
۱۰۵. عمر را برای عمل و عبادت و پاکی و پرهیزکاری غنیمت بدان.
۱۰۶. اگر بهشت را می طلبی از فساد و ستم و گردن کشی پرهیز کن.
۱۰۷. سرچشمه ی زشتی ها را دنیا پرستی و مستی و نادانی بدان.
۱۰۸. بجز در حق و راستی بندگان خدا را بندگی و فرمانبری مکن.
۱۰۹. خود را با ستم سلاطین شریک مگردان.
۱۱۰. دنیای دیگر را به دست فراموشی مسپار.

و اما اینهم

جدیدترین وصیتنامه لقمان حکیم به فرزندش

(به زبان طنز)

پسرم! گروهی، اگر احترامشان کنی تو را نادان می دانند و اگر بی محلیشان کنی از گزندشان بی امانی. پس در احترام، اندازه نگهدار.

پسرم! سخت ترین کار عالم محکوم کردن یک احمق است. پس خون خودت را کثیف نکن. ضمنا چرچیل هیچگونه نسبتی با طایفه ما ندارد. بچه هایش یکوقت ادعای ارث نکنند.

پسرم! با کسی که شکمش را بیشتر از کتاب هایش دوست دارد، دوستی مکن.

پسرم! دوستانت را با یک لیوان آب خوردن امتحان کن! آب را به دستشان بده تا بنوشند! بعد بگو تا دروغ بگویند! اگر عین آب خوردن دروغ گفتند از آنان بپرهیز ...

پسرم! در پیاده رو که راه می روی، از کنار برو. ملت می خواهند از کنارت رد شوند.

پسرم! اگر کسانی از سر نادانی به تو خندیدند، تو برای شفایشان گریه کن.

پسرم! خود را وابسته به هیچ دسته ای بدان. چون پس فردا گندش درمی آید و حالا خر بیار و معرکه بارکن.

پسرم! اگر به ناچار به جریانی متمایل شدی، جایی برای نفس کشیدن خود و رقیبت بگذار. نه او را چنان به زمین بکوب و نه خود را چنان بالا بپر. دیرزمانی نیست که جایتان عوض شود.

پسرم! در تاکسی با تلفن همراه بلندبلند صحبت نکن.

هان ای پسر! اهل هنر را احترام کن. اما مواضع سیاسی ات را با کسی مسنج و کسی را به خاطر مواضعش مرنجان.

پسرم! هیچ گاه دنبال به کرسی نشاندن حرفت مباش و همه جا سر هر صحبتی را باز مکن. بگذار تو را نادان بدانند.

پسرم! اگر برای دختر یا پسری پیش تو برای تحقیق آمدند و تو چیزی می دانستی رک و راست بگو هر آنچه که می دانی. به فکر بدبختی دختر و پسر مردم باش.

پسرم! اخبار را از منابع مختلف بگیر. جمع بندی اش با خودت. مخاطب دائمی یک رسانه بودن آدم را به حماقت می کشاند.

پسرم! پیش از استخدام در اداره های دولتی، آی سی دی ال را و حداقل پاور پوینت را فرا بگیر.

پسرم! اگر در اداره ای استخدام شدی هرچه دستمال از جیب هایت داری دور بریز. آب بینی ات را با پیراهن تمیز کنی بهتر است تا کسی دستمال در دستت ببیند.

پسرم! اساتید را محترم بشمار! اگر توانستی دستشان را ببوس اگر نه، خود دانی.

پسرم! در ضمن، به هر کسی بی خودی لقب استاد عنایت مکن. استاد باید خودش بیاید، زورکی که نیست.

پسرم! از فیلم های تکراری رنجیده خاطر مشو! حتما حکمتی در آن است.

پسرم! بلوتوث تلفن همراهت را خاموش نگهدار، مگر در مواقع ضروری.

هان ای پسرا! اگر کسی گفت اسفندیار را می شناسی خودت را به نفهمی بزن.

پسرم! هر روز از همکارانت در اداره عمیقا خداحافظی کن. کسی نمی داند آیا فردا در همان اداره باشی یا نه. اداره در همان شهر باشد یا نه. شهر در ... ولش کن پسرم.

پسرم! دانشگاه کسی را آدم نمی کند. علم را از دانشگاه بیاموز، ادب را از مادرت.

پسرم! می دانم الان داری حسرت دیدار مرا می خوری. یالله بلند شو دست مادرت را ببوس بعد بیا بقیه وصیت را بخوان.

پسرم! پیامک های عیدنوروزت را همین الان بفرست چون آینده نگری خوب چیزیه.

هان ای پسرا! خواستی در مملکت خودمان درس بخوانی بخوان. خواستی فرنگ بروی برو. اما اگر ماندی از فرنگ بد نگو، اگر رفتی از مملکتت.

پسرم! گوجه را از نارمک بخر، شنیده ام ارزان است.

پسرم! هیچ گاه از دانشگاه های هاروارد، ماساچوست و بوستون مدرک نگیر. برایت حرف در میان. مگه آزاد رودهن چشمه؟

پسرم! نامزد انتخابات شدی، اول یا داماد لرها شو یا ترک ها که تو را در انتخابات تنها نگذارند.

هان ای پسرا خسته شدی؟ ... از ساعت چند داری وصیت می خونی؟ ... کی خسته است؟ ... خودت نقطه چین ها رو پر کن.

پسرم! شماره حساب هدفمندی یارانه ها، رمزگذاری شده در صندوقچه مرحوم آقابزرگ توی اتاق پشتی است.

پسرم! شهر ما خانه ما! ... نه نه نه! نمی خواد عزیزم. شهرشون خونه خودشون. اول اتاقت رو از این ریخت در بیار.

هان ای پسرا! به اقوام و ملل جهان هرگز حسادت مکن چون عنقریب است که تو هم جهانی شوی.

فرزندم! هیچ کس تنها نیست.

پسرم! راه تو را می خواند. اما تو باور مکن.

آیا میدانید ۲۰۰۰ سکه مهریه، شبی چقدر تمام میشود؟؟؟

بهای هر سکه: ۶۴۰ هزار تومان.

بهای کل: $۱۲۸۰۰۰۰ = (۲۰۰۰ * ۶۴۰)$ هزار تومان.

سن داماد: ۲۸ سال.

متوسط عمر در ایران: ۶۰-۷۰ سال.

طول زندگی زناشویی در خوشبینانه ترین حالت: $۷۰ - ۲۸ = ۴۲$

تعداد کل روز و شبهای با هم بودن: $۱۵۳۳۰ = (۴۲ * ۳۶۵)$ شب.

با توجه به پریود بودن حداقل یک هفته در ماه تعداد شب های دارای شانس باهم بودن:

$$۱۵۳۳۰ * ۴/۳ = ۱۱۴۹۷ \text{ شب}$$

اگر در خوشبینانه ترین حالت هم یک شب در میان حساب کنیم:

۵۷۴۸ شب آن هم احتمالاً، آگه مسافرت نباشه آگه مهمون نداشته باشین آگه خسته نباشه و...

۱۲۸۰۰۰۰۰۰۰ تومان تقسیم بر ۵۷۴۸ شب، میشه شبی ۲۲۲،۶۸۶ تومان

حالا تصمیم با شماست آیا نوع دائمی آن بصره است

چگونه کتک بخوریم تا آدم شویم !!!!

کتک از دیرباز همواره جزو مهمترین ابزار آموزشی و لوازم کمک آموزشی بوده و در طول زندگی بشر هیچگاه صحنه را به نفع هیچ رقیب دیگری از جمله تشویق، منطق، گفت و گوی تمدن ها ترک نکرده بلکه سفت، محکم و استوار اعمال سلیقه کرده و به طرز دردناکی سعی بر آدم نمودن آدمیزاد داشته است. با توجه به این موضوع لا بد وظیفه ما آدم ها است که کمی تا قسمتی انعطاف به خرج داده و همزیستی مسالمت آمیز با کتک پیدا کرده و سعی کنیم راه بهتر کتک خوردن برای زودتر آدم شدن را کشف کنیم تا از شدت و کمیت دردی که باید بکشیم، کم کنیم. اینجاست که پاسخگویی به «چگونه کتک بخوریم که آدم شویم» از جمله مسائل حیاتی زندگی بشریت می شود.

(۱) چشم سفید، خیره سر و پوست کلفت نباشیم. فکر نکنیم اگر به همه ثابت کنیم کتک خورمان ملس است، خیلی قهرمان

می شویم. اتفاقاً دقیقاً در نقطه برعکس بایستیم. پیش از شروع تناول کتک به کلیه امور مربوطه با صداقت اعتراف کنیم و مراتب عذرخواهی را هم به جا بیاوریم تا لا اقل کتک زنده بدون عقده ما را کتک بزند. بعد از کتک خوردن هم سعی کنیم که به خودمان بقبولانیم که تا به حال اشتباه کرده ایم و از این به بعد باید آدم شویم.

۲) در زمان صرف کتک به این مساله توجه داشته باشیم که این کتک لا زمه آدم شدن ماست و راه گریزی از آن وجود ندارد. با معطوف کردن ذهن به این موضوع در کنار تلخی، کمی تا قسمتی شیرینی هم می چشیم ضمن اینکه آدم شدن را از همان زمان کتک خوردن آغاز می کنیم نه از پایان آن!

۳) بعد از پایان کتک، رو به کتک زنده کنید و ضمن تشکر بگویید: واقعا من چقدر به این کتک احتیاج داشتم! مراقب باشید این جمله را جوری ادا نکنید که طرف فکر کند دستش انداخته اید والا می گوید تو هنوز آدم نشدی و دوباره شروع به کتک زدن می کند.

این پست جالب بود گذاشتم ... بخونید ...

یک روز پسری دوازده ساله که لاک پشت مرده ای را که ماشین از رویش رفته بود را با نخ می کشید وارد یکی از خانه های "فساد" اطراف آمستردام شد و گفت:

- من می خواهم با یکی از خانم ها (+18) داشته باشم. پول هم دارم و تا به مقصودم نرسم از اینجا نمی روم

گرداننده آنجا که همه "مامان" به او می گفتند و کاری با اخلاقیات و اینجور حرفها نداشت اندکی فکر کرد و گفت:

... - باشه یکی از دخترها رو انتخاب کن

پسر پرسید: هیچکدامشان بیماری مسری که ندارند؟

"مامان" گفت: نه ندارند

پسر که خیلی زبل بود گفت:

- تحقیق کردم و شنیدم همه آنهايي که با ليزا ميخواهند بعدش بايد يك آمپول بزنند. من هم ليزا را ميخواهم

اصرار پسرک و پول توی دستش باعث شد که "مامان" راضی بشه. در حالی که لاک پشت مرده را می کشید وارد اتاق لیزا شد. ده دقیقه بعد آمد بیرون و پول را به "مامان" داد و می خواست بیرون برود که "مامان" پرسید:

- چرا تو درست کسی را که بیماری مسری آمیزشی دارد را انتخاب کردی؟

پسرک با بی میلی جواب داد:

- امروز عصر پدر و مادرم میروند رستوران و یک خانمی که کارش نگهداری بچه هاست و بهش کلفت میگویم میاد خونه ما تا من تنها نباشم.. این خانم امشب هم مثل همیشه حتما با من خواهد خوابید و کارهای بد با من خواهد کرد. در نتیجه این بیماری آمیزشی به او هم سرایت خواهد کرد

بعدا که پدر و مادرم از رستوران برگشتند پدرم با ماشینش کلفت را به خونه اش می‌رسانه و طبق معمول تو راه. و بیماری به پدرم سرایت خواهد کرد

وقتی برگشت آخر شب پدرم و مادرم با هم اختلاط خواهند کرد و در نتیجه مادرم هم مبتلا خواهد شد. فردایش که پستیچی میاد طبق معمول مادرم و پستیچی قاطی همدیگر خواهند شد

هدفم مبتلا کردن این پستیچی پست فطرت هست که با ماشینش روی لاک پشتم رفت و اونو کشت

آهای آقا پسرایی که دوروغکی به دوست دختراتون میگین عزیزم من تا آخرش باهاتم، مرد باشی— همون اول بگید
آخرش موقع بستن کمر بندته... 😊))))

حداقل شاید دختره همون اول کمر بندشو بست واست عزیزم (=))))

دیگه اونوقت آماره شکست عشقی هم نصفه میشه :-"

تموم شد رفت

سه تا مرد مست بودن سوار تاکسی شده بودن.

وقتی اون سه تا سوار شدن و در رو بستن راننده که میبینه اینا مست هستن میخواد ازشون یه پولی بکنه! سریع ماشین رو روشن میکنه بعد زود خاموش میکنه میگه: مسافری عزیز رسیدیم به مقصد!!

مرد اولیه پول میده پیاده میشه...

مرد دومیه نه تنها پول میده بلکه تشکر هم میکنه...

مرد سومیه اما با عصبانیت تمام یه دونه محکم میزنه تو کله راننده!!!

... راننده آخه میگه چرا زدی!!!!!!

مرد سومیه میگه: اینو زدم که درس عبرتی بشه واست از این به بعد تند نری، داشتی هممونو به کشتن میدادی مردیکه !!!!

دیشب بعد از ۱ سال به این معما پی بردم که آقا جونم مسواکش رو کجا قایم می کنه که من نمی بینم. بارها دیدم که داره مسواک می زنه اما به محض اینکه بعدش می رم مسواک بزنم مسواکش غیب می شه. خب زیاد پیچیده نیست از مسواک من استفاده می کرده دی

هی دهه شصتی سرتو بگیر بالا!
میدونم تو جوونی پیر شدی
میدونم آهنگ یو یو بازی کردنت آژیر قرمز بود.
میدونم واسه دوچرخه و آتاری معدل بیست آوردی و هرگز نخریدن برات.
می دونم بچگیات بمبارون بود.
... می دونم عشقت داریوش بود، می دونم نظامت جدید بود...
می دونم کلاسات پر آدم بود می دونم
بین منو ، سرتو بگیر بالا، گریه نکن رفیق، در عوض یه مرد و یه زن واقعی بار اومدی
تموم شد رفت

دخترای امروزی!!!!

پسره میگه من عاشقتم میخوام باهات ازدواج کنم.

دختر: خونه داری؟

پسر: نه...

دختر حرفشو قطع میکنه: بی ام و داری؟

پسر: نه

... .. چقدر حقوق میگیری؟

پسر: حقوق ندارم آخه...

مشترک (خانه بخت) ، هر مردی یک فرمانبردار بی چون و چرا محسوب می شود که اگر طالب جان و سلامتی جسمی و روحیش می باشد ، باید تمام فرامین فرمانده و یا همسر خود را بر روی تخم چشمانش بگذارد و هر گونه تخطی از دستورات فرمانده و همسر ، پاسخی جز گلوله ، حبس ، اضافه خدمت (در خدمت سربازی) و افتادن توی سماور پر از آب جوش ، هدف قرار گرفتن با ساتور ، رفتن دست توی چرخ گوشت ، پرت شدن از پنجره طبقه هفتم به بیرون ، گشنگی و تشنگی کشیدن و ... (در زندگی زناشویی) نخواهد داشت !

۳- شباهت سوم در این نکته اقتصادی خلاصه می شود که چه سرباز و چه مرد متاهل ، میزان پولی که در آخر برج به دست او خواهد رسید ، فقط به میزان نیست که کفاف بر طرف کردن نیازهای اساسی او را بدهد و چیزی جهت پس انداز کردن و یا خرج کردن در زمینه هایی غیر از نیازهای اساسی نخواهد ماند و در این میان ، سرباز و مرد متاهل ، هر چقدر هم که جان بکنند و عرق بریزند ، فرقی به حال فرمانده یا همسرش نخواهد کرد و بالطبع تاثیری در جهت افزایش مستمری آنان نخواهد داشت ، عبارت بهتر ، در هر دو جا یکی باید کار کنه تا اون یکی حال کنه!

۴- از دیگر شباهتهای موجود میان این دو قشر آسیب پذیر جامعه ، شباهت در آرزو کردن است ! بدین معنا که هر پسری پس از ورود به پادگان و خانه بخت است که قدر زندگی در خانه پدری را می فهمد و از اعماق وجودش و با تمام اعضا و جوارحش آرزو می کند که ای کاش هنوز هم در کنار پدر و مادرش بسر می برد و ایضا خودش را نیز لعنت خواهد کرد که چرا قدر آن روزهای شیرین را ندانسته است ! چرا که در پادگان و خانه مشترک دیگر کسی غذای مفت به او نمی دهد ، لباسهایش را نمی شوید و اتو نمی زند ، کسی نازش را نمی کشد و ... و فقط خود اوست که مسئول انجام تمام کارهای شخصی اش و نیز کارهای چند نفر دیگر می باشد !

۵- از دیگر شباهتها می توان به این نکته اشاره کرد که اکثر سربازی رفته ها و اکثر مردان متاهل متفق القول هستند که در این ایام ، هر روز به اندازه یکسال برای آنها می گذرد و ثانیه ها حکم ساعت را پیدا می کنند که به احتمال زیاد دلیل آن ، مواردی مشابه موارد فوق می باشد .

۶- و در نهایت اینکه چند ماه پس از آنکه کارت پایان خدمت یا قبالة ازدواج را دریافت کردید ، صدای خواندن این شعر معروف در گوشتان خواهد پیچید که : (گول خوردی ای گول خوردی !)
زیرا آن موقع است که تازه دوزاریتان جا می افتد که با این کارت و قبالة نه کاری به آدم می دهند و نه وام ازدواج و نه خیلی از چیزهای دیگر که شما را به بهانه آنها در این راه وارد کرده بودند ، پس متوجه خواهید شد که تنها مورد استفاده ای که برای شما خواهند داشت این است که می توانید از آنها برای امانت دادن به کلوپ جهت کرایه فیلم استفاده نمایید!!

روشهای لذت بردن از زندگی (برای کسانی که از هیچ چیز لذت نمی برند)

۱- مقدار بسیار زیاد مشروب میل کنید و در کنار آن مقدار زیادی سیگار ، قلیان و از این قبیل مصرف کنید. آنقدر به این کار ادامه دهید تا بیهوش شوید. بعد از چند ساعت بیدار خواهید شد در حالی که دچار سردرد شدید و حالت تهوع شده اید. سعی

کنید به کمک چیزی مانند نوشیدن قهوه تلخ استفرغ کنید شاید مجبور شوید این کار را تکرار کنید تا سر درد و حالت تهوع شما قطع گردد بعد از مدتی احساس آرامش بسیار مطبوعی به شما دست خواهد داد که با خواب عمیق و شیرین همراه است. می توانید در این حالت از زندگی خود لذت ببرید.

۲- یک شب سرد زمستانی از خانه خارج شوید آنقدر صبر کنید تا خواب به سراغتان بیاید، به خانه برنگردید، به سمت پارکی بروید و سعی کنید بر روی نیمکتی بخوابید. از دستان خود بالشتی بسازید و از سرما بلرزید. وقتی احساس کردید ادامه این کار شما را به کشتن خواهد داد به منزل برگردید و در تختخواب خود بیارامید و از زندگی لذت ببرید.

۳- در ساعات پر ترافیک سوار اتوموبیل خود شده و از خانه خارج شوید. به یکی از معابر پر ترافیک شهر بروید و خود را چند ساعت در ترافیک مشغول کنید بطوریکه دچار خستگی مفرط، سردرد، کمر درد، پا درد... گردید در این حالت تصمیم بگیرید که به خانه بازگردید، در راه باز هم دچار ترافیک می شوید و هر لحظه آرزو می کنید که سریعتر به منزل برسید. وقتی به خانه برگشتید می توانید در حالتی ریلکس نشسته و با هر چیزی مانند نوشیدن چای، تماشای تلویزیون یا گوش دادن به یک موسیقی ملایم، از زندگی خود لذت ببرید.

۴- مقدار زیادی مایعات بنوشید بطوری که بعد از چند ساعت مثانه شما به حد انفجار برسد. بعد سعی کنید در حدود یک ساعت خود را در چنین وضعی قرار دهید. وقتی طاقت شما تمام شد به دستشویی بروید و مفصل ادرار نمایید، در چنین حالتی می توانید برای چند لحظه از زندگی خود لذت فراوانی ببرید

جغرافیای خانم ها

خانم ها در سن ۱۸ تا ۲۱ سالگی، مانند آفریقا یا استرالیا هستند نیمه کشف شده، وحشی، با زیبایی های افسون کننده ی طبیعی

در سن ۲۱ تا ۳۰ سالگی، مثل امریکا یا ژاپن هستند: کاملا کشف شده، بسیار توسعه یافته، آماده برای معامله، مخصوصا معامله با پول نقد یا اتومبیل .

در سن ۳۰ تا ۳۵ سالگی، مانند هند یا اسپانیا هستند: بسیار داغ، آسوده خاطر و آرام، و آگاه به زیبایی های خود.

بین سن ۳۵ تا ۴۰ سالگی، مانند فرانسه یا آرژانتین هستند: بدین معنا که اگر چه ممکن است در جریان جنگ نیمه ویران شده باشند، اما هنوز جاهای بسیاری برای تماشا دارند .

در سن ۴۰ تا ۵۰ سالگی، مثل یوگسلاوی یا عراق هستند:
جنگ را باخته اند. هنوز گرفتار اشتباهات پیشین اند. و به باز سازی کامل نیاز دارند .

بین ۵۰ تا ۶۰ سالگی، مانند روسیه یا کانادا هستند:
بسیار پهناور، آرام و مرز ها بدون مرزبان، اما سرمای زیاد، خلاق را از آنان می رماند.

در سن ۶۰ تا ۷۰ سالگی، مانند انگلستان یا مغولستان اند:
با یک گذشته ی درخشان و بدون آینده .

بعد از ۷۰ سالگی، شبیه آلبانی یا افغانستان اند:
همگان میدانند که در کجایند، اما هیچکس به سراغ شان نمی رود.

جغرافیای آقایان

از ۱۸ تا ۵۰ سال مثل ایران :
راهنما و حلال مشکلات دنیا ولی در کار خود مانده .

بعد از ۵۰ سالگی، شبیه عربستان هستند:
همگان فقط به خاطر مال و ثروت به آنها احترام می گذارند

روزی شخصی گرفتار پیش ملای مسجد میره و ازش برای راهایی از گرفتاری کمک و راهنمایی میخواد .
ملا بهش میگه دارای و وضع زندگی رو برام شرح بده :
مرد میگه : خانه کوچیکی دارم که همسرم ۳ فرزندم و مادر همسرم داریم زندگی میکنیم و به سختی تو این خونه جا میشیم .
از دار دنیا هم یه گاو دارم یه الاغ ،یه گوسفند و یه جفت مرغ و خروس .
ملا رو میکنه بهش میگه این فرمول رو تو یک هفته باید اجرا کنی و روز بعدش بیای و گزارش بدی که چی شده .
میگه امشب میری خونه و مرغ و خروس رو شب میبری توی اتاق تا صبح پشتون میمونه و صبح میای پیش من .
مرد میگه آخه اون خونه برای ما ۶ نفر هم جا نداره چه برسه به مرغ خروس .
ملا میگه تو برو و کاری رو که گفتم انجام بده .مرد با ناراحتی میره و صبح روز بعد بر میگرده .
ملا میگه چطور بود ؟؟
مرد میگه تا صبح هیچ کدوممون نتونستیم بخوابیم .
ملا میگه درست میشه ناراحت نباش ، امشب گوسفند رو با خودت به اتاق ببر .

مرد بیچاره که متعجب مونده بوده میره و پیش خودش فکر میکنه که ملا برای این کار هاش حتماً دلیل خوبی داره و میخواد کمک بزرگی کنه .

مرد به دستور ملا تا شب چهارم هر شب یکی از حیونا رو می اره داخل خونه .
تا اینکه صبح روز پنجم با حالتی زار و ناراحت میاید پیش ملا ، ملا بهش میگه خوب دیگه از امشب از مرغ خروس شروع کن
ببرشون بیرون تا به گاو برسی و صبح روزی که گاو رو بیرون بردی بیا پیش من .
مرد میره و این کارو انجام میده و صبح روز پنجم خوشحال و شاد میاد پیش ملا و کلی از ملا تشکر میکنه که از چه بلای بزرگی
نجاتش داده و در کنار خونوادش چقدر خوشحال دارن زندگی میکنن .

خدا را شکر:

خدا را شکر که تمام شب صدای خرخر شوهرم را می شنوم، این یعنی او زنده و سالم در کنار من خوابیده است.
خدا را شکر که دختر نوجوانم همیشه از شستن ظرفها شاکیست، این یعنی او در خانه است و در خیابان ها پرسه نمی زند.
خدا را شکر که مالیات می پردازم، این یعنی شغل و درآمدی دارم و بیکار نیستم.
خدا را شکر که لباسهایم کمی برایم تنگ شده است، این یعنی غذای کافی برای خوردن دارم.
خدا را شکر که در پایان روز از خستگی از پا می افتم، این یعنی توان سخت کار کردن را دارم.
خدا را شکر که باید زمین را بشویم و پنجره ها را تمیز کنم، این یعنی من خانه ای دارم.
خدا را شکر که در جایی دور جای پارک پیدا کردم، این یعنی هم توان راه رفتن دارم و هم اتوموبیلی برای سوار شدن.
خدا را شکر که سرو صدای همسایه ها را می شنوم، این یعنی من توانایی شنیدن دارم.
خدا را شکر که این همه شستنی و اتو کردنی دارم، این یعنی من لباس برای پوشیدن دارم.
خدا را شکر که هر روز باید با زنگ ساعت بیدار شم، این یعنی من هنوز زنده ام.
خدا را شکر که گاهی اوقات بیمار میشوم، این یعنی بیاد آورم که اغلب اوقات سالم هستم.
خدا را شکر که خرید هدایای سال نو جیبم را خالی می کند، این یعنی عزیزانی دارم که می توانم برایشان هدیه بخرم.
شکر، شکر، خدا را شکر.

چقدر خنده داره

که یک ساعت خلوت با خدا دیر و طاقت فرساست، ولی ۹۰ دقیقه بازی تیم فوتبال مثل باد میگذره!

چقدر خنده داره

که صد هزار تومان کمک در راه خدا مبلغ بسیار هنگفتیه، اما وقتی که با همون مقدار پول به خرید می ریم کم به چشم میاد!

چقدر خنده داره

که یک ساعت عبادت در مسجد طولانی به نظر میاد، اما یک ساعت فیلم دیدن به سرعت میگذره!

چقدر خنده داره

که وقتی میخوایم عبادت و دعا کنیم هر چی فکر میکنیم چیزی به فرمون نمیداد تا بگیم، اما وقتی که می خوایم با دوستمون حرف بزنیم هیچ مشکلی نداریم!

چقدر خنده داره

که وقتی مسابقه ورزشی تیم محبوبمون به وقت اضافی میکشه لذت میبریم و از هیجان تو پوست خودمون نمی گنجیم، اما وقتی مراسم دعا و نیایش طولانی تر از حدش میشه شکایت میکنیم و آزرده خاطر میشیم!

چقدر خنده داره

که خوندن یک صفحه و یا بخشی از قرآن سخته، اما خوندن صد سطر از پرفروشترین کتاب رمان دنیا آسونه!

چقدر خنده داره

که سعی میکنیم ردیف جلو صندلی های یک کنسرت یا مسابقه رو رزرو کنیم، اما به آخرین صف نماز جماعت یک مسجد تمایل داریم!

چقدر خنده داره

که برای عبادت و کار های مذهبی هیچ وقت زمان کافی در برنامه روزمره خود پیدا نمی کنیم، اما بقیه برنامه ها رو سعی میکنیم تا آخرین لحظه هم که شده انجام بدیم!

چقدر خنده داره

شایعات روزنامه ها رو به راحتی باور می کنیم، اما سخنان قرآن رو به سختی باور می کنیم!

چقدر خنده داره

که همه مردم می خوان بدون اینکه به چیزی اعتقاد پیدا کنند و یا کاری در راه خدا انجام بدهند به بهشت برن!

چقدر خنده داره

که وقتی جوکی رو از طریق پیام کوتاه و یا ایمیل به دیگران ارسال می کنیم به سرعت آتشی که به جنگل انداخته بشه همه جا رو فرا میگیره، اما وقتی سخن و پیام الهی رو می شنویم دو برابر در مورد گفتن یا نگفتن اون فکر می کنیم!

خنده داره؟

این طور نیست؟

دارید می خندید؟

دارید فکر می کنید؟

این حرفارو به گوش بقیه هم برسونید و از خدا سپاسگذار باشید که او خدای دوست داشتنی است.

آیا این خنده دار نیست که وقتی می خواهید این حرفارو به بقیه بزنی خیلی ها رو از لیست پاک می کنید؟ به خاطر اینکه مطمئنید اونا به هیچ چیز اعتقاد ندارند. این اشتباه بزرگیه اگه فکر کنید دیگران اعتقادشون از ما ضعیف تره.

دقت کردین هنرپیشه های زن در ایران تو تلویزیون راحت با دامن و روسری هستند اما تو خیابون زنها باید چادر یا مانتو



بپوشند . ما که نفهمیدیم جفتشون را نا محرم که میبینه ؟؟؟

آیا میدانید: سمورهای دریایی هنگام خوابیدن دستهای هم را می گیرند تا همدیگر را گم نکنند!

آیا میدانید: بطور متوسط از هر ۵ نفر بالای ۱۰۰ سال، ۴ نفر زن هستند ۱ نفر مرد .

- آیا میدانید: پنیر پفک اغلب پنیر تلخ (پنیر فاسد) و گندیده تاریخ مصرف گذشته می باشد.
- آیا میدانید: بهترین غذا آبگوشت با گوشت گوسفند است .
- آیا میدانید : هر گربه دارای ۳۲ ماهیچه در هر گوش است .
- آیا میدانید : هاوایی در اصل جزایر “ساندویچ” نامیده می شد .
- آیا میدانید: بهترین روغن، روغن حیوانی است. روغن کنجد و زیتون هم بهترین روغن گیاهیست .
- آیا میدانید: بهترین نان ، نانهای سبوس دار است مثل نان سنگک .
- آیا میدانید : گربه ها معمولا ۶۶٪ از عمر خود را صرف خواب میکنند .
- آیا میدانید : توپ گلف به طور متوسط دارای ۳۳۶ فرورفتگی است .
- آیا میدانید : “آب گرم” سریعتر از “آب سرد” یخ میزند .
- آیا میدانید : آمازون نیمی از اکسیژن جهان را تولید میکند .
- آیا میدانید : وزن زمین ۶,۵۸۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ تن است .
- آیا میدانید : ضربان قلب مرغ مگس خوار بیش از ۱۰۰۰ بار در دقیقه است .
- آیا میدانید : فقط سنگ نمک و پودر آن ، نمک سالم و قابل استفاده هستند .
- آیا میدانید : افرادی که در شیفت شب کار می کنند، بیشتر وزن اضافه میکنند .
- آیا میدانید: چشم انسان می تواند تا ۵۰۰ سایه خاکستری تمایز قائل شود .
- آیا میدانید: یکی از دلایل نابینایی در بزرگسالان در ایالات متحده “دیابت” است .
- آیا میدانید : زرافه می تواند گوش خود را با ۲۱ زبان اینچی خود پاک کند .

آیا میدانید: چشم انسان می تواند از ۳۶،۰۰۰ بیت از اطلاعات در هر ساعت را پردازش کند.

آیا میدانید: تخم چشم یک انسان در حدود ۲۸ گرم وزن دارد .

آیا میدانید : پرچم المپیک در سال ۱۹۱۳ طراحی شده بود .

آیا میدانید: احتمال کور رنگی در مردان ۱۰ برابر بیشتر نسبت به زنان است .

آیا میدانید: چشم انسان شامل بیش از ۲ میلیون بخش های کاری است .

آیا میدانید: چشم انسان ها پیچیده ترین اندام بعد از مغز است .

آیا میدانید: تحت شرایط مناسب، چشم انسان می تواند نور یک شمع در فاصله ۱۴ مایل را ببینید .

آیا میدانید: موشهای صحرایی سالانه یک سوم منابع و ذخایر غذایی جهان را نابود می سازند ؟

آیا میدانید : بسیاری از گاوها هنگام پخش موسیقی ، شیر بیشتری میدهند .

آیا میدانید: ایران در سال ۱۳۷۲ به شبکه اینترنت پیوست .

آیا میدانید: در اینترنت ۵ میلیون ترابایت، اطلاعات وجود دارد .

آیا میدانید: حدود ۲۶۰ میلیون سایت در کل اینترنت وجود دارد .

آیا میدانید: حدود ۱۵۲ میلیون وبلاگ در کل اینترنت وجود دارد .

آیا میدانید: ۱,۹۷ میلیارد نفر تعداد کل کاربران اینترنت است.

آیا میدانید: تویتر ۱۷۵ میلیون کاربر دارد.

آیا میدانید: فیسبوک بیش از ۶۰۰ میلیون کاربر فعال دارد.

آیا میدانید: هر دقیقه، از شش میلیون صفحه فیسبوک بازدید میشود

آیا میدانید: هر ماه، کاربران اینترنت ۱۲,۲ میلیارد ویدئو تماشا میکنند.

آیا میدانید: هر روز ۵۰ میلیون توییت انجام میشود.

آیا میدانید: ۲۶,۶ درصد از جمعیت دنیا به اینترنت دسترسی دارند.

آیا میدانید: هر روز، میانگین ۲۴۷ میلیارد ایمیل فرستاده میشود

آیا میدانید: سرعت اینترنت ایران در بین ۱۶۸ کشور رتبه ۱۶۷ دارد!

آیا میدانید: تعداد کاربران اینترنت پرسرعت ایران ۷۰۰۰۰۰ نفر است.

آیا میدانید: ۸۱ درصد ایمیل های ارسالی، اسپم (هرز نامه) است.

آیا میدانید: نوجوانها در آمریکا، هر هفته ۳۱ ساعت آنلاین هستند.

آیا میدانید: یک کاربر در کره جنوبی میتواند در مدت ۱۰ ثانیه یک فیلم ۱ ساعته دانلود بکند!

آیا میدانید: ۴۷ درصد از کاربران اینترنت از مرورگر اینترنت اکسپلورر استفاده میکنند

آیا میدانید: ۳۱ درصد از کاربران اینترنت از مرورگر فایرفاکس استفاده میکنند

آیا میدانید: ۵۹ درصد آمریکاییها به طور همزمان در هنگام دیدن تلویزیون از اینترنت هم استفاده میکنند.

آیا میدانید: هر ثانیه بیش از ۲۸ هزار نفر کاربر اینترنت، مشغول مشاهده محتوای نامناسب ویدئویی هستند.

*****پنجاه رکورد سکسی ثبت شده در گینس*****

۱. زنان ۸ برابر مردان در س***** لذت می برند.

۲. تمایل جنسی نسبت به جنس مخالف در زنان ۵ برابر مردان است.
۳. پسران در ۲۰ و دختران در ۱۸ سالگی به اوج تمایل جنسی می‌رسند.
۴. ۸۰ درصد همجنس‌بازان را زنان تشکیل می‌دهند.
۵. بیشترین همجنس‌بازان مرد در چین و بیشترین همجنس‌بازان زن در آمریکا هستند.
۶. هیچ حیوانی به جز خفاش همجنس‌باز نیست. (این موضوع فقط در صورت وجود غیر همجنس صادق است).
۷. تا حالا کسی نتوانسته مجامعت دو کلاغ را ببیند.
۸. نوعی میمون نسبت به انسان حس جنسی داشته و خود ارضائی می‌کند.
۹. اشتیاق جنسی (نسبت به همسر) خانمان در ۴۰ سالگی و در آقایان در ۵۵ سالگی تقریباً از بین می‌رود.
۱۰. ۶۰ درصد خود ارضا کنندگان را مردان و ۴۰ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند.
۱۱. طولانی‌ترین آلت تناسلی (زنده) مربوط به یک مرد سودانی است که طول آن به یک متر و ۳۵ سانتی‌متر می‌رسد.
۱۲. بزرگترین سینه‌ی طبیعی جهان مربوط به یک زن آمریکائی بوده که وزن آن به ۸۰ کیلوگرم می‌رسد.
۱۳. بزرگترین آلت تناسلی که می‌توان وارد مهبل یک زن شود ۲۵ تا ۴۰ سانتی‌متر است.
۱۴. استفاده از طلا در آقایان باعث کاهش میل جنسی آنان می‌شود. این امر در خانم‌ها برعکس است.
۱۵. مردانی در نوجوانی و جوانی خود ارضائی می‌کنند. پس از ازدواج دچار زود ارضائی می‌شوند.
۱۶. پسران در سنین ۱۵ تا ۲۰ سالگی بیشتر دوست دارند با زنانی که که اندامی چاق دارند ارتباط جنسی برقرار کنند.
۱۷. س***مقعدی (از پشت) باعث بیماری روانی و گوارشی شده و در طولانی مدت باعث سرطان روده می‌شود.
۱۸. از آب (ترشحات) مهبل زنان می‌توان به عنوان خمیر دندان استفاده کرد.

۱۹. استفاده از قرص ضد حاملگی در طولانی مدت باعث سرطان رحم می شود.

۲۰. نوعی کاندوم وجود دارد که ضخامت آن ۰,۲ میلیمتر است که لذت جنسی با کاندوم را تا ۵ برابر افزایش می دهد.

۲۱. اغلب پسران برای خود ارضائی برنامه ریزی می کنند.

۲۲. طولانی ترین س*** جهان ۷۶ ساعت بوده که توسط یک زوج انگلیسی در کتاب رکورد های گینس به ثبت رسیده (خانم M.P در هفتاد و ششمین ساعت از هوش رفت و به بیمارستان انتقال می یابد)

۲۳. یک مرد هندی موی آلت خود را به طول ۳ متر دراز کرده است.

۲۴. بزرگترین بیضه جهان متعلق به یک مرد سوئیسی است که قطر آن به ۸۰ سانتی متر می رسد.(این مرد به سختی راه می رود)

۲۵. یک زن آمریکایی ۴۰ لیتر آب را در رحم خود جای داده است.

۲۶. کم سن و سال ترین مادر دنیا دختری ۵ ساله ی آفریقایی است که موقع تولد بچه اش هر دو تلف شدند (این دختر مورد تجاوز یکی از مهاجران آن منطقه قرار گرفته بود)

۲۵. کم سن و سال ترین پدر دنیا پسر بچه ی ۱۰ ساله اسکاتلندی است که از یک دختر ۲۴ ساله صاحب فرزند شده .

۲۶. اولین راه انتقال بیماری ایدز در کشور های غربی سکس است (که در ایران این گزینه بعد از سرنگ آلوده در رده ی دوم قرار دارد).

۲۷. یک مادر آمریکایی که صاحب یک فرزند شده است باکره است.(این عمل در یک بیمارستان و تحت نظر ۱۰ پزشک با پاره کردن شکم مادر و تحریک تخمدان ها و انجام عمل لقاح به صورت رسیده . شوهر این زن پس از به دنیا آمدن فرزندش به صورت سزارین اقدام به برداشتن بکارت این زن کرده است)

۲۸. ۶۰ در صد مردانی که فرزند اولشان پسر است در نوجوانی به طور مداوم خود ارضائی می کردند.

۲۹. پرتماشگر ترین س*** جهان در سال ۱۹۵۵ در ورزشگاهی در انگلیس انجام شده که ۱۰۰ هزار نفر تماشاگر داشته.

۳۰. کثیف ترین س*** جهان در چاه یک فاضلاب در آمریکا انجام شده.(این عمل فقط جهت به ثبت رسیدن در کتاب رکورد های گینس به انجام رسیده)

۳۱. گرانترین س*** جهان ، س*** ۱۰ میلیون دلاری نام دارد این عمل توسط یک تاجرو یک هنر پیشه عربی که نام آن هیچ وقت فاش نخواهد شد انجام گرفته است . این خانم ۲۰ ساله برای برداشتن بکارت خود ۶ میلیون دلار از این مرد دریافت کرده و خود را به مدت یک روز به دست این مرد سپرده است . این س*** در پنت هاوس یک برج در دبی صورت گرفته و در آن از گرانترین و نایاب ترین مشروبات الکلی و غذا ها استفاده شده . لازم به ذکر است که کاندوم استفاده شده در این س*** از الیاف طلا ساخته شده بود . در هنگام س*** این دو نفر ۶ ماساژور زن به طور همزمان در حال ماساژ دادن آن ها بودند . همچنین یکی از گرانترین کنسرت های جهان در پشت پرده ای در حال نواختن بودند . این عمل حدود ۴ ساعت طول کشیده و همین طور لذت بخش ترین س*** تاریخ هم لقب گرفته است .

۳۲. زنان بعد از ۳۵ سالگی به خواهر زاده ی شوهرشان تمایل جنسی پیدا می کنند که اغلب آن را مخفی نگه می دارند .

۳۳. پسران خوشتیپ و خوشگل بخوانند : اگه دختر خاله ی ۱۵ تا ۱۸ ساله دارید . مطمئن باشید که او حداقل ۵ بار به خاطر شما خود ارضائی کرده .

دختران خوش اندام و خوشگل بخوانند : اگر پسر دایی ۱۵ تا ۲۰ ساله دارید مطمئن باشید که او حداقل ۱۰ بار به خاطر شما خود ارضائی کرده .

(در دوره نوجوانی و جوانی حس جنسی دختر خاله به پسر خاله و پسر دایی نسبت به دختر عمه شدید تر است)

۳۴. فاحشگی در برخی از کشور های غربی شغل محسوب می شود .

۳۵. آلت مصنوعی در آمریکا یکی از ۱۰ کالای پر فروش محسوب می شود .

۳۶. دردناک ترین س*** دنیا در قرن چهاردهم در اسپانیای امروز و در زندان های آنها به عنوان شکنجه صورت می گرفت . در این نوع شکنجه ، شکنجه گر از یه چیزی مانند کاندوم های امروزی که روی آن از تیغ های بسیار برنده پوشیده بود استفاده می کرد .

۳۷. شبکه ای ماهواره ای :

PRIVATE SPICE
XXL
HUSTLER
FREE X

در ردیف بهترین و فعال ترین شبکه س*** ی دنیا قرار دارند .

۳۸. مهیج ترین س*** دنیا توسط یک زوج در ترن هوایی در شهر بازی لندن صورت گرفته .

۳۹. هر انسان در طول عمر خود بیش از ۱۰۰۰ ساعت خواب سک*ی می بیند .

۴۰. در آمریکا به ازای هر ۳ نفر یک سایت س*** قابل دسترسی وجود دارد .

۴۱. مخوف ترین س***س دنیا توسط یک زوج در ترکیه انجام گرفته شده است. این س***س که ۱۵ دقیقه به طول انجامید، داخل یک قبر که روی آن یک تن خاک انباشته شده بود و با حضور ۱۰ موش و ۵ مار و ۱۰۰ سوسک که از سر و کول آنها بالا و پایین می رفتند انجام شده است. (هم اکنون در ترکیه مسابقه ای بر گرفته از این موضوع در حال پخش است.)

۴۲. استفاده از آلت مصنوعی در خانم ها باعث سرد شدن لذت جنسی آن ها می شود.

۴۳. سرد ترین س***س جهان توسط یک زوج آمریکائی در آب های منفی صفر درجه یک یخچال در قطب شمال صورت گرفته است.

۴۴. یک مرد برزیلی پس از شش ماه ارضا نشدن ۱ لیتر آب منی ارضا کرده است.

۴۵. گشاد تری مهبل (همون باسن خودمون) جهان مربوط به یک زن هندی است که قابلیت این را دارد که یک توپ فوتبال رو در خود جای بدهد.

۴۶. آمار خود ارضائی در کشورهای اسلامی ۴ برابر کشور های دیگر است.

۴۷. مردان ۵ برابر زنان در ارتباط با س***س به همسرشان خیانت می کنند.

۴۸. همه ی زنان می توانند همجنس باز بشوند ولی این امر در آقایان غریزی است .

۴۹. در اغلب کشور های غربی اگر زنی بدون بکارت وارد خانه شوهر شود کسی زیاد متعجب نمی شود و مردان حق هر زن می دانند که قبل از ازدواج لذت جنسی ببرند.

۵۰. بزرگترین آلت جنسی (متناسب با جسه) حیوانات خشکی مربوط به خر (۴۰ تا ۶۰ سانتی متر) و در دریا مربوط به نوعی نهنگ (بیشتر از ۲,۵ متر) است.

(برخی از موارد بالا کلی بوده و شامل همه نمی شود)

من کلی با دردسر با علی ازدواج کردم... ما همدیگرو به حد مرگ دوست داشتیم، سالهای اول زندگیمون خیلی خوب بود... اما چند سال که گذشت کمبود بچه رو به وضوح حس می کردیم...

می دونستیم بچه دار نمی شیم... ولی نمی دونستیم که مشکل از کدوم یکی از ماست... اولاش نمی خواستیم بدونیم... با خودمون می گفتیم... عشقمون واسه یه زندگی رویایی کافیه... بچه میخوایم چی کار؟... در واقع خودمونو گول می زدیم... هم من هم اون... هر دومون عاشق بچه بودیم...

تا این که یه روز

علی نشست رو به روم و گفت... مهناز اگه مشکل از من باشه... تو چی کار می کنی؟... فکر نکردم تا شک کنه که دوشش ندارم... خیلی سریع بهش گفتم... من حاضرم به خاطر تو رو همه چی خط سیاه بکشم... علی که انگار خیالش راحت شده بود یه نفس راحت کشید و از سر میز بلند شد و راه افتاد...

گفتم: تو چی؟ گفت: من؟

گفتم: آره... اگه مشکل از من باشه... تو چی کار می کنی؟

برگشت... زل زد به چشام... گفت: تو به عشق من شک داری؟... فرصت جواب نداد و گفت: من وجود تو رو با هیچی عوض نمی کنم...

با لبخندی که رو صورتم نمایان شد خیالش راحت شد که من مطمئن شدم اون هنوزم منو دوس داره...

گفتم: پس فردا می ریم آزمایشگاه...

گفت: موافقم... فردا می ریم...

و رفتیم... نمی دونم چرا اما دلم مٹ سیر و سرکه می جوشید... اگه واقعا عیب از من بود چی؟... سر

خودمو با کار گرم کردم تا دیگه فرصت فکر کردن به این حرفارو به خودم ندم...

طبق قرارمون صبح رفتیم آزمایشگاه... هم من هم اون... هر دو آزمایش دادیم... بهمون گفتن جواب تایک هفته دیگه حاضره...

یه هفته واسمون قد صد سال طول کشید... اضطرابو می شد خیلی آسون تو چهره هر دو مون دید... با این حال به همدیگه

اطمینان می دادیم که جواب آزمایش واسه هیچ کدوممون مهم نیس...

بالاخره اون روز رسید... علی مٹ همیشهرفت سر کار و من خودم باید جواب آزمایشو می گرفتم... دستام مٹ بید می

لرزید... داخل آزمایشگاه شدم...

علی که اومد خسته بود... اما کنجکاو... ازم پرسید جوابو گرفتی؟

که منم زدم زیر گریه... فهمید که مشکل از منه... اما نمی دونم که تغییر چهره اش از ناراحتی بود... یا از خوشحالی... روزا می

گذشتن و علی روز به روز نسبت به من سردتر و سردتر می شد... تا اینکه یه روز که دیگه صبرم از این رفتاراش طاق شده

بود... بهش گفتم: علی... تو چته؟ چرا این جوری می کنی...؟

اونم عقده شو خالی کرد گفت: من بچه دوس دارم مهناز... مگه گناهم چیه؟... من نمی تونم یه عمر بی بچه تو یه خونه سر

کنم...

دهنم خشک شده بود... چشام پراشک... گفتم اما تو خودت گفتی همه جوره منو دوس داری... گفتی حاضری بخاطرم قید بچه

رو بزنی... پس چی شد؟

گفت: آره گفتم... اما اشتباه کردم... الانمی بینم نمی تونم... نمی کشم...

نخواستم بحثو ادامه بدم... پی یه جایخلوت می گشتم تا یه دل سیر گریه کنم... و اتاقو انتخاب کردم...

من و علی دیگه با هم حرفی نزدیم... تا اینکه علی احضاریه آورد برام و گفت می خوام طلاق بدم... یا زن بگیرم... نمی تونم

خرج دو نفرو با هم بدم...بنابراین از فردا تو واسه خودت...منم واسه خودم...
دلّم شکست...نمی تونستم باور کنم کسی که یه عمر به حرفای قشنگش دل خوش کرده بودم...حالا به همه چی پا زده...
دیگه طاقت نیاوردم لباسمو پوشیدموساکمم بستم...برگه جواب آزمایش هنوز توی جیب مانتوام بود...درش اوردم یه نامه
نوشتم و گذاشتم روش و هر دو رو کنار گلدون گذاشتم...احضاریه رو برداشتم و از خونه زدم بیرون...
توی نامه نوشت بدم:

علی جان...سلام...

امیدوارم پای حرفت واساده باشی و منو طلاق بدی...چون اگه این کارو نکنی خودم ازت جدا می شم...می دونی که می
تونم...دادگاه این حقو به من می ده که از مردی که بچه دار نمیشه جدا شم...وقتی جواب آزمایشارو گرفتم و دیدم که عیب از
توئه...باور کن اون قدربرام بی اهمیت بود که حاضر بودم برگه رو همون جاپاره کنم...اما نمی دونم چرا خواستم یه بار دیگه
عشقت به من ثابت شه...

توی دادگاه منتظرتم...امضا...مهناز

خدایا

به خاطر تمام چیزهایی که دادی،

ندادی،

دادی پس گرفتی،

ندادی بعدا دادی،

ندادی بعدا میخوای بدی،

دادی بعدا میخوای پس بگیری،

داده بودی و پس گرفته بودی،

اگه بدی پس میگیری،

پس گرفتی بعدا میخوای بدی،

اگه میخواستی بدی و فکر کردم که دادی ولی ندادی،

شکر.

خدایا

به خاطر تمام چیزهایی که دادی،

ندادی،

دادی پس گرفتی،

ندادی بعدا دادی،

ندادی بعدا میخوای بدی،

دادی بعدا میخوای پس بگیری،

داده بودی و پس گرفته بودی،

اگه بدی پس میگیری،
پس گرفتی بعدا میخوای بدی،
اگه میخواستی بدی و فکر کردم که دادی ولی ندادی،
شکر.

۲۰ روش برای زندگی بهتر:

نشریه **Women magazine** بیست روش برای زندگی بهتر به مردم پیشنهاد کرده است تا با به کارگیری آن رضایت

مندی بیشتری از زندگی برایشان ایجاد شود. این روش ها عبارتند از:

- (۱) روزانه ۳ نفر را مورد تحسین قرار دهید.
- (۲) طلوع خورشید را تماشا کنید.
- (۳) در سلام کردن پیشقدم باشید.
- (۴) توقعات خود را کاهش دهید.
- (۵) با همه طوری رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار کنند.
- (۶) هیچ گاه از کسی ناامید نشوید زیرا معجزه غیرممکن نیست.
- (۷) به دیگران حسادت نکنید.
- (۸) برای کسب دانش و شهامت دعا کنید نه برای به دست آوردن مادیات.
- (۹) سرسخت باشید ولی مهربان.
- (۱۰) اسم اشخاص را فراموش نکنید.
- (۱۱) دلرحم تر از آنچه نشان می دهید باشید.
- (۱۲) فراموش نکنید که بزرگ ترین نیاز عاطفی انسان قدرشناسی از اوست.
- (۱۳) به قول خود عمل کنید.
- (۱۴) حتی هنگام ناراحتی، سعی کنید خشم خود را کنترل کنید.
- (۱۵) فراموش نکنید که موفقیت یک شبه به دست نمی آید.
- (۱۶) فراموش نکنید برنده ها کاری می کنند که بازنده ها نمی کنند.
- (۱۷) سعی کنید اولین چیزی که سر کار خود می گوئید باعث شادی دیگران شود.
- (۱۸) شادی دیگران را خراب نکنید.
- (۱۹) فرصت علاقه نشان دادن به نزدیکانتان را از دست ندهید.
- (۲۰) بعضی مطالب را پیش خود نگه دارید تا احساسات کسانی که دوستشان دارید جریحه دار نشود.

قانون گاو

گاو سرشو می اندازد پایین و کار خودشو انجام میده، کاری نداره کسی چی میگه! از شاخش هم استفاده نمی کنه، چون بهترین شاخ زن ها رفتن توی میدان گاو بازی و نابود شدند.

برای مثال شما قصد داری به عیادت کسی در بیمارستان بری، بهترین راه اینه که راه خودت را بگیری و مستقیم وارد بخش بشی و به کسی هم توجه نکنی، حالا مثلا اگر از نگهبان پرسسی که "الان ساعت ملاقات هست؟" یا این که "می‌تونم برم تو؟" اگر هیچ مشکلی هم وجود نداشته باشه، نگهبانه برای اینکه قدرت خودشو بهت نشون بده جلوت را می‌گیره. این قانون در جاهایی که قوانین مسخره و دست و پا گیر داره هم کاربرد داره، یعنی خیلی موانع قانونی (یا بهتر بگم سنگ اندازی‌ها) در مرحله آغازین کارها بیشتر جلوه می‌کنند، وقتی شما بی‌توجه به همه آنها کارت را آغاز کردی، اکثر آنها خود به خود کنار می‌روند یا افراد مجبور میشن خودشونو با شما وقف بدن. در کل این قانون (قضیه) در جوامعی که فضولی در کار دیگران امری پسندیده‌ای محسوب می‌شود بسیار کاربرد دارد.

قانون سگ

سگی شما رو دنبال کرده و شما فقط یه قرص نان دارید، اگر کل نان را جلوش بندازید، زود می‌خوردش و بعدش به شما حمله می‌کنه، پس بهترین کار اینه که نان را تکه تکه بهش بدین تا زمانی که به جای امنی برسید. مثلا می‌دانید که طرح یک پروژه یک ماه طول می‌کشه، اما اگر به کارفرما بگویید یک ماه، شاکی میشه و فحش میده، شایدم رفت و کار را داد به یکی دیگه، پس کار را در چند مرحله بهش تحویل می‌دهید. مثلا هفته اول سایت پلان، به همراه پلان اولیه، هفته دوم پلان نهایی و الا آخر! اینطوری طرف شاکی نمیشه که هیچ، کلی هم ذوق می‌کنه که تو جریان پیشرفت کار قرار داشته!

قوانین خر

قانون اول:

هرگاه خری در یک کنج مثلث و منبع غذا در کنج دیگری باشد، خر مورد نظر همیشه مسیری را طی میکند که از یک ضلع مثلث می‌گذرد.

نتیجه گیری: در دبیرستان می‌گفتند که این یعنی خر هم می‌فهمه که اون راه نزدیکتره، اما در اصل اینه که همیشه کوتاه‌ترین راه، بهترین راه نیست و فقط خر کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کنه!

قانون دوم:

هرگاه خری در فاصله مساوی بین دو منبع غذایی قرار گرفته باشد. آنقدر بین انتخاب نزدیکترین منبع تردید می‌کند و به سمت هیچکدام نمی‌رود تا از گرسنگی بمیرد!

نتیجه گیری: خیلی وقتها تصمیم گیری بین دو یا چند گزینه در نتیجه عمل تاثیر چندانی نمی‌گذارد، پس تا فرصت نگذشته سریعتر تصمیم گیری کنیم.

قانون سوم:

هرگاه در مسیری دو خر از روبرو (شاخ به شاخ) به یکدیگر برسند، و مسیر به قدری تنگ باشد که این دو باید کمی از وسط جاده کنار رفته، به دیگری راه بدهند تا بتوانند رد شوند، هیچکدام از خرها از جای خود تکان نمی‌خورند.

نتیجه گیری: خیلی وقت‌ها برای رسیدن به نتیجه مطلوب بایستی به طرف مقابل امتیاز بدهید، به بازی "برد - بُرد" بیاندیشیم، سیاستمدار باشیم، دور از جون و بلا نسبت شما، خر نباشیم!

یک خانم ۴۵ ساله که یک حمله ی قلبی داشت و در بیمارستان بستری بود

در اتاق جراحی که کم مونده بود مرگ را تجربه کند خدا رو دید و پرسید:

آیا وقت من تمام است؟

خدا گفت: نه شما ۴۳ سال و ۲ ماه و ۸ روز دیگه عمر می کنید .

در وقت مرخصی خانم تصمیم گرفت در بیمارستان بماند و عملهای زیر را انجام دهد

کشیدن پوست صورت-تخلیهء چربیها(لیپو ساکشن)- جمع و جور کردن شکم .

فقط به فکر رنگ کردن موهاش و سفید کردن دندوناش بود !!!!

از اونجایی که او زمان بیشتری برای زندگی داشت از این رو او تصمیم گرفت که بتواند بیشترین استفاده را از این موقعیت (زندگی) ببرد.

بعد از آخرین عملش او از بیمارستان مرخص شد

در وقت گذشتن از خیابان در راه منزل بوسیلهء یک آمبولانس کشته شد .

وقتی با خدا روبرو شد او پرسید: من فکر کردم شما فرمودید من ۴۳ سال دیگه فرصت دارم چرا شما مرا از زیر آمبولانس بیرون نکشیدید؟

خدا جواب داد : |||| شماییییییید نشناختمتون!

آیا می دانستید که:

در مجسمه‌هایی که برای یادبود سربازها می‌سازند:

اگر ۲ پای اسب بالا باشد آن سرباز در میدان جنگ کشته شده.

اگر ۱ پای اسب بالا باشد سرباز بر اثر جراحات ناشی از جنگ مرده.

اگر ۴ پای اسب روی زمین باشد آن سرباز به مرگ طبیعی مرده.

آیا می دانستید که:

مهاجرین انگلیسی در استرالیا با حیوان عجیبی روبرو شدند که بسیار بالا و دور می‌پریده. هنگامی که از بومیان در مورد این حیوان با حرکات بدن پرسیده‌اند آنها در جواب گفته‌اند: **Kan Ghu Ru** که در زبان انگلیسی به **Kangaroo** تبدیل شده است. در حقیقت منظور بومیان این بوده که "ما منظور شما را نمی‌فهمیم".

آیا می دانستید که:

هر کدام از شاه‌های ورق‌های بازی نشانگر شاهی در واقعیت است؟

♦ خشت: ژولیوس سزار

♠ پیک: شاه دیوید

♣ خاج: اسکندر کبیر

♥ دل: شارلمانی

آیا می دانستید که:

در زمان جنگ‌های باستانی هنگامی که سپاهیان بدون تلفات از جنگ بر می‌گشتند پلاکاردی حمل می‌کردند که روی آن نوشته بود

(تعداد تلفات ۰)

ریشه **OK** از این اصطلاح است.

آیا می دانستید که:

ماهیچه‌های قلب انسان قادرند خون را به ارتفاع ۱۰ متر به هوا پرتاب کنند؟

آیا می دانستید که:

۱۲،۳۴۵،۶۷۸،۹۸۷،۶۵۴،۳۲۱ = ۱۱۱،۱۱۱،۱۱۱ × ۱۱۱،۱۱۱،۱۱۱

آیا می دانستید که:

قوی ترین ماهیچه بدن، ماهیچه زبان است؟

آیا می دانستید که:

طبق آمار افراد از عنکبوت بیش از مرگ می ترسند؟

آیا می دانستید که:

خرس های قطبی چپ دست هستند؟

آیا می دانستید که:

سوسمارها نمی توانند زبانشان را بیرون بیاورند؟

آیا می دانستید که: مراکز چشایی پروانه روی پاهایش قرار دارد؟

آیا می دانستید که:

سوسک ها تا ۹ روز پس از، از دست دادن سرشان قادر به زنده ماندن هستند و تنها به این دلیل می میرند که نمی توانند چیزی بخورند؟

آیا می دانستید که:

انسان و دلفین تنها موجوداتی هستند که برای لذت بردن رابطه جنسی برقرار می کنند؟

آیا می دانستید که:

صدای اردک اکو ندارد و هیچکس هم دلیل آن را نمی داند؟

آیا می دانستید که:

امکان ندارد بتوانید با چشم باز عطسه کنید؟

آیا می دانستید که:

ستاره های دریایی مغز ندارند؟

آیا می دانستید که:

ادیسون از تاریکی می ترسیده است؟

آیا می دانستید که:

ریشه کلمه "Cemetery" (قبرستان) در حقیقت کلمه یونانی "Koimetirio" به معنی "خوابگاه" است؟

آیا می دانستید که:

امکان ندارد بتوانید آرنج خود را لیس بزنید؟

آیا می دانستید که:

پشه‌ها دندان دارند؟

آیا می دانستید که:

۸۰٪ افرادی که این مطلب را می خوانند سعی می کنند آرنجشان را لیس بزنند؟

<< *زمانی* که من بچه بودم، مادرم علاقه داشت گهگاهی غذای ساده صبحانه را برای شب
<< هم آماده کند. یک شب را خوب یادم مانده که مادرم پس از گذراندن یک روز سخت و
<< طولانی در سر کار، شام ساده ای مانند صبحانه تهیه کرده بود. آن شب پس از زمان
<< زیادی، مادرم بشقاب شام را با تخم مرغ، سوسیس و بیسکویت های بسیار سوخته، جلوی
<< پدرم گذاشت. یادم می آید منتظر شدم ببینم
<< آیا او هم متوجه سوختگی بیسکویتها شده است!
<<
<< در آن وقت، همه ی کاری که پدرم انجام داد این بود که دستش را به طرف بیسکویت
<< دراز کرد، لبخندی به مادرم زد و از من پرسید که روزم در مدرسه چطور بود. خاطر
<< نیست که آن شب چه جوابی به پدرم دادم، اما کاملاً یادم هست که او را تماشا
<< میکردم که داشت کره و ژله روی آن بیسکویتهای سوخته می مالید و لقمه لقمه آنها
<< را می خورد.
<< یادم هست آن شب وقتی از سر میز غذا بلند شدم، شنیدم مادرم بابت سوختگی بیسکویت
<< ها از پدرم عذرخواهی می کرد
<< و هرگز جواب پدرم را فراموش نخواهم کرد که گفت: اوه عزیزم، من عاشق بیسکویتهای
<< خیلی برشته هستم.
<< همان شب، کمی بعد که رفتم بابام را برای شب بخیر ببوسم، از او پرسیدم که آیا
<< واقعاً دوست داشت که بیسکویتهاش سوخته باشد؟
<< او مرا در آغوش کشید و گفت: مامان تو امروز روز سختی را در سرکار گذرانده و خیلی

<< خسته است. بعلاوه، بیسکویت کمی سوخته هرگز کسی را نمی کشد!

<< زندگی مملو از چیزهای ناقص... و انسان هایی است که پر از کم و کاستی هستند.*

<< *خود من در بعضی موارد، بهترین نیستم، مثلاً مانند خیلی از مردم، روزهای تولد

<< و سالگردها را فراموش میکنم. اما در طول این سالها فهمیده ام که یکی

<< از مهمترین راه حل ها برای ایجاد روابط سالم، مداوم و پایدار:

<<

<< درک و پذیرش عیب های همدیگر و شاد بودن از داشتن تفاوت با دیگران است و امروز

<< دعای من برای تو این است که یاد بگیری که قسمت های خوب، بد، و ناخوشایند زندگی

<< خود را بپذیری و با انسان ها رابطه ای داشته باشی که در آن، بیسکویت سوخته

<< موجب قهر و دلخوری نخواهد شد.

<< این موضوع را می توان به هر رابطه ای تعمیم داد. در واقع، تفاهم، اساس هر

<< روابطی است، هر رابطه ای با همسر یا والدین، فرزند یا برادر، خواهر یا دوستی!

<< کلید دستیابی به شادی خود را در جیب کسی دیگر نگذارید آن را پیش خودتان

<< نگهدارید.

<< بنابراین، لطفاً یک بیسکویت به من بدهید، و آری، حتی از نوع سوخته که حتماً

<< خیلی خوب خواهد بود.!!!!!!*

<<

<< *کاش همه می دانستند زندگی شادی نیست*

<< *شاد کردن است*

<< *زندگی قهقهه نیست*

<< *لبخند است*

بزرگترین حالگیری تو امتحان این بود که پشت سوالی که جوابش یکی دو کلمه بود، یه چرا (یا توضیح دهید) اضافه میکردن
حالاتون نمیکنم

خیلی لحظه ی تلخیه وقتی داری تو اتاقت میرقصی و آواز میخوونی یه دفه میفهمی یکی از اعضای خانواده داشته تمام مدت
نگات میکرده

قدیما اگه از یه جای دیگه خرید میکردیم خجالت میکشیدیم از دمِ درِ بقالی محل رد شیم ولی الان میریم از تو اینترنت
اکسپلوره گوگل کروم دانلود میکنیم
انگار نه انگار! یعنی انقدر پررو شدیم ... والا

آخه چه نسلیه این نسل جدید؟
پرروز سر میز شام به داداشم گفتم: برو آب بیار سر میز بزار
گفت: بروبابا! من خودم از تشنگی دارم ماست میخورم

طرف اومده با عصبانیت می گه این یارو زبون آدمیزاد حالیش نمیشه
بیا تو باهات حرف بزن ...
نفهمیدم داره به من فحش میده یا به یارو

دوستم اس ام اس داده: میدونی جریان چیه؟؟؟ گفتم : نه
گفت : واقعاً نمیدونی؟ خاک بر سرت!!
گفتم : خب نمیدونم. جریان چیه؟ بگو
میگه: مقدار الکتریسیته ای که از مدار عبور میکنه رو میگن جریان!!
خدایا!!!!!! منو ببر راحت شم....

کافیه بنا بزاری یکی رو نبینی و باهات رو به رو نشی
تو یه کوچه خلوت تو کلکته هندوستان داری بستنی می خوری
از رو به روت درمیاد

.
. .
. .
اگه تو یخچال آب خنک نباشه بخوای از شیر آب بریزی
نیم ساعت وایسی آب خنک همیشه
فقط کافیه آبگرمکن خراب بشه و آب گرم بخوای!
از شیر آب یخی میاد در حد آلاسکا

.
. .
. .
یکی از آپشن های عطر مشهدی اینه که
برای از بین بردن بویش باید اون قسمت از بدن را قطع کنی !

.
. .
. .
همسایه مون تو یه آپارتمان ۵۰ متری ۳ ماهه داره بنائی می کنه
یکی نیست بگه تخت جمشید می سازی اون تو؟؟
یا کوبیدی میخوای یه ۵۰ طبقه بسازی

.
. .
. .
تو یه سایت خارجی یه برنامه بود که میگفت کی به ارزوهای میرسی
وفتی دکمه رو فشار دادم نوشت : اون سالی که تیم ملی کشورت
میره به جام جهانی سال برآورده شدن ارزوهای توئه !
همونجا بود که دونستم حالا حالاها قرار نیست فرجی بشه پس

.
. .
. .
دقت کردین؟!
اونی که مدال برنز می گیره خوشحال تر از اونیه که مدال نقره می گیره !

.
. .
. .
رفتم داروخونه یه قرص ضد حساسیت گرفتم.

تو عوارض جانبیش نوشته:

سردرد، سرگیجه، نفخ، حالت تهوع، اختلال در خواب
دو بینی، اختلال در تشخیص، نارسایی کبد، نارسایی کلیه
نارسایی قلب، سکته قلبی، سکته مغزی، مرگ ناگهانی!
فکر کنم اگه سیانور می گرفتم، عوارضش کمتر بود

.
.
.

شانس ، زنگ در بقیه رو میزنه با کله میره تو

به ما که میرسه زنگ میزنه فرار میکنه!!!

.
.
.

داشتم احساس خفگی میکردم...

فک کردم بغض دارم

تا اینکه مامانم گفت: لباستو چرا برعکس پوشیدی؟....

.
.
.

یارو کتاب نوشته , چگونه ۱۲۰ سال عمر کنیم

بعد خودش تو ۶۷ سالگی مرده !!

.
.
.

نمی دونم چه حکمتیه، اینا که میرن بدنسازی

اصرار دارن که اصلا سردشون نمی شه!!!

.
. .

اینقدر روشنفکرم

که بعضی وقتا شبا نورش نمیداره خانواده راحت بخوابن ...

.
. .

یه جا تو فیس بوک دیدم پرسیدن قدتون چقدره ؟

جوابا رو دیدم لذت بردم ، خدایا شکرت ، دختر زیر ۱۷۰ نداریم تو ایران...

و پسرا هم همه بالای ۱۹۰ماشالا...

.
. .

بابام اومده تو اتاق میگه اینترنت قطع...؟میگم نه!!

میگه پس چرا داری درس میخونی...؟ منو میگی :|

.
. .

انقد حال میکنم با اینایی که مواظب وسایلشون هستن ،

بعد میان قایمشون کنن که خراب نشن ، گمشون میکنن!!

نمونه اش : خودم...

.

اگر می خواستم برای آینده ی شما فقط یک نصیحت بکنم، مالیدن کرم ضد آفتاب را توصیه می کردم. آثار مفید و دراز مدت کرم ضد آفتاب توسط دانشمندان ثابت شده است، در حالی که سایر نصایح من هیچ پایه و اساس قابل اعتمادی جز تجربه های پر پیچ و خم شخص بنده ندارند.

اینک این نصایح را خدمتتان عرض می کنم: قدر نیرو و زیبایی جوانی خودتان را بدانید، ولی اگر هم ندانستید، مهم نیست! روزی قدر نیرو و زیبایی جوانی تان را خواهید دانست که طراوت آن رو به افول گذارد. اما باور کنید تا بیست سال دیگر، به عکسهای جوانی خودتان نگاه خواهید کرد و به یاد خواهید آورد چه امکاناتی در اختیارتان بوده و چقدر فوق العاده بوده اید. آن طور که تصور می کردید چاق نبودید. همه چیز در بهترین شرایطش بوده تا شما احساس خوب داشته باشید.

نگران آینده نباشید. اگر هم دلتان میخواهد نگران باشید، فقط این را بدانید که نگرانی همان اندازه مؤثر است که جویدن آدامس بادکنکی در حل یک مساله ی جبر. مشکلات اساسی زندگی شما بی تردید چیزهایی خواهند بود که هرگز به مخیله ی نگرانان هم خطور نکرده اند، از همان نوعی که یک روز سه شنبه ی عاطل و باطل ناگهان احساس بد پیدا می کنید و نسبت به همه چیز بدبین میشوید! با دل دیگران بی رحم نباشید.

عمرتان را با حسادت تلف نکنید.

گاهی شما جلو هستید و گاهی عقب.

مسابقه طولانی است و سر انجام، خودتان هستید که با خودتان مسابقه می دهید.

ناسزاها را فراموش کنید.

اگر موفق به انجام این کار شدید راهش را به من هم نشان بدهید.

نامه های عاشقانه ی قدیمی را حفظ کنید.

صورت حسابهای بانکی و قبضها و ... را دور بیاندازید.

اگر نمی دانید می خواهید با زندگیتان چه بکنید، احساس گناه نکنید.

جالبترین افرادی را که در زندگی ام شناخته ام در ۲۲ سالگی نمی دانستند می خواهند با زندگیشان چه کنند.

برخی از جالبترین چهل ساله هایی هم که می شناسم هنوز نمیدانند.

تا می توانید کلسیم بخورید.

با زانوهایتان مهربان باشید. وقتی قدرت زانوهای خود را از دست دادید کمبودشان را به شدت حس خواهید کرد.

ممکن است ازدواج کنید، ممکن است نکنید.
ممکن است صاحب فرزند شوید، ممکن است نشوید.
ممکن است در چهل سالگی طلاق بگیرید، احتمال هم دارد که در هشتاد و پنجمین سالگرد ازدواجتان رقصی هم بکنید.
هرچه می کنید، نه زیاد به خودتان بگیرید، نه زیاد خودتان را سرزنش کنید.
انتخابهای شما بر پایه ی ۵۰ درصد بوده، همانطور که مال همه بوده.

دستورالعملهایی که به دستتان می رسد را تا ته بخوانید، حتی اگر از آنها پیروی نمی کنید.

از خواندن مجلات زیبایی پرهیز کنید.
تنها خاصیت آنها این است که بشما بقبولانند که زشتید.

با خواهران و برادران خود مهربان باشید.
آنها بهترین رابط شما با گذشته هستند و به گمان قوی تنها کسانی هستند که بیش از هر کس دیگر در آینده به شما خواهند رسید.

به یاد داشته باشید که دوستان می آیند و می روند، ولی آن تک و توک دوستان جان جانی که با شما می مانند را حفظ کنید.
برای پل زدن میان اختلافهای جغرافیایی و روشهای زندگی سخت بکوشید، زیرا هرچه بیشتر از عمر شما بگذرد، بیشتر پی می برید که به افرادی که در جوانی می شناختید محتاجید.

سفر کنید.

برخی حقایق لاینفک را بپذیرید:
قیمتها صعود می کنند، سیاستمداران کلک میزنند، شما هم پیر می شوید.
و آنگاه که شدید، در تخیلتان به یاد می آورید که وقتی جوان بودید قیمتها مناسب بودند، سیاستمداران شریف بودند، و بچه ها به بزرگترهایشان احترام می گذاشتند.

به بزرگترها احترام بگذارید.

توقع نداشته باشید که کس دیگری نان آور شما باشد.
ممکن است حساب پس اندازی داشته باشید.
شاید هم همسر متمولی نصیبتان شده باشد.
ولی هیچگاه نمی توانید پیش بینی کنید که کدام خالی می شود یا به شما جاخالی می دهد.

خیلی با موهایتان ور نروید وگرنه وقتی چهل سالتان بشود، شبیه موهای هشتاد ساله ها می شود.

نخ دندان به کار ببرید .

در شناخت پدر و مادرتان بکوشید،هیچ کس نمی داند که آنان را کی برای همیشه از دست خواهید داد. دقت کنید که نصایح چه کسی را می پذیرید، اما با کسانی که آنها را صادر می کنند بردبار و صبور باشید.

نصیحت ، گونه ی دیگر غم غربت است.

ارائه ی آن روشی برای بازیافت گذشته از میان تل زباله ها، گردگیری آن و ماله کشیدن بر روی زشتی ها و کاستی هایشان و مصرف دوباره ی آن به قیمتی بالاتر از آنچه ارزش دارد، است. اما اگر به این مسایل بی توجه هستید لافل حرفم درمورد کرم ضد آفتاب بپذیرید.

ارتباط گروه خونی با شخصیت و رژیم غذایی

بطور کلی گروه خونی یکی از نشانه های مهم ژنتیکی در افراد محسوب می شود که به نوعی تعیین کننده عملکرد سیستم بیوشیمیایی بدن بشمار می رود. تحقیقات نشان می دهد ارتباط نزدیکی میان گروه خون افراد و شانس احتمال ابتلا به بیماری هایی مانند مشکلات قلبی، عروقی، دیابت، سرطان، بیماری های خودایمنی مانند ام.اس و آلرژی وجود دارد. از طرف دیگر به عقیده محققان، نوع گروه خونی با رژیم غذایی نیز مرتبط بوده و مصرف برخی گروه های غذایی در افراد با گروه خونی متفاوت سازگارتر هستند. چرا که افراد با گروه های خونی مختلف، نمی توانند برخی گروه های غذایی را هضم و جذب کرده و اختلال در سیستم گوارشی آنها باعث ایجاد عوارضی مانند تپش قلب، ابتلا به سندرم تحرک پذیر روده و ... می شود.

گروه خونی "O"

برای افراد با گروه خونی "O" توصیه می شود که دارای رژیم غذایی حاوی پروتئین زیادی باشند و اگر این گروه فقط سبزی خوار باشند، دائم احساس گرسنگی می کنند و در نتیجه به خوردن تنقلات روی می آورند که در نتیجه با مشکلاتی در میزان قند خون و متابولیسم مواجه خواهند شد.

این افراد می توانند آزادانه گوشت لخم و ماهی مصرف کنند، اما از خوردن زیاد لبنیات یا کربوهیدراتها باید خودداری کنند. از نظر ورزش کردن هم این گروه باید در روز یک ساعت، فعالیت بدنی داشته باشند و ترجیحا در هنگام صبح به جای عصر ورزش کنند. برای این اشخاص شنا، پیاده روی و دوچرخه سواری توصیه می شود.

گروه خونی "B"

در مورد گروه خونی "B" نیز، هیچ گروه خونی دیگری به اندازه "B" مظهر میانه‌روی نیست. این گروه خونی در زمانی تکامل یافته که انسان‌ها بیشتر سفر می‌کردند و بنابراین گوشت، سبزیجات و غلات به شیوه‌ای متعادل تر مصرف می‌شده‌اند. اگر گروه خونی شما "B" است، باید بدانید که بطور کلی طبعی قوی‌تر و سالم‌تر دارید و بسیار واقع بین و عمل‌گرا هستید.

برای افرادی که گروه خونی "B" دارند، رژیم غذایی ترکیبی از رژیم گروه خونی "A" و "O" است. یعنی از هر چیزی می‌توانند کمی بخورند و این گروه به طور کلی خوش شانس‌تر هستند، چون راحت‌تر می‌توانند وزن از دست بدهند. گروه خونی "B" می‌تواند به راحتی گوشت، ماهی، قهوه، سبزیجات و غلات عاری از گندم استفاده کنند و از خوردن غذاهای فرآوری شده باید خودداری کنند. این افراد بهتر است تمرینات ورزشی ملایمی را انجام دهند که هم از جسم و هم از مغزشان استفاده کنند.

گروه خونی "A"

اما در مورد گروه خونی "A" باید گفت که این گروه خونی کمی دیرتر از گروه خونی "O" تکامل یافته است، یعنی زمانی که بشر به جای شکار، کشاورزی می‌کرده است. بنابراین افراد با گروه خونی "A"، پروتئین کمتر، اما غلات بیشتر احتیاج دارند. گروه خونی "A" اغلب خلاقیت بالایی دارند و در عین حال که بسیار حساس هستند، می‌توانند حلال مشکلات خوبی هم باشند. این اشخاص باید گوشت کمتر، اما سبزیجات بیشتر بخورند.

آن‌ها در مصرف مغز خشکبار، دانه‌ها، غلات، پاستا، میوه و سبزیجات کاملاً آزاد هستند، اما در خوردن لبنیات به ویژه اگر آلرژی دارند و نیز از مصرف زیاد گوشت، باید پرهیز کنند. افراد با گروه خونی "A" نسبت به "O" به فعالیت و تحرک کمتری نیاز دارند و برای آن‌ها فقط ۳۰ دقیقه نرمش آرام در روز مثل یوگا، تای‌چی یا پیاده روی در فضای آزاد، بسیار مناسب است.

گروه خونی "AB"

و بالاخره گروه خونی "AB" که ترکیبی از گروه "A" و گروه "B" است و افراد با گروه خونی "AB" می‌توانند ترکیبی از رژیم غذایی هر دو گروه را داشته باشند. این افراد دارای خلاقیت هستند و مغز خوبی برای تجارت و کنار آمدن و سازگاری با مردم دارند. این گروه باید از خوردن زیاد گوشت پرهیز کنند و همیشه در رژیم غذایی خود سبزیجات را بگنجانند.

بهترین خوردنی‌ها برای گروه خونی "AB" ماهی، سبزیجات، کربوهیدرات‌ها و غلات است، اما گوشت زیادی برای این گروه مفید نیست و باید از آن پرهیز کنند. از نظر فعالیت بدنی به این گروه توصیه می‌شود که ترکیبی از فعالیت‌های آرام مثل یوگا و نیز جلساتی از تمرینات اندکی پرتحرک‌تر مثل پرش سبک را داشته باشند.

رابطه گروه خونی و شخصیت

بخشی از شخصیت شما در رگهایتان جاریست. آیا گروه‌های خونی می‌توانند باعث ایجاد یک خصوصیت یا عادت شخصی شوند؟ شاید بله... شاید هم نه... برای نزدیک شدن به پاسخ این مقاله را بخوانید اما فراموش نکنید که اتکا به یک مقوله یا دلیل برای قضاوت در مورد اشخاص تنها نوعی ساده لوحی است.

گروه خونی O تیپ گرم

حدود ۳۸٪ مردم جهان دارای گروه خونی O+ و ۶٪ دارای گروه خونی O- هستند.

خصوصیات:

بی پروا، با اراده، مغرور، بخشنده، اجتماعی، با انرژی، برون‌گرا، رک و صریح، واقع‌گرا، نمایشی، عمومی، مثبت، مستقل، ریسک‌پذیر، نا فرمان، بی اعتبار، لجوج و خودمحور. به آسانی دوست می‌شوند و با جریان‌ها همراه شده و به فرصت‌ها چنگ می‌زنند. برای شروع یک پروژه یا شکار یک ایده و نظر صریح هستند. در فعالیت‌های سازمان یافته خوب عمل می‌کنند. در بعضی موارد چندان دقیق نیستند و احساسات زیاد و قوی از خود نشان می‌دهند. ممکن است به سرعت مخالفت عمیق خود را با یک نظر بیان کنند اما معمولاً این مخالفت پایدار نیست. کارگشایانی سنتی، محرک و کمی لاف‌زن هستند. احساسات خود را خیلی نشان می‌دهند اما در برخورد با دیگر گروه‌های خونی این بیان اظهارات متغیر است. نوعی ظرافت ذاتی و فطری دارند. شخصیت‌های اجتماعی و پر زرق و برق هستند می‌توانند در حوادث و بحران‌ها سازگاری خوبی داشته باشند. لغات و کلمات به آسانی به سراغ آنها می‌آیند. خجالتی نیستند و رک و صریح احساسات درونیشان را فاش می‌کنند. جاه طلب‌اند اما گاهی با جزئیات سرگرم می‌شوند. علاقمند به حفظ روابط هستند و خودشان در این زمینه تلاش می‌کنند.

افراد این گروه دارای ژنی در بدن هستند که به آنها قدرت تحمل مصائب، اعتماد به نفس، شهامت و خوشبینی می‌بخشد. افراد این گروه خود را باور دارند و به خود اهمیت فراوان می‌دهند. علت این امر آن است که گروه O قدیمی‌ترین گروه خونی افراد جهان است و اجداد این گروه به ورزش، شکار، حمله به حیوانات، و مقاومت در برابر مشکلات عادت داشته‌اند و این عادت به افراد بعدی این گروه منتقل شده است. به هر حال افراد این گروه خونی، افرادی مصمم، کوشا، جدی، قاطع و پابرجا هستند و اگر تحقیق کنید خواهید دید که بسیاری از سیاستمداران فعلی جهان در گروه خونی O قرار دارند.

گروه خونی A تیپ سرد

حدود ۳۴٪ از مردم جهان دارای گروه خونی A+ و ۶٪ دارای گروه خونی A- هستند.

خصوصیات:

مطیع و آرام، دقیق، دلسوز و غمخوار، فداکار، مودب، درستکار، وفادار، احساساتی، درون‌گرا و کمی دست‌پاچه. حتی در مواقع آشوب و غضب آرام و خون‌سرد هستند. نسبت به نظرات عمومی حساس‌اند. اغلب درون‌گرا هستند در برخورد با دیگران خجالتی و کمرو هستند یا حتی مریض به نظر می‌رسند کمی بدبین هستند. برای روابط ارزش‌قائل بوده و نسبت به دیگران وفادارند. نسبت به تغییرات تردید دارند. دوست‌داران طبیعت و گریزان از جمعیت و شلوغی هستند. به یک مکان شخصی یا پناهگاه امن

و مخفی برای خود نیازمندند. عموماً دو دل و غیر قاطع اند. برای حضور در کارهای تیمی آماده هستند مخصوصاً وقتی دستوری به آنها داده شود. علاقه مند به ایجاد رابطه نیستند و تلاش چندانی هم برای اینکار نمی کنند.

از خواص مهم افراد گروه خونی **A** آن است که از خوردن سبزی لذت می برند و دارای دستگاه هاضمه بسیار ظریف می باشند. سیستم دفاعی آنان با جایی که در آن زندگی می کنند خوب همسانی پیدا می کند. در برابر حوادث روحی مثل استرس ها و ناراحتی های فکری با آرام کردن درون خود خوب مقاومت می نمایند و افرادی فعال و سازنده به شمار می روند.

افراد این گروه در معرض ابتلای به استرس ها قرار دارند و بهترین راه درمان استرس در افراد این گروه استفاده از ورزش یوگا است. به طور کلی ورزش های سبک برای افراد این گروه بسیار مفید است. افراد این گروه به خوبی می توانند در جوامع پر جمعیت و بزرگ زندگی کنند و به طور کلی آنها افرادی هستند که تابع قانون، منظم و شایسته هستند. احترام دیگران را رعایت می کنند و از خود خاطره خوبی در سایر افراد باقی می گذارند. نخستین افراد این گروه از بدو پیدایش انسان در کره زمین افرادی باهوش، حساس و باشوق بودند و قادر بودند با حوادث محیط خود مبارزه کنند. این افراد می توانند در مواقع حساس به خوبی تصمیم بگیرند و خوب و صحیح عمل کنند.

همچنین آنها قادرند که در مواقع سخت، اضطراب و هیجان خود را به خوبی کنترل کنند. اما وقتی هیجان و ناراحتی آنها از حد فراتر رود این افراد منفجر می شوند افراد این گروه نمی توانند برای کارهایی که به مدیریت دقیق نیاز دارد نامزدهای مناسبی باشند در حالی که افراد گروه **O** دارای این صلاحیت می باشند.

گروه خونی **B** تیپ فعال

حدود ۹٪ از مردم جهان دارای گروه خونی **B** + و ۲۵٪ هم دارای گروه خونی **B** - هستند

خصوصیات:

بشاش و خوشرو، خوش بین، فعال، حساس، مهربان، فراموش کار، آشفته، درهم و سازمان نیافته، پرسروصدا، خودپسند و خودبین، پرانرژی و جدی در راه رسیدن به هدف، معمولاً جزو بهترین افراد تیم می شوند و افراد تکرویی هستند. اغلب کارها را با روشهای خودشان انجام می دهند و خودکفا هستند. شخصیتهایی ماجراجو و دلیر، علاقه مند به داشتن یک راه مشخص و مخصوص، موجوداتی اجتماعی و علاقه مند به مهمان داری هستند. علاقه به حفظ روابط هستند و خودشان در این زمینه تلاش می کنند.

افراد گروه **B** در برابر برخورد با حوادث می توانند بلافاصله تغییر وضع داده و خود را با شرایط زمان و مکان هماهنگ کنند؛ این سخن به آن معنا نیست که در فکر خود پابرجا نیستند بلکه منظور آن است که می توانند با هر تغییری هماهنگ شده و خود را از برخورد با مشکلات در امان نگه دارند. افراد گروه **B** قادرند در مقابل بسیاری از بیماری های شایع مقاومت و پایداری کنند. حتی اگر بیماری های قلبی و سرطانی هم بگیرند باز هم عمر بیشتری می توانند داشته باشند.

این افراد در مقابل بیماری‌ها مقاومت بیشتری نشان می‌دهند و کمتر از سایر گروه‌ها بیمار می‌شوند. کارهای روزمره را با نهایت دقت و نظم انجام می‌دهند. بهره‌وری از ورزش و خوردن غذای فراوان برایشان مفید است. شرایط زندگی برای این افراد راحت‌تر است. کمتر دچار برخوردهای ناراحت‌کننده می‌شوند؛ به خوبی می‌توانند نظرات دیگران را درک کنند.

۳۰ تا ۴۰ درصد از میلیونرها از گروه خونی **B** هستند. بسیاری از مدیران و اشخاص سطح بالا در جهان گروه خونی **B** دارند. افراد این گروه دارای تعادل چشمگیر و هماهنگی اعمال بدن هستند. انرژی‌های مختلفی که در بدن آنها وجود دارد موافق و موازی هم می‌باشند و به همین جهت این افراد کمتر دچار بیماری می‌شوند. از خواص گروه خونی **B** داشتن زندگی منظم و آرام است.

گروه **AB** فارغ از مراقبت و بی‌نیاز از توجه

حدود ۴٪ مردم جهان گروه خونی **AB** + و تنها ۱٪ از آنها گروه خونی **AB**- دارند

خصوصیات :

اجتماعی هستند، سخت‌گیر نیستند، غمخوار و دلسوز، دیپلماتیک، اهل گشت و گذار، خلاق، غیر قابل پیش‌بینی، هنرمند، انعطاف‌پذیر، ترشرو و درخود! مخلوطی از تضادها، خجالتی در مقابل بعضی‌ها، بی‌باک و گستاخ با بعضی دیگر، برون‌گرا و درون‌گرا، گاهی غیرقابل پیش‌بینی هستند و گاهی هم ظاهراً بسیار آرام و خون‌سرد به نظر می‌رسند. قدرت خلاقه زیادی دارند، توانا در پیدا کردن مشکلات و دور زدن آنها، علاقه‌مند به محیط شهری، به آسانی خسته می‌شوند. به نظر می‌رسد که هر کاری که انجام می‌دهند از روی اجبار است. هرگز کاری را برای قدردانی انجام نمی‌دهند. اسرار آمیز بنظر می‌رسند. در فعالیتهای اجتماعی می‌توانند هماهنگ ظاهر شوند. علاقه‌مند به ایجاد رابطه نیستند و تلاش چندانی هم برای این کار نمی‌کنند.

وجه مشخصه این گروه همراه شدن خواص گروه **A** و **B** با هم است. قابلیت تغییر شرایط بدنی با تغییر یافتن عوامل خارجی را داشته، دستگاه‌ها ضمه حساس و ضعیفی دارند. سیستم دفاعی آنها مقاومت کمی دارد و می‌توانند با استفاده از ورزش به استرس‌ها و ناراحتی‌های محیطی پاسخ دهند. خلاقیت در این افراد وجود دارد. آنها در همان مراحل اولیه استرس به آن جواب می‌دهند و آن را از سر می‌گذرانند. در افراد این گروه عشق به معنای واقعی وجود دارد.

این افراد، مهربان خوش‌خلق، خلیق و آرام هستند. میل به نصیحت کردن و راهنمایی مردم در آنها زیاد است و بسیاری از آنها هر کاری از دست‌شان برمی‌آید برای کمک به دیگران انجام می‌دهند. سیستم دفاعی آنها ضعیف بوده و در برابر میکروب‌ها و ویروس‌ها از خود مقاومت زیادی بروز نمی‌دهند. افراد گروه **AB** به خاطر حسن نیت فراوان و خوش‌قلبی، همیشه خیر و خوبی مردم را می‌خواهند و همه را به صلح و آرامش دعوت می‌کنند. بسیاری از درمانگرها و کسانی که روی انرژی درمانی کار می‌کنند دارای گروه خونی **AB** می‌باشند.

دوقلوهای دختر به نام‌های بریل و کایری، ۱۲ هفته زودتر از موعد، به دنیا آمده بودند و بنابراین به مراقبت‌های ویژه نیاز داشتند، آنها را در دستگاه‌های انکوباتور جدا گذاشتند. کایری خوب وزن می‌گرفت و شرایطش پایدار بود، ولی بریل، فقط ۹۰۰ گرم وزن داشت، در تنفس مشکل داشت و دچار مشکل قلبی هم بود و انتظار نمی‌رفت، زنده بماند. پرستارش هر کاری از دستش برمی‌آمد برای بریل انجام داد، اما شرایطش فرقی نکرد. تا اینکه برخلاف قوانین بیمارستان، او آن دو را در یک انکوباتور قرار داد.

او دو نوزاد را قدری تنها گذاشت و رفت که بخوابد، در بازگشت او این صحنه زیبا را دید و سایر پرستاران و پزشکان را صدا زد تا آنها هم این صحنه را ببینند. کایری، دستش کوچکش را دور خواهرش گذاشته بود، انگار که می‌خواست او در آغوش بگیرد و از او محافظت کند. می‌خواهد تصادفی باشد یا نه، از زمانی که این دو در کنار هم قرار گرفتند، وضعیت تنفس بریل بهتر شد و شرایط قلبی‌اش پایدار شد.



رابطه ای رو که مرده هر ۵ دقیقه ۱ بار نبضشو بگیر! دیگه مرده... .